یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس ویطہرکم تطہیرا

بعون عنایت خالق شد ورشاد نسخہ جامع الہدایت بدرقہ مسالک افاضت و ہدایت مسمی بہ

شرح رسائل

حسب فرمایش مرید صادق الاخلاص شیخ شاہ علی صاحب بتصحیح و مقابلہ مولانا شاہ علی انور سلمہ اللہ الاکبر

در مطبع علوی محمد علی بخش خان لکھنؤ طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بنعمته [illegible] والصلوة والسلام علی محمد خاتم المرسلین افضل الانبیاء وعلی آله
واصحابه الذین [illegible] اما بعد میگوید فقیر حقیر تراب علی بن حضرت شاه محمد کاظم قلندر قدس سره
که درین زمان [illegible] پیران [illegible] شنیده میشود که پیران محض از رجوع جاهلان کسب خود بدعوی
سبحانی ما اعظم شانی [illegible] بلند و فقیران فقط بتلبیس دلق کاملان بآرزوی خودنمائی لیس فی جبتی سوی الله
[illegible] پیری دیگر نیست [illegible] اگر سالهای در حضور پیران دست بردارند
[illegible] کنند باتقیاء [illegible] مرید عجب آن سر بفلک کشند و پا بزمین نهند [illegible] اگر [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] ممنون احسان خویش سازند و خود را از خادمین آنچنین [illegible] اندیش و حیران
[illegible] بنا بر این فقیر حقیر مختصر از آداب یکدیگر از کتب معتبر آورده می‌نگارد و نامش
شرایط الوسایل [illegible] بزبان [illegible] گردن [illegible] عیان گردد و من الله التوفیق فهو یهدی
الی سبیل التحقیق فصل اول در آداب و شرایط شیخ از کلام حضرت شیخ محی الدین بن عربی قدس سره که آنحضرت
[illegible] در رساله [illegible] آنکه شیخ باید که عارف باشد از خواطر النفسیه و شیطانیه و ملکیه و ربانیه و عارف
باشد اصل [illegible] اطبای [illegible] عارف باشد از امراض و دوای آن و عارف باشد بانکه در کدام وقت
کدام ریاضت باید مرید را تا [illegible] و علائق خارجیه مثل [illegible] الدین و اولاد و اهل و غیره و بشناسد

تدبیر آن را که مرید را بهمه امراض ازین علایق پیدا میشود اگر مرید را رغبت در طریق باشد فایده کند وگرنه فایده نیست
و شیخ باید که مرید را نگذارد که بیحکم از خانه بیرون آید و هر گناهی که صادر شود او را بدان عقاب و عتاب کند اگر نکرد
حق تمام او را نکرد دلیل آنکه امام غزالی گفت در حق رعیت قایم نیست بصیرت رئیس مرید را نباید که بپوشد هر چه مخطور شود
نفاق او را و هر چه بگذرد بر او اگر از طبیب بیماری را بپوشد دوا چه کند نزد شیخ دین انبیا و تدبیر اطبا سیاست ملوک باید
اینچنین شیخ را استاد گویند الغرض همه امراض و دوا را بشناسد که در کیفیت [illegible] نمود راه نرفته او مهلک است
مریدان او طالب ریاست هست اللهم احفظنا باید که شیخ مرید را قبول نکند تا که مرید شیخ را در کار خود اختیار ندهد
و شرط آنست که محاسبه کند مرید او را در انفاس و حرکات و بقدر صدق و اتباع او در مجاهده شدت کند که درین راه
شدت هست و جای آرام نیست و رخصت برای عوام هست که قانع شده اند بر ایمان و ادای فرایض پس مرید را باید که زیادتی
کند از مرتبه عوام و ضروری است که سختی بکشد و آنچه [illegible] رحمة الله علیه میفرمود که مرید را تخص چه کار این همه جهاد
کشاده میشود و مرید را باید که بیحکم او [illegible] تحقیق [illegible] باعلم الهی شود که در سلوک ارتقا کنند و شرط او آنست که اگر در مسئله
شکی کند کسی منازعت کند موقوف نماید که آن [illegible] دقیق است و از بحث عقول بیرون و واجب است که استماع کلام
مرید را تصدیق و غیر را تسلیم اگر اجنبی باشد و اگر مرید تصدیق نکند فلاح نیابد و اگر مرید استدلال کند بدلایل شرعیه و عقلیه
و او را شیخ زجر نکند و جدا نسازد خیانت کرده [illegible] و هر که مرید را بدین حال گذاشت او مرشد نیست بلکه سیاست علت نیست
دلالی او الغرض در کلام شیخ مرید را تصدیق [illegible] و استدلال بحث ممنوع اگر شیخ ببیند که مرید چنین است
که استدلال و حجت [illegible] کلام [illegible] در هیچ [illegible] بحث [illegible] مقام خود دور کند که ابلیس با قیاس اصحاب افاسد کند
و در نفس و فلاح نیاید اگر شیخ ببیند که حسرت [illegible] در دل مرید ساقط شد او را بیرون کند که او بدترین [illegible] است
چنانچه گویند که [illegible] یکبار پیری [illegible] ظاهر باد و شیخ را مجلس باید یکی عام که در آن همه مریدان حاضر شوند
باید که در آن مجلس شیخ از حفظ آداب شرع و احترام آن و از نتایج معاملات بیرون نشود و دیگر مجلس خاص برای
اصحاب خود در آن مجلس از نتایج اذکار و خلوات و ریاضات و ایضاح طریق بیرون نشود و دیگر مجلس علیحده
با هر فردی برای زجر و توبیخ بر حرکات بیوجه و یا احوالی رو داده کسی را اطلاع دهد بر تفتیش آن و آنچه بدین ماند و شیخ را
باید که وقتی خاص برای حق باشد و اعتماد بر حضور خود ندارد آنچه حاصل شده در خلوات نشود که از صحبت [illegible]

زایل شود و چیزی که حاصل شده است از برکات خلوت و ترک ما سوا بود اگر این کسب حضور نگذارد و وقت خود برای
اینکار نگذارد طبیعت نفس مجبول است با نچه عود کند انبساط با بسیار کس از جنید رضی الله عنه پرسیدم که بسبب خلق از مرتبه خود
بیفتاد مفقود بالله منها حق تعالی با او و شان احسن عاقبت روزی کند جناب رسالت مآب علیه السلام
اینجا مرموز لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل همان نگاه داشتن است وقت
خاص خود را برای کسب حضور که نفس مجبول است بر رذایل و غفلت و فضایل کسبی است بی تحفظ نمی ماند و فنا
است حفظ آن و اگر مریدی با او مکاشفه یا مشاهده نقل کند چیزی نگوید بلکه عملی فرماید که ترقی از آن با علی تر کند
والا نفس بسبب آن مغرور شود و حرمت شیخ از دل و بیفتد و بسبب آن آهسته آهسته از طریق خارج گردد و مطرود
محجوب گردد نعوذ بالله منها شیخ را باید که مرید را گفتن بها با خوان فیتی خود سخن نکند با آنچه سر و وارد شود اگر منع
نکرد حق او را ضایع کرده باید که مرید این او را شب و روز یکبار نزد خود راه دهد و بنشیند در گوشه باشد که کسی آنجا دخل
نکند از او الا خیر کسی که مخصوص باشد بهتر آنست که کسی نرود که اکثر آنست که حال متغیر شود از آمدن او و این
بهر کس نتوان [illegible] بود برای اجتماع اصحاب او دیگر باید و شرط شیخ آنست که برای مریدان او دیگر سازد که آنجا کسی نرود
بغیر آن و چون خواهد که بنشاند مرید را در گوشه اول خود داخل شود و دو رکعت نماز بخواند و نظر کند در روحانیت و مزاج
و حال مرید در این و برکت شیخ را جمع شود جمعیتی که لایق حال مرید است و موجب برکت و فتح او شتاب شود هرگز مریدان را
باهم جمع شدن نباید مگر وقتی که نزد او جمع شوند اگر چنین کرد در حق آنها بد کرد غرض مریدان را صحبت اغیار
مضر است اگر چه برادران دینی باشند و شیخ را باید که مرید را از حرکات و سکنات و خوردن و خفتن خود واقف نکند
تا اگر بسبب ضعف عقیده خود در ذوق و یقین شیخ را تغیر خواهند داد والست و این موجب ضرر است در حق او شان
و [illegible] حاضر شدن ندهد بلکه اگر از او بیرون آید بپرسد که ای چه بیرون آمدی پس آنچه بر وی طاری شده از
شیخ بیان کند و شیخ او را توبیخ کند و بگوید که ما را در زاویه [illegible] وقت طلب کن تا ما را حرکت دهی و نزد تو بسم
و تو از زاویه بیرون [illegible] همچنین نقل است که یکی را خطره مسئله پیش آمد و در زاویه بود و ابو یوسف همدانی را
که شیخ وقت بود چیزی پیدا شد خود را با آنجا رسانید و جواب مسئله داد و گفت ای پسر اگر چنین بود در شهر بیا و تا
کلید نداده که بیا تا جواب آید [illegible] گفت اگر با او چنین [illegible] چیزی شیخ ابو یوسف است پس [illegible]

که مرید صادق حرکت سید هر شیخ را سبب صدق و باید که شیخ مرید را ابتدا تربیت کند بتدریج بیابانی رزق
توکل تعلیم کند و جای او را نشناسد که کسی او را نشناسد و خود هم خبر نگیرد مگر صحبت و سیاست اگر مرید صادق است
درین جلوس البته فتحیاب شود و از رزق و یقین هم باید که مریدان را نشستن نیز هر شیخ دیگر و اعمال شیخ دیگر
که بسیار سریع المضرت است که تفصیل این دراز است و این منع در حق آنهاست که مریدان … صاحب خلوات
و اذکار اند که آنها را سوای شیخ اجتماع با دیگران ممنوع است آنکه کسانی اگر حاضر میشوند در مجالس عامه و جمعه نشینند
بعضی با بعضی در حق ایشان چندان نیست از آن با شیوخ و تبرک برای ایشان و منع شیخ صاحب … کسانی که صاحب
خلوات و ذکر الهی اند برای حسب ریاست و حسد با شیخ دیگر است که در حق شیوخ بیگانگان خطا نشیند بلکه
ضررهای بسیار است که تفصیل آن دراز است بلکه شیخ را باید که اگر شیخی از فوق خود بیابد خدمت او لازم گیرد و اقتدا
فرماید که خدمت او کنند اگر … نیست … بلکه … بایست … و اقتص … طریق
الهی است شنیده که حضرت … اگر … علی نبینا و علیه الصلوة و السلام زنده بودی در متابعت …
می داده و الیاس و حضرت … علیهما الصلوة و السلام … شیخ را تغییر باید … مرید …
نگاهدار اوقات و انفاس مرید … چیزی واقع شود و شیخ … نکند پس … در حق مرید …
نباید انسیت بعضی … ما … والدی شیخ محی الدین ابن عربی در فتوحات
باب صد و هشتاد و یکم در احترام شیوخ آنچه میفرمایند ترجمان آن است که پیران مثل پیغمبران اند در نیابت
حق پس ایشان نواب حق اند در زمان خود و لیکن مر ایشان احفظ شریعت باشند … عصمت …
شریعت بخلاف پیغمبران و پیران احفظ قلوب شرعیات آداب باشند … حال ایشان … مثل
حال طبیب باشد قیاس … عالم باشد بعلم طبیعت پس طبیب ناظر است بسوی طبیعت … که طبیعت …
بدنست بخلاف عالم بعلم طبیعت گاهی شیخ جمع میکند میان هر دو امر … علم …
شیخی ضرورست آنست که باید شیخ … حرکات مردم را از تلامذه خویش مصادر حرکات را … تا
از مذموم و داخل تلبیس مذموم در صورت محمود و تلبیس … محمود را در صورت مذموم و بداند انفاس و نظرات را و
آنچه آن هر دو حاوی باشند که خیر باشد یا شر و بداند علل و ادویه … و … اغذیه … مزاج

و مفسدان راه فارق باشد در کشف حقیقی و کشف خیالی و عالم باشد بتجلی آلهی و کونی و به ترتیب و انتقال مرید از طفولیت
بسوی جوانی و از جوانی بسوی پیری و عالم باشد باحکام نفس و شیطان و آنچه در تحت قدرت شیطان باشد و عالم
باشد بعجب که عاصم است از القای شیطانی بر قلب مانند چیزی که مر نفس مرید را مانع می آید از سبیل بسوی حق و همچنین
دهد به آمرید و فتح روحانی و فتح الهی و وقتیکه مفتوح شود امری در باطن وی و بداند بشر و قوت شناخته شود
اهل طریق را که صلاحیت آن دارند و آنانکه صلاحیت آن ندارند و دانا باشد بتجلی و زیور که بدان مر نفوس
مریدان را زینت و آراستگی بخشد که آن مریدان عرایس الله اند و ایشان چون مشاطه اند مر عروس را که زینت می بخشند
عروس ایشان او [illegible] خدا اند که مهیا شوند و لایق درگاه ما لیستحقه من الحضرة غرض مجمل آنکه شیخ آنست
که جامع جمیع ما یحتاج الیه مرید باشد در حال تربیت و کشف وی تا آنکه شخص بشیخوخیت شود پس شیخ صاحب
تخلیص مرید باشد از شبهات او و از تحلیل حرام و تحریم حلال و اگر در چیزی از ما یحتاج مرید نا شده باید که بر مسند
شیخوخیت ننشیند که افساد بیشتر و روی از اصلاح باشد چنانکه طبیب جاهل که صحیح را بیمار گرداند و بیمار را قتل نماید
هرگاه شیخ با این مقام که مذکور شد مرید آنزمان او شیخ شد در طریق الله و واجب است مر مریدان طالبان حق را
احترام آن شیخ و التزام خدمت و حرمت او و واقف باشد مر واحد از شیخ [illegible] شنیده باشد از وی
چیزی را که بداند که خدای تعالی [illegible] از وی [illegible] اسلام خواهد [illegible] شیخ [illegible] قوم اند
یکی عرفا که کتاب الله و سنت رسول الله که ظاهر و عامل باشند و در باطن متحقق بدان [illegible] الله باشند
بما شریعت برحق صاحب [illegible] اصفیا باشند و محترز از اهل تخلیط که حق را بباطل خلط کنند و محق باشند
بر است و دشمن نگیر شیخ احدی را [illegible] دوستی ایشان برای خدا باشد و دوستی [illegible] تابع ایشان نشود
از فضل خدا و امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر که مجمع و متفق علیه باشد نه مختلف فیه و اعراض و استغفار کنند [illegible] صحیح
و امانت ادا کنند از طریق حق و از طرف مردم و [illegible] خیر را با هم الامور کنند ثم الاهم [illegible] حقوق را با هل آن
و احسان کنند در حق اخوان بلکه جمیع مردم و قصد کنند بصوت وجود خود از آشنایان چه احسان وجود ایشان مطلق
باشد و کبیر را بجای پدر بینند و صغیر را بجای پسر و برادر و تفقد احوال جمیع مردم کنند و حاجت ایشان را برآرند اگر
طاقت آن داشته باشند [illegible] مردم حق باشد در طاعت عبادت و اگر معصیت واقع شود

از ایشان زود توبه کند و رجوع نماید بسوی حق تعالی و صاحب حیا باشد [illegible] نفاق و ملامت کند نفس خود را

بران معصیت و ران گریز بقصد او قدر نکند چه آن بی ادبی باشد با حق [illegible] باشد و دوستی و رزد و بیم

باشد در میان خود [illegible] رکوع و ساجد و هم با ایشان غالب تر باشد [illegible] پس کل

ایشان [illegible] گروه شود و احترام آن را [illegible] باشد و ایشان [illegible] و اجتناب [illegible]

تعالی چنانکه گفته است رسول الله علیه السلام [illegible] دو قسم [illegible]

و ایشان صاحب الجمعیت [illegible] اکثر قسم اول [illegible] ایشان [illegible]

باشند با ایشان اگر چه خارق عادات ظاهر شود [illegible] ایشان [illegible]

ارصاحب [illegible] شیخ [illegible] طریق [illegible]

[illegible] طریق بسوی خدا [illegible] شریعت باشد [illegible]

باشد شیخ اگر چه صادق باشد [illegible] خود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عقاید اهل سنت و جماعت [illegible]

عقلی درست است [illegible] عقل [illegible] خاطر [illegible] عادت باشد [illegible]

سخن باشد که باحتیاج مرید [illegible] مرید [illegible] کار دین [illegible]

والدم حاشیه نوشته اند که [illegible] باشد از فضل حق [illegible] الا [illegible] مفلس [illegible]

مرید را فارغ [illegible] احتیاج [illegible] شیخ اگر [illegible] باشد [illegible] استاد [illegible] مفلس [illegible] انتهی

[illegible]

عجب اعتقاد داوند که میگویند درویش باید که محتاج و گدا باشد نمیدانند که حق تعالی هرگز هیچ مرشد را محتاج
نداشته است [illegible] باید که بندگان خدا بجهت احتیاج نباشند آخر این دنیا را ببرکت ایشان قایم میدارد بلکه
مقصود از آفرینش ایشان اند و نیز مولانا محمد قاضی در مقامات خواجه احرار نقل میکند که همه اهل تحقیق متفق اند
که مرشد را اینقدر دنیا که مؤنات مرید را کفایت کند مهم است و از شرایط ارشاد و تکمیل شمرده اند زیرا که اگر مقدار آن
نداشته باشد بضروریات مرید اشتغال بدنیا باید کرد و موجب طریقت اشتغال بامریست که نسبت آن تمام
از دنیا بیگانه شود و بعضی از اهل تحقیق فرموده اند که شیخ و مرشد باید که صاحب جاه باشد و این از شرط تکمیل
داشته اند زیرا که انقیاد و خضوع مرید در صحبت بیشتر است و رکن اعظم در طریق ارادت تسلیم و انقیاد است
بر وجه اکمل انتهی و ازینجاست که حضرت شاه محب الله قلندر لاهوری در مکتوبی بشیخ ابو محمد [illegible] انتهی [illegible] نوشته اند
که بعضی مرد دنیا ازین جهت و البستگان و متعلقان که خدمت ایشان من حیث الشرع فرض است بسلوک غنیا
رجوع آورده و وجه معیشت را بجهت اینجماعه که عین جمعیت خود است حاصل کرده و بفراغ خاطر در طاعت
عبادت مشغول شده بدین نیت تلاش وجه معیشت داخل طاعت و عبادت است در حدیث آمده است
که نیة المؤمن خیر من عمله در واقع همین نیت است اگر درویش برین نیت نزد اغنیا رود و مدارا
دارد گویا که برای خدا پیش ایشان رفته [illegible] شیخ الاسلام عبدالرحمن جامی قدس سره نوشته اند که
[illegible] بسبب [illegible] و بفراغ خاطر در طاعت مشغول میباشند و [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] باشد [illegible] خلق [illegible] از نهاد آن [illegible]
[illegible] شفقت باید که ضعیف باشد تا مرید از وی [illegible]
[illegible] قوت ندارد که صورت فساد را از تاویل خود دفع کند هفتم علو همت یعنی
[illegible] حضرت اگرچه بال [illegible] بیندی را سکوت [illegible] بخاطر آید و در اعراض
[illegible] کند و از مال مرید طمع بردارد هشتم شفقت باید که بمرید شفیق باشد و او را بسبب رنج
[illegible] باری بر وی ننهد که تحمل آن نتواند و چون مرید در قبض باشد بتصرف ولایت قبض
از وی بردارد و اگر در بسط باشد قدری قبض بر وی نهد تا در بسط زیادت قرار نگیرد نهم حلم است

باید که حلیم و بارکش باشد به هیچ چیز زود در خشم نشود و هیچ مریدان را نرنجاند مگر بقدر ضرورت ادب سیاست تا فی الفور نگردد دهم
عفو است اگر از مرید حرکتی به موجب بشریت شود از آن درگذرد و عفو کند یازدهم حسن خلق است باید
که خوش خوی باشد و مرید را به درشتی نرنجاند و نرماند تا مرید از وی اخلاق نیکو فرا گیرد و نهاد مرید آئینهٔ اخلاق و
افعال و احوال شیخ باشد دوازدهم ایثار است باید که مصالح [illegible] مرید بر مصالح خویش تقدیم کند و حظ خویش
بر وی ایثار کند سیزدهم کرم است باید که در شیخ کرم و ولایت باشد تا مرید را [illegible] بخشش [illegible]
چهاردهم توکل است باید که قوت توکل در وی باشد تا مرید از خوف اسباب معیشت [illegible] و بسبب [illegible]
مریدان [illegible] نشود پانزدهم تسلیم است در آمد و شد مریدان [illegible] علم غیب باشد حق تعالی هر کرا خواهد و
هر کرا خواهد ببرد در آمد و رفت ایشان فرح و ملال نشود و نه با مدن آنها حریص تا بود و نه از رفتن آنها در کار بی سود است
گردد و کناره گیرد و بکار خود مشغول شود و حق ایشان فرو گذارد شانزدهم رضا بالقضا است یعنی [illegible]
مریدان جهد بشرایط شیخی کند هرچه حق تعالی از ایشان [illegible] باشد [illegible] راضی باشد و بر آن [illegible] اعتراض
نکند هفدهم وقار است باید که بوقار و حرمت با مریدان زندگانی کند تا گستاخ و دلیر نشوند [illegible]
عظمت شیخ برود که موجب خلل ارادت باشد هیجدهم سکون است [illegible] در کارها تعجیل نماید و با [illegible]
تصرف کند نوزدهم ثبات است باید که در کارها ثابت قدم [illegible] باشد [illegible]
بی ثباتی حقوق مرید ضایع و فرو نگذارد و به هر حرکتی از همت باز نگیرد بیستم هیبت است باید که [illegible]
و هیبتی باشد که در دل مرید از [illegible] باشد و [illegible] ادب بود [illegible]
شکسته شود و شیطان را از سایهٔ هیبت و لایت شیخ یارای تصرف در مرید نباشد چون شیخ بدین صفات [illegible]
باشد مرید صادق در اندک روزگار در پناه دولت شیخ بمقصد [illegible] اما مرید باید که با اوصاف مریدی آراسته
باشد و بشرایط آداب ارادت قیام نماید اگر بی شیخ بنظر علم و عقل سلوک نماید خطرات باشد که [illegible] هلاکت [illegible]
نرسد بلکه از غرور و تسویل نفس و شیطان در هلاکت افتد و خوف زوال ایمان گردد انتهی [illegible]
قدس سره عن مرصاد العباد و بعضی از مریدان حضرت مجدد رحمة الله در آداب پیران [illegible]
کرده اند باید که در نظر مریدان خود را تحمل [illegible] چنانچه در رشحات است که مولانا نظام الدین قدس سره [illegible]

شیخی آنست که کسی خود را بنظر مریدان متجمل بتجمل تواند گردانید زیراکه تا جمال نباشد رابطه مرید با مراد بروجه
محبت که موجب جذب و تصرف همانست محکم نمیشود و این را ما نتیجه تدبیر عقل میدانستیم لیکن باز فرصت
آن نیست که همیشه تکلف کنم و خود را با تجمل نمایم تا سبب فتور عقاید مریدان نشود ازینجاست که سنت
شد شانه کردن محاسن و نیکو بستن دستار و غیر آن از چیزهائی که تعلق بزینت ظاهر دارد انتهی
و دروازهٔ اختلاط با آنها مفتوح نسازد تا مهابت او در دل مرید جاگیر شود و باعث عقیدت و ادب گردد و موجب
ترقیات شود و از توجهات بطالبه و تفقد آنها بتساهل نگذراند که از اعظم عبادات است و بعد از فراغ
ازین امر و ادای حق آن بقدر طاقت بطاعت دیگر مثل درس و اذکار بپردازد و مسترشدان را بوظائف
طاعات و اذکار سرگرم دارد و بر رعایت آداب ترغیب کند و معطل نگذارد و امید که از نسبت خاص بزرگان
بهره یابد نسبت چون بتانی حاصل شود قدر و عزت دارد و آنچه بزودی و سهولت بدست آید چندان
قدر و عزت ندارد و اگر کسی استعجال نماید بوالهوس است طالب نیست و قابل صحبت نه مردم در
طلب دنیا چه رنجها که نمی کشند طلب حق جل و علا آنست که بزرگان درین طلب ریاضتها کشیده
و عمرها گذرانیده اند ؎ اوحدی شصت سال سختی دید * تا شبی روی نیکبختی دید * و نه ظهور تاثیر
علامه نقصان استعداد نیست گروهی باشند تام الاستعداد که باین مبتلا اند و از شکایت
بوالهوسی و عدم استقامت طالبان و افسردگی از تلقین آنها که نوشته بودند مخدوما اکثر طالبان
این زمان همین حال دارند طالب صادق کم است لیکن بعد استخارهٔ خود و استخارهٔ او و بعد
حصول انشراح طریقه را باید گفت بعد از آن اگر بی استقامتی کسی ظاهر شده گوشزد باشد
ضرر اوست انتهی و میرزا مظهر جانجانان میفرمودند که شیخی را مصالح بسیار درکار است علم
متبحر و عقل سلیم و کشف صحیح و ذوق صریح و شرف نسب و حسن ادب و کمال سیرت
و جمال صورت و تجمل ظاهر و تحمل باطن و قوت ارشاد و هدایت و دولت فقر
و قناعت و جذب قلوب طالبان و تهذیب نفوس ناقصان انتهی و آنچه
در قول الجمیل شرائط شیخ است مجملا این است که پیر را باید که عالم باشد

که عالم باشد بکتاب و سنت بقدر ضرورت و متدین و صاحب عدالت و تقوی
باشد که مجتنب از کبائر و غیر مصر باشد بر صغائر و زاهد باشد در دنیا و راغب
باشد بر آخرت و مواظب باشد بر طاعات موکده و اذکار ماثوره و مواظب
باشد بر تعلق قلب بسوی حق بحدیکه نسبت یادداشت ملکه وی شده باشد
و آمر باشد بمعروف و ناهی باشد از منکر همیشه برای خود و صاحب
عقل باشد تا اعتماد کرده شود بر وی بهرچه گوید و منع کند و صحبت داشته
باشد با مشایخ مدتی طویل و ادب یافته باشد از ایشان و اخذ کرده باشد
از ایشان نور باطن و سکینه و شرط نیست از شیخ ظهور کرامات و خوارق
عادات و نه ترک کسب مگر قانع باشد بر قلیل و پرهیزگار باشد از شبهات
انتهی خواجه عبید الله احرار میفرمودند که اشراف بر خواطر از شرایط تکمیل
و ارشاد نداشته اند و در رساله اقبالیه است که سه چیز است که مریدان آنرا نتوان
آموخت طلب و ارادت و عشق و آنکه میتوان آموخت عبادت و خلق
و آداب است و عاشق را میتوان آموخت که راه معشوق بیطرفت
و بجانب معشوق باین وضع باید تا کسی برا از آید و شیوه منع نکند و از
وصال معشوق باز ندارد و بعد وصال معشوق چنین مستعد ادب
باید کرد تا وی را سیاست نکنند و نیز انداز عاشق را خواهش معشوق
و در طلب و بیداری شب و بیقراری روز و رنج انتظار وصل یار باز
نمیتوان انداخت انتهی و در کتاب سبع سنابل است که از شرایط
شیخی است که مسلک صحیح داشته باشد و عالم و عامل باشد بر جمله عبادات
از فرایض و واجبات و سنن و نوافل و مستحبات و در ادای این احکام
قاصر و متهاون نبود چنانکه پیش وضو مسواک کند و شانه محاسن کرده اند

که این هر دو سنت است و هر پنج نماز با اذان و اقامت و جماعت ادا کند و تعدیل ارکان نگاه دارد و آنچه بدینها ماند و اگر پیر انواع
عبادات عالم نبود و عامل نتواند شد از حد شریعت بیفتد پس پیری را نشاید زیرا که هر که از مقام حقیقت بیفتد بر طریقت قرار
گیرد و هر که از طریقت بیفتد بر شریعت قرار گیرد و هر که از شریعت بیفتد گمراه گردد و مر گمراه پیری را نشاید که پیر مرجع خلایق باشد
که اکثر خلایق به بیعت و انابت او رجوع آرند پس پیر را احتیاط در جزئیات شریعت لازم و فرض است و فرض است که
اگر دقیقه از دقایق شرع از وی فوت شود وسیله گمراهی مریدان گردد چه اگر مرید آن را حجت گیرد که پیر ما چنین کرده است
چنانچه نقل است که خواجه حسن بصری مردی را در حالت مستی دید که راه میرفت و پایش میلغزید فرمود قدم استوار دار
تا نلغزی وی گفت تو قدم خود استوار دار تا نلغزی و اگر من چنینم از مستی معذورم و اگر پایت بلغزد وسیله ذلت کل عالم باشد
که از تو اعمال را اقتدا است فقط و دیگر شرط آنست که عقاید درست داشته باشد موافق مذهب اهل سنت و جماعت
سنی باشد بی تعصب که رسول علیه السلام از جمله هفتاد و سه گروه همین یک گروه را رستگار فرموده است
شد اصل شرع ای مومن صاف ÷ کتاب و سنت و اجماع اسلاف ÷ قیاس راسخون العلم بر حق ÷ بود با هر سه اصل شرع
ملحق ÷ تو گر بیرون نهی زین هر سه یک گام ÷ بر افتادی ز راه دین اسلام ÷ اینقدر شرایط بر سبیل ضرورت است
اما در طریقت شرایط پیری بسیار است از انجمله بعضی اینست یکم اول پیر را باید که در اکل حلال احتیاط کلی کند و اصلا
و قطعا گرد لقمه با وجه شبهات نگردد زیرا که کل لحم نبت من السحت فالنار اولی بها دوم صدق
مقال است پیر را باید که از الکذب و غیبت و فحش بر زبانش نرود الصدق ینجی والکذب یهلک صف ازینجا
افتی … ÷ و از همه بدتر مستی اگر راستی ÷ راستی آور که شوی رستگار ÷ راستی از تو ظفر از کردگار سوم ترک
حرص دنیا است و لذات و شهوات آن و عدم التفات بر رجوع و قبول خلق و اگر اغنیا و سایر خلق رجوع کنند پیر را باید که
برای … فاسقی نباشد بسبب قبول ایشان خشنود و مباهی در ظاهر و باطن نبود چهارم ترک جمع مال است
اگر او را فتوحات فراوان متواتر میرسد باید که جمیع را خرج کند و ذخیره نگیرد چنانکه گفته اند سه بر وفای زمانه کیسه
مدوز ÷ بگذار آتش بخرج روز بروز ÷ و اگر فتوح متواتر نمیرسد یا فتوحی بسیار از جایی رسیده باشد و از انکه …
جمعیت خاطر از فقر و فکر اهل و عیال و فراغت در عبادت داشته پنجم حسن خلق است و نیکخواهی خلق پیر را باید که
از ایذای و رنجانیدن ایشان دور باشد و ترش رو و بدخو نبود که هر که مردم آزار است حق تعالی از وی بیزار است

آنست که هفتم عزت هرگز در خود ننگرد و وصف خودبینی را بمقام صدق فرود آرد و صفت خودنمائی را بمقام
اخلاص شعر اگر خواهی که گردی بندهٔ خاص + مهیا شو بصدق و اخلاص + هشتم آنست که بر گرفتن
مریدان حریص نبود اگر کسی بصدق به بیعت او رجوع آرد او را مرید کند و اگر نه فارغ البال در عبادت باستعمال
مشغول باشد و اوقات عزیز که سرمایهٔ عمر است ضایع نگرداند پیغمبران علیهم السلام که مخصوص بجهت دعوت و هدایت
خلق فرستاده بعضی از ایشان یک کس امت داشتند و بعضی یک کس هم نداشتند نهم تحمل جفای خلق از سنت
و هم پیرایهٔ محرم زیرا که خرقهٔ درویشان جامهٔ رضا است هر که درین خرقه تحمل نامرادی نکند مدعی است و خرقه بر او
حرام دهم ترک فوت معاصی است باید که از ارتکاب بر فرمودهٔ حق سبحانه و اجتناب از نافرموده او بر وجه اهتمام
بر خود لازم گیرد یازدهم آنست که طالب کشف و کرامات نباشد بلکه طالب استقامت بود زیرا که کشف و
خوارق بسیار بیان غیر صادر میشود از اینجا گفته اند الاستقامة فوق الکرامة [illegible] باید استقامت
میرویم + نبی کشف و کرامات میرویم + هر که او از کشف خود گوید سخن + کشف او را کفش کن بر سر زن +
آنکه او دارد کرامتها شلاف + چون سگی باشد که گوید عاف عاف + ور شد از نیکی بعالم شهره + او بجز شرکی
بود خرمهره + غرض شرایط پیری نامحصور است بین شرایط که بیان کردیم محصور نیست تا چون طالبی صادق
پیر را با این شرایط کو [illegible] بپیوند ثابت باد بصدق ارادت حسن اعتقاد کند و چنانکه صدق ارادت و حسن
اعتقاد کند مرید او در کارش فائده زیاده بود که پیر پرست خداپرست باشد انتهی و حضرت شاه [illegible] قلندر قدس سره
در مکتوبات نوشته اند که مصحب من پیری تواند که مهجوری را موصول گرداند نبی که چو ابو لهب را مصطفی علیه السلام
نتوانست [illegible] طالب ابلهار د لیکن چون کسی را دولت قبول در ازل رفته است بدعوت پیغمبران و پیران
ظاهر گردد و همچنین اگر کسی را دولت وصول و قرب در ازل رفته است بخدمت و صحبت پیران ظاهر گردد که بیان سنت
الهی برآنست بر پیران همین مقدار بس که [illegible] ریاضت و مجاهده فرمایند و از آفات [illegible]
وی مریدان [illegible] بلکه فرض است که [illegible] جان بجان نگاهدارند و از او عمل آرند انتهی و در مکتوبی
دیگر نوشته اند [illegible] مقصود و مطلوب جمله طالبان سالکان معرفت خداوند عز و جل است [illegible]
[illegible] کشف و کرامات چه احتیاج [illegible] اگر [illegible] خدا را [illegible] کشف و کرامات [illegible]

کروی عین کرامات است بلکه از کرامات الله تعالی آنست او را بر جادهٔ شریعت استقامت کرامت کناد
هیچ مرتبه بالاتر ازین نیست که بمتابعت حبیب حق میسر آید انتهی در محبوب السالکین است که الشیخ هو
الانسان الکامل فی علم الشریعة والطریقة والحقیقة والمرید هو الذی یتجرد عن
ارادته نقلست از مرصاد العباد الشیخ فی قومه کالنبی فی امته و در کتب مشایخ معتبر نوشته است
من لیس له شیخ فشیخه ابلیس پس شیخ کامل و واصل بصفات انبیا موصوف باید انبیا را وحی جلی بود
و شیخ را وحی خفی انبیا ... است و خلفای حق بوده اند شیخ کامل نیز نایب و خلیفهٔ رسول باشد انبیا را حق تعالی
بیواسطه غیری علوم تعلیم کرده چنانچه حضرت آدم علیه السلام را علم اسما علم آدم الاسماء کلها و حضرت داود را
علم زره وعلمناه صنعة لبوس و حضرت سلیمان را زنبیل بافتن و حضرت رسالت پناه را قرآن از راه دل تعلیم کرد
نه از راه صوت ان گفت الرحمن علم القرآن پس شیخ هم باید که عالم ربانی باشد شیخی بصورت جبه و
دستار و طاعت و عبادت ظاهر کردن نباشد شیخ حقیقی آنست که در مقام عبدیت فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر رسیده باشد همچنین حق تعالی حضرت خضر را مقام شیخی داده حضرت موسی را با وجود آنکه دولت
وکلم الله موسی تکلیما سعادت وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة وتفصیلا رسیده بود
همچنین تعلم علم من لدنی بحضرت خضر فرستاده متابعت خضر قبول کرد و اینجا تفصیل از بود ترک کردم و در رساله
... آورده که شیخ کامل و مرشد آنست که هم محب و هم محبوب و هم طالب و هم مطلوب و هم عاشق و هم معشوق
و هم کامل و هم مکمل و هم سالک مجذوب و هم مجذوب سالک و هم متحیر و هم مستغرق بود و هر زمان بر او دیگر وقتی در سکر وقتی در
صحو گاهی در استغراق بود گاهی در محو بود و شیخ هادی و مقتدا و مرشد را اوصاف چهار ملک مقرب باید اول صفت جبریلی
که الجبرئیل امین الله فی اداء الوحی پس شیخ هم امین وحی خفی باید که بی اذن حق شود مرید را با امانت او اگند و
تصرف ... بی اذن ... جایز ندارد و شیخ حامل کلمات حق باشد که جبرئیل حامل کلام الله للاداء علی الانبیاء
یعنی اسرار ... کلام الهی که آن را حامل است ... اذن حق بیرون نه دهد و شیخ یاری ده انبیا باید بدعوت و هدایت که الجبرئیل
ناصر الانبیاء والاولیاء و شیخ هلاک اعدا باید در دفع شر دشمنان دینی و دنیاوی مریدان کند و هلاک نفس اماره
مرید ... الجبرئیل ... اعداء الله دوم صفت میکائیلی که المیکائیل ملک الرحمة والخلق ... الله

شیخ را باید که مرید را برحمت خاص عبدیت حق رساند و از مهربانی و رافت ظاهر و باطن مرید از انوار عبادت و معرفت منور کند
و از حق تعالی برای ایشان آمرزش خواهد و اعانت کند مریدان متعبد و مطیع را تا به عبادت ظاهر و باطن مستقیم باشند سیوم صفت
اسرافیل که الاسرافیل حامل عرش الله و صاحب الصور والمنتظر لامر الله شیخ هم باید که از دلهای مریدان
در مبدا در دایم بردارد و در آخر حمایت آرد تا نظر ایشان از ابتدا و اول چنانکه مهتر اسرافیل بدمیدن صور زنده و هم چنانکه بدمیدن بنده
شوند شیخ بر حق هم بصفت تجلی و محبت باید تا باذن الله تعالی بنفسی و دمی دلهای مریدان از نور محبت و معرفت حق زنده گرداند و نفسی
دیگر با تاثیر قهر جلال و جمال نفوس اماره مریدان را بمیراند تا هوای نفسانی و حجابهای ظلمانی و مخالفت و مدافعت پذیرد و شیخ همه وقت
منتظر فرمان حق باشد تا هر چه از واردات غیبی بر دل شیخ نازل شود بمریدان تبلیغ کند چهارم صفت عزرائیل که
العزرائیل قابض الارواح شیخ هم باید که متجلی بقهر جلال باشد تا به هر که بقهر نظر کند جان آنکس از قبض حال آن یعنی میان
روح و انوار قدسی حجابی پیدا شود و بعضی افنای قالب هم روی دهد آن تاثیر جلال شد و قال المحققون ان الشیخ
خمسة احرف الالف واللام والشین والیاء والخاء الالف الف بین قلوب الخلق و دلالة الحق
واللام لا یلوم احدا من خلق الله تعالی والشین شاع نصیحته وحلمه وعلمه بین العباد
والبلاد والیاء یقینه بالله ولا سواه والخاء خلا قلبه من غیر الله تعالی بدان ای عزیز که اینها
مرصاد العباد میگوید شیخی شرایط بسیار است اما چندی اینجا یاد کرده شد نخست شیخ عالم و عامل بعلم شریعت
و طریقت و حقیقت و معرفت باید کسباً و موهبةً و اکمل العقل باید عقلی حقیقی که حق تعالی
با او خطاب کرده و اعاجیب ربوبیت بدو بازنموده و محل ارواح مقدس است تا شفقت با طوائف مختلف
تواند کرد و شیخ باید که همت دنیاوی و عقبی بمریدی تواند عطا کرد شیخ احمد غزالی فرموده است که شیخ خدمتش باید شجاع بود
تا بجز حق تعالی التفات بهیچ چیزی نه نماید جمیع مرغوبات اسعد هم تصور کند و عالی همت باید تا اگر جمیع مرادات دنیاوی و عقبی بوی
دهند التفات بدان نکند تا بصفت ما زاغ البصر و ما طغی موصوف شده باشد همه وقت بظاهر و باطن تجرید
و تفرید آراسته باشد و حلیم و بارکش بود و با بندگان خدا تا مرید از او نفرت ننماید و عفو را پیشه سازد تا اگر مریدی بد خویی
کند به نصیحت و مصالحت پیش آید نه بتلخی و درشتی کما قال الله تعالی ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا
من حولک فاعف عنهم و متوکل باید که در حیله و تدبیر نباید و تسلیم ارادت غیبی بود و بقضاء حق راضی باشد

وبا هیبت و وقار تمام بود تا مریدان گستاخ نشوند و شیطان یارای تصرف بر مریدان نباشد شرط دوم قال الشیخ المحقق لایق شیخی و درخور ارشاد کسی است که از سه عالم عبور کرده و بچهارم وصول یافته باشد و آن عالم ناسوت و ملکوت و جبروت است و چهارم عالم لاهوت است و در عبور این سه مقام ترهات و وساوس نفسانی و صدمات کوفته و ضلال نفرازیلی و مخافت شرک و آفت کفر بسیار باشد که شیطان لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ درین مقام کرده است شیخ برحق و مرشد مطلق باید تا مریدان را ازین مرحله هایل و واقعه هلاک بگذراند و بمقام چهارم که آن عالم لاهوت است برساند که مکان لامکان ذات پاک حق جل و علا است لامکان آنرا گویند که تعددات و تعینات اعتباری چنانچه نفس و شیطان و قلب و جان این آن و ران گنجایش اسمی ندارند ازین چیزها منزه است مقصود عالم و آدم هوست إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ سر اینجی است شرط سیوم اگر سالک از ریاضت و مجاهده بسیار کشف و کرامت وی نماید و باحدیه از سه نیات رحمانی و غیره مقامات حاصل شود و به تجلی انوار قلبی و روحی عالم علوی مشاهده کند تا از شیخ کامل و پیر واصل و مرشد برحق مجاز نشود مجاز اجازت و خلافت نیافته باشد و مرید گیرد و دست به بندگان خدا و مضل باشد شرط چهارم در توضیح العارفین میگوید شیخ برحق او است که طریق وصول به الوهیت شناخته باشد و دوران سلوک کرده باشد تا مریدان را بداند ارشاد تواند کرد و اگر خواهد که مرید غیر را ولایت دهد تواند کرد چنانچه شیخنا و مخدومنا سید میرک بار خواجه اسحاق گفت که اگر بگوئی ترا از حق ولایت شیخی دهم شرط پنجم در رساله تنزیه همدانی می آرد تا شیخ باوصاف براهین عقلی و مکاشفات قلبی و مشاهدات سری و معاینات روحی موصوف نشده باشد دست دادن و مرید گرفتن او را حرام بود شرط ششم شیخ قطب الدین بختیار اوسی در کتاب خود فرموده است چون کسی بر شیخ بهر بیعت آید بنظر باطن خود زنگار سینه او اگر بینا و خزان بوده باشد صیقل دهد تا هیچ کدورتی از غل و غش و حسد و غش و آلایش دنیا که برسینه او است نماند بعد ازان بیعت گیرد و بخدا رساند اگر اینقدر قوت پیر را نباشد پس آنکه پیر و مرید هر دو در بادیه ضلالت اند چنانچه حضرت شیخ بابرکت باین نصیحت میفرمودند هرکه برین مسکین ای بیعت آید در لوح محفوظ نظر میکنم با رضا اگر خواهم آنرا اگر سعید است فی الحال دست بدهم و اگر بر عکس است چندگاه توقف کنم که او سعید شود بعده دست بدهم انتهی و در تحقیق السالک است که اگر مرید مبتدی جاهل بود و شیخ را شاید که نخست وی را احکام شریعت از طهارت و صوم و صلوة بیاموزد بعده شناسا گرداند و بر کیفیت بازگشتن بسوی خداوند تعالی

و دلالت کند او را بر راهیکه آسان بود بر وی سلوک آن یعنی بقدر استعداد وی بلطف و نرمی فرماید و اگر با وی مالی از حرام باشد بترک آن گوید که بهترین چیزها مرید را صفا کردن مطعم و مشرب و ملبس است و آنچه از فرایض مانند صوم و صلوة و حج و زکوة بر وی واجب بود و ادا نکرده باشد بقضای آن فرماید و اگر مرید را خصمان باشند بگوید تا آنها را راضی گرداند که بدون خوشنودی خصمان از این راه او را هیچ چیز کشاده نشود و اگر مرید را مالی حاصل از صورت مباح بگیرد و در راه خدا صرف کند بعده مرید را بنفس و نفس شناسا گرداند و نفس را مهذب و مؤدب بریاضت گرداند و از ما لوفاتش جدا و آمر باشد و ویرا بمخالفت نفس او باز دارد و از آرزوها و عادت گذشتن بجمله تحقیقها و چشانیدن تلخیها و بسیاری روزه و اوراد و التزام روزه نفل با پشیمانی بر مخالفتهای سابق و از جمله عادات آنها بیرون آرد که عادت بت پرستی است چنانکه اگر ویرا هوای جامه درشت بود یا جامه نرم پس عکس آن فرماید اگر بر طعام راغب بیند صوم فرماید و بگوید که طعام لذیذ پخته پیش دیگران برد و خود نخورد و اگر بر خواب راغب بود ببیداری شب عادت گرداند و بفرماید تا بی غلبه خواب نخوابد و اگر ویرا غضوب بیند حلم و سکوت امر فرماید و بر وی بداخلاقی را مسلط گرداند تا حلم کند و اگر بر بطالت جاه و تن راغب بیند بفرماید تا جاهای پلید پاک روب و مطبخ و محلهای خانه را است کند و مانند این چیزها در هر چه مخالف نفس بیند بهمران بازی و ملامت امر باشد و شناسنده مخالفت نفس هرکسی نبود جز عارفی کامل که در این راه رفته باشد تا گفته اند عارفان طبیبان دلها اند چون طبیب بعلت بیماری جاهل بود بیمار را بطبخ و هلاک کند از آن پرورش ننماید و هر کار ناشناسد و دوا و اخلاق علت سازد که هر علتی را دوای دیگر است و هر دوای را خاصیتی دیگر بهر کیفیت مرید طالب را چون علم چاره نیست تا چه باشند در راه سلوک گمراه نشود لاجرم سالکان عالم باید که بی علم سلوک حاصل است که علم آن چیزیست که مشناسد میان حق و باطل خیر و شر و الهام و وسوسه فرق کردن نتواند و نرفتن علم کوری دلست که جهل اشتباه است اند و میان حق و باطل خیر و شر الهام و وسوسه فرق کردن نتواند چنانچه قول خداست مَنْ کَانَ فِی هٰذِهٖ اَعْمٰی فَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی اینجا بعضی گفته اند سالک عالم باید و اگر عالم نبود بصحبت عالمی صالح و شیخی کامل باشد اگرچه مرید علم نبود و بجان صحبت بسنده است با کلام شیخ اشارت میکند و او صحبت شیخ باشد یا نه باشد علم باید و هو الحق زیرا مقتدای ابتر سالک اگرچه صحبت شیخ کامل باشد تا چند در صحبت او و در هر واقعه بر شیخ پرسد و بی علم شیخ غایب باشد که بی صحبت نیست کردنی باشد که وی از دو آن زند آرده بلکه وقتی باشد که شیخ کامل عالم از وی غایب باشد.

و مرید علم باکه حاجت در همه واقعه بود و بضرورت نباید و نداند که وی در حالت است یا مناسب مقام رسیدن
گیرد و یا ترقی حجاب نیست که بصرفی رسد که یکبیس رفع آن حضرت تواند پس لاجرم سالک را باید که علم را تحصیل کند پس
در علم سلوک را باید صحبت شیخ کامل گزینند که مشایخ کبار اهل علم بوده اند و در فنون علم مکمل بوده اند در علم تصوف و تفسیر
و احادیث و فقه و نحو و صرف و لغت و معانی و بیان و بدیع و علم کلام بلکه در منطق و جمیع علوم کامل بوده اند عجب است
که بعضی صوفیان جاهل که ترک آن سانی اختیار دارند گویند هیچ علمی حاجت نیست بعضی گویند که فقه باید بعضی گویند
که در النسق سلوک شاید علمای دیگر قال و قیل است و اینهمه محض غلط است و ندانی که هر چیز را حاجت است
باختصار العبارت در اینجا حکایات بسیار مرقوم بود ترک کردم و بجای دیگر درین کتاب بیان مذمت
صوفیان جاهل است که در خزانه جلالی مذکور است که حضرت سید السادات فرمودی که از علامات قیامت است
که علما فاسق گردند و صوفیان جاهل باشند اعاذنا الله من ذلک الغیر ز این زمان و زمانست که صوفیان
بهمانند دیده شوند که بی علم و بی تربیت طریقها و رسمها نو پیدا کنند تلقین ذکر چنانکه سلسل از رسول
علیه السلام و در کتب صوفیه می آید گذارند از بهر معتقد گردانیدن خلقی را هر گونه دیگر پیدا کنند و عوام را و طالبان را
در تربیت اندازند و از راه راست و رکنند شنیدم بعضی را باهوای که میان آسمان و زمین است طالبان خود را امر در
مراقبهٔ آن بدارند و آنرا محض ذات خدا کنند و طالب بیکسم درین مراقبه نمانند و برا واصل گویند زهی ضلالت و
بطالت تاب الله لهم و ادب لهم سواء السبیل انتهی قول حضرت امام غزالی است که وقتی پدید آید که
بعضی شیخی بسیاری مال کنند و خلقی را دعوت کنند و انعامات و تشاریف و هدایا دهند و معتقد گردانند و خلقی از غایت
اخلاق و چاپلوسی طامع ایشان هدایا و برا شیخ کامل و قطب شامل خوانند و بعضی شیخی بزرگی فروشی حسد کنند که فقد ایشان
مستظهر و بکرم نمایند و دست پا از خلقی بوسانند و مردم را بخدمت خواهند و بعضی شیخی را بزیادتی قوت کنند چنانکه امروز
مشاهده و معاینه است هیهات هیهات شیخی کجا و درویشی کجا پیری کجا و مریدی کجا در کتاب جوامع الهدایت
مصنفه میر فضل الله نبیره سید محمد ساکن کالپی مسطور است که پوشیده مباد که آدمی در حفظ آداب بر سه طبقه است
طبقه اولی اهل دنیا اند و آداب ایشان در فصاحت و بلاغت و حفظ علوم و اسامی ملوک و اشعار است طبقه دوم
سالکان راه دین که ایشان را مسترشدان و مریدان خوانند و آداب ایشان ۱۹ نور ده اند که بیان آن خواهد آمد طبقه سوم

شیخان حقایق آگاه و مرشدان هادی راه آن اند که آداب با مریدان هم نوزده اند اول حسن خلق است باید که خوش خوی
باشند تا مریدان از روی اخلاق خوب فرا گیرند که مرید آئینه افعال و احوال و اخلاق شیخ باشد سه سن بدیم
در جهان جست و جو * هیچ اهلیت به از خوش خوئی نکو * در پی خوش باش و با خوش خو نشین * چون بدیدی و عن گل را
ببین * دوم توجه بسوی استعداد سالک است باید که پیش از تصرف در استعداد مریدان تامل کرده آنها
استعداد سلوک طریق مقربان بیند و ابطریق حکمت و موجب احوال اهل قرب دعوه کنند و اگر نه آنها را بحالت
تخیلت و ترتیب گروه بهشت و دوزخ دعوت نماید سوم سکون است باید که آنها سکونی باشد تام و در کارها تعجیل ننمایند
و باهستگی در مریدان تصرف کنند چهارم ثبات است باید که در کارها ثابت قدم و درست عزیمت باشند تا در ارادت ایشان
و بد عهدی حقوق مریدان فرو نگذارد پنجم هیبت است باید که هیبت باشند تا مریدان از ان سکوتی و خاصیتی در دلها
و در غیبت و حضور محجوب باشند ششم رفق با ضعفا است هرگاه که مریدان مشاهده ضعف عزیمت کنند که در شان الفت
نفس ترکی یا او فات صدق عزیمتی ندارند باید که با آنها مدارات کنند و بر صدر خدمت شان حاضر و باید بعده بتدریج
از عزیمت بر رخصت باوج عزیمت رسانند هفتم شفقت است باید که بر مریدان مشفق باشند و آنها را بتدریج کار بسیار
نماید و باری بر دوی ننهند که آن را تحمل نتوان کرد و پیوسته از احوال مریدان غافل نباشند چون آنها در قبض باشند
ولایت قبض آنها بر دارند و آنها را بسط بخشند و اگر در بسط باشند تعدی قبض بر آنها نهند و بسط از آنها بستانند نهم
عفو است باید که از زلات مریدان عفو کنند و برفق و مدارا و تلطف و ملاطفت با مریدان خدمت و آداب که تقصیر در
اهمال آن مقصر شده اند تحریص فرمایند دهم کلام به تعریض است هرگاه در مریدان چیزی مکروه و مستنکر معلوم کنند باید که
بتصریح به آنها سخنی نگویند بلکه بکنایت در مجلسی سخنی در آرد که مفهوم آن بمراد دلالت کند یازدهم قضای حقوق
مریدان است باید که در حالت صحت و مرض از قضای حقوق اصحاب تقاعد ننماید و بسبب اعتماد بر صدق
ارادت ایشان اهمال جایز ندارد دوازدهم تسلیم است باید که مستلم نصیب باشند هر که با آنها چیزی ست او را
آورده حق شناسد خدمت او خدمت حق داند و هر کس بر ده او را برده حق خواند [illegible]
دل و هوش و جمیع احوال مستسلم باشند آنچه [illegible]
که منتظر قضای حق رضا دهند در تربیت مریدان بشرایط [illegible]

ونایافت ورد و قبول راضی باشد و بر احکام ازلی اعتراض نکند و هرچه پیش آید از جملهٔ عطیات الٰهی شناسد سیزدهم
موافقت فعل است با قول در دعوت بیگاه مریدان را بافعلے دعوت کند او را باید که آنچه معنی در حال آنها ظاهر گردد
همه در زبان قول در نفوس تاثیری و نفعی ندارد چهاردهم تصفیهٔ کلام است باید که کلام خود از شائبهٔ هوا صافی دارد
تا در مریدان اثر منفعت آن پدید آید پانزدهم رفع قلب است بحضرت الٰهی تا در کلام زبان او بحق ناطق باشد و کلامش
در افادت صادق شانزدهم حفظ اسرار است از آن مریدان هفدهم زوال است از حق خود باید که از مریدان
طمع و توقع تعظیم و تبجیل ندارد اگرچه حق آنها آنست هیژدهم ایثار است باید که بر شیخان ایثار حظوظ و قطع تعلقات ظاهر
غالب بود تا بمطالعهٔ آثار صدق و یقین مریدان زیادت گردد نوزدهم تنزه است از مال مریدان باید که بهیچ وجه طمع
بمال و خدمت آنها نکند و تعلق بدان نسازد و تربیت ارشاد را در مقابلهٔ حصول غرضی باطل نگرداند انتهی مافی
جوامع الهدایات و در فقرات خواجه عبید الله احرار است ای که پیر کیست پیر کسی است که آنچه مرضی
رسول علیه السلام نیست از و نیست شده باشد و آنچه نه از دوست صلی الله علیه وسلم نماند بلکه او و بالیست
او از و تمام کم شده و او آئینه شده باشد که خبر اخلاق و اوصاف نبوی در وی هیچ نباشد و در نیمقام بواسطهٔ اتصاف بصفات
نبوی مظهر تصرف حق سبحانه گشته و تصرف الٰهی در بواطن مستعدان تصرف کرده و تمام از خود خالی شده و بمراد حق سبحانه
استاده باشد انتهی غرض اینهمه که مذکور شد شرائط شیخ بطور متقدمین بود اما آنچه درین زمانها برای لیاقت پیری که
کمتر از ان نباید اینست پیر باید که بر عقاید اهل سنت و جماعت باشد و علم ضروری از عقاید و فقه و طریقت داشته باشد
خواه بخواندن خواه بصحبت عالمی حاصل کرده بود و اذکار و افکار و اشغال سلسلهٔ خود از بزرگی اخذ کرده باشد و بر آن
بحسب استعداد خود عامل باشد و مجتنب از کبائر و غیر مصر بر صغایر بود و در مسکن و ملبس و مطعم و دیگر حاجات دنیوی
قانع بر آن بود و حریص و راغب باشد در آخرت از مواظبت طاعات مؤکده و اذکار ماثوره و نوافل مشهوره مثل
اشراق و چاشت و صلوة الاوابین و تهجد و جز آن که معمول حضرات مشایخ است و آمر بمعروف و ناهی از منکر باشد
و صاحب مروت و سخاوت و حلم و عقل تام بود و نه سبکی در طریقه مجاز باشد از شیخی که سلسلهٔ اجازتش تا به پیغمبر
صلی الله علیه وسلم رسیده باشد و در انیس العاشقین حضرت **شاه محبا قلندر** قدس سره نوشته اند گر کسی
از لذات نفسانی و وسوسهٔ شیطانی بسلک صحیح مرید گیر فردای قیامت که آن روز عدل و انصاف است

آن شخص یا شخص را بحضور جمیع انبیاء و اولیا علیهم السلام روسیاه کرده خواهد گفت که این شخص آنست که بی اجازت
مرید گرفته انتهی و با مریدان باید قادر تحمل باشد در اختلاط با آنها مستعد و ساز دهد هر وقت نزد خود بار ندهد چنانچه حضرت
شاه باسط علی قلندر قدس سره یا والدم میفرمودند که با مریدان اختلاط بسیار نباید کرد و چیزی تلقین کرده باید گفت که
در کار خود مشغول باشند که تا نماز پنجاه وقت ادا خواهی کرد که مریدان ترا دیده با تو و اعتقاد ترقی پیدا خواهند کرد خصوصاً حضور
مریدان انوقت که اعتقاد مریدان بر قدری تنبا کو بیاز باقی و اگر آنها را کم دهی و خود زیاده گیری در حال متغیر شود فقط
و نیز پیر را باید که در سوال بر خود نگشاید نه از مرید خود و نه از غیر مگر در مخمصه بلکه هم طمع در مال مرید و توقع منافع دنیوی از وی مانع
رشد مرید است و باعث خرابی پیر که اقبال اجه و بلکه متوکل بر خدا باشد و راضی بقضای او و یا کسبی اختیار کند تا در احتیاج
والا بدی خود مضطر نشود و اگر کسی چیزی بطوع خود دهد رد نکند اگر داند که حرام نمی‌شبه نیست و باید که بر مریدان شفیق باشد
و باید که قصور مریدان از بخاند و اگر قصوری واقع شود عفو کند و یا در خلوت بطور معقول نصیحت کند حتی المقدور
مریدان امر خود و نساز د چنانکه یکبار با حضرت والد خود گفتم در حق شخصی فلانی که چنین و چنان وضع دارد و آمدن
وی در حضور مبارک مصلحت نیست که موجب بدنامی است فرمودند آمد و شد وی پیش خود جاری باید داشت که از
اختلاط و آمیزش وی تائب خواهد شد و اگر بدین حرکت ورکنم محجوب باشد هر دو جهان شود و اگر چنین نباید که این
نصیحت یاد دارم و تا مقدور بران عمل است فقط و موید اینست آنچه در شرح تعرف در بیان تاویل معنی قول سهل
بن عبدالله که عَلَيْكَ بِالصُّوفِيَّةِ فَإِنَّهُمْ لَا يَسْتَنْكِرُونَ شَيْئًا وَلِكُلِّ فِعْلٍ عِنْدَهُمْ تَأْوِيلٌ فَهُمْ
يَعْذِرُونَكَ عَلَى كُلِّ حَالٍ نوشته است که شاید تاویل آن باشد که چون مریدی با پیر صحبت کند و پیران مرید
تغیری بینند بخصومت با وی بیرون نیاید چه اگر دل پیر بروی متغیر گردد و شوی آزار دل وی مر مرید را اندر باید از مقام
بمقام کفر افتد و لیکن او بوی بچشم شفقت نگاه کند تا برکت شفقت آن پیر او را از مقام معصیت بمقام طاعت باز آرد و از تنبیهم نیکو
تاویلی است و آن اینست که آن مرید طالب صحبت پیر است و پیر طالب صحبت حق و سبب اگر مرا او را بسبب خیانت
از خویشتن براندم شاید که حق جل و علا بخیانت من مرا از خویشتن براند انتهی و در امر معروف و نهی منکر برفق پیش گیرد
با فقرا و طالب العلم ما امکن مواسات کند و با امرا و ملوک صحبت ندارد و بخانه اوشان نرود مگر بوقت ضرورت و نفع
مسلم حضرت شاه باسط علی قلندر قدس سره میفرمودند که درویش را روا نیست که بخانه امرا رفت نماید

و هر او را دوست مرا [illegible] درویش را مضایقه نیست میفرمودند که والد فقیر سید شاه محمد باقر قلندر میفرمودند صحبت اُمرا
و ملوک درویش را روا نیست مگر کسیکه چو این فقیر باشد که یک عصای محمدی و مثنوی معنوی با خود دارد و گروی سر بردارد و همانجا
بسر برند تا سنگ گون شود بخوض درویش را بخانه اغنیا رفتن ذلت است چنانکه مشهور است بئس الفقیر علی باب
الامیر و نعم الامیر علی باب الفقیر فقط در تذکرة الاولیا است که بشر حافی رح روزی علی مرتضی کرم الله وجهه
را بخواب دید پرسید یا امیر المؤمنین مرا پندی ده گفت نیکوست شفقت توانگران بر درویشان از برای طلب ثواب آخرت
و نیکوتر تکبر درویشان بر توانگران و اعتماد کردن بر کرم خدای تعالی انتهی و پیر را باید که وقتی برای خلق مقرر کند
نه همه وقت با خلق باشد اوقات خود را ضایع سازد که صحبت عام دل را پریشان میسازد چنانچه معمول حضرت شاه
باسط علی قلندر قدس سره بود که [illegible] دو یک ساعت سپیده میفرمودند و آنجا بنشستن [illegible]
از حضرت شاه [illegible] میفرمودند که [illegible] صحبت ایشان [illegible] و پیر را باید
در [illegible] چنانکه از [illegible] نیست باشد اینقدر اوصاف ای شیخی ناگزیر است و بچنین مرد قابل اجازت ارشاد
تلقین بود [illegible] شرط شیخی نیست چنانچه حضرت مجدد در بعضی مکاتیب خود نوشته اند که ظهور خوارق شرط ولایت
نیست چنانچه علما مکلف بحصول خوارق نیستند اولیا نیز بظهور خوارق مکلف نه چه ولایت عبارت از قرب الهی است که بعد از نسیان
ماسوا باولیا [illegible] کرامت میفرمایند شخصی را این قرب [illegible] از احوال مغیبات مخلوقات هیچ اطلاع ندهند و شخصی دیگر باشد
که او را [illegible] اطلاع بر مغیبات و شخصی از قرب هیچ نه دهند و اطلاع بر مغیبات بخشند این شخص ثالث از اهل
استدراج است [illegible] نفس او را بکشف مغیبات مبتلا ساخته در ضلالت انداخته یحسبون انهم علی شیء الا
انهم هم الکاذبون [illegible] شخص اول [illegible] از اولیا اند که کشف در ولایت شان [illegible] عدم کشف در ولایت
[illegible] صاحب کشف افضل باشد بواسطه قرب خود آگاهی و مؤید همین است آنکه شیخ
ابوسعید ابو الخیر را گفتند فلان کس بر روی آب میرود گفت سهل است مرغی و صعوه بر روی آب میرود گفتند فلان کس در هوا میپرد
گفت مرغی و مگسی نیز در هوا میپرد گفتند فلان کس در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق
بمغرب میرود این چنین چیزها را بس قیمتی نیست مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق
در آمیزد و یک لحظه از خدا غافل نباشد ابو حفص [illegible] گوید چنانکه فرض است بر پیغمبران اظهار آیات و معجزات همچنان فرض

است بر اولیا پنهان داشتن کرامات تا خلق در فتنه نیفتند و شیخ محی الدین عربی فرموده که کرامات دو قسم است حسی و
معنوی عوام غیر حسی کرامات دیگر نمی شناسند مثل بر هوا رفتن و بر آب گذشتن و طی ارض نمودن و مشرف بر خواطر شدن
و از مغیبات از ماضی و مستقبل خبر دادن و از نظر غایب شدن و جز آن که خلاف عادت باشد اما کرامات معنوی
جز خواص آن را نشناسند و آن حفظ آداب شرع است و بیان مکارم اخلاق و اجتناب از اخلاق ذمیمه و محافظت بر ادای
واجبات بر وقت خود و مسارعت بسوی خیرات و ازاله غل و حقد و حسد از دل و بدگمانی از خلق و طهارت قلب از هر صفت
مذموم و آراستن آن بمراقبه بهر دم و جز آن پس نفس دما همه کرامات معنوی اولیا است که در آن مکر و استدراج را
راه نیست انتهی در این محل بیان معجزه انبیا و کرامات اولیا و استدراج و معونت طلسمات و نیرنجات ضرور افتاد
تا عالم باشد و تفرقه کند با هم که اکثر جهلا استدراج را دیده معتقد میشوند ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دست
نباید داد دست و بدانکه در فواید الفواد است آنکه معجزه انبیا را بود که ایشان را علم کامل بود و صاحب حال هر چه اظهار کنند معجزه باشد
و کرامت اولیا را بود ایشان نیز علم و عمل کامل دارند اما مغلوب باشند هر چه از ایشان ظاهر شود آنرا کرامت بود اما معونت
آنست که بعضی مجانین که ایشان را علم کامل نباشد و از ایشان چیزی خارق عادت معاینه افتد و اما استدراج طایفه
بیدینان بی ایمان را باشد از سحر و غیر آن که چیزی معاینه افتد و در کشف المحجوب است که معجزه اظهار است و کرامت
کتمان و ثمره معجزه بغیر باز گردد و کرامت خاص مر صاحب را باشد و صاحب معجزه قطع کند که این معجزه است و ولی قطع نتواند
کرد و نتواند بود که ناقض عادت غیبت از زمان و غیبت مکان هم معجزه باشد و هم کرامت چنانچه کافران بت را در پیش آوردند
رسول صلی الله علیه و سلم در مدینه بود و حبشه را پیش برگرفتند و حبشه او دیده و حبشه هم رسول الله را دیده سلام گفت
و جواب سلام او در گوش رسول صلعم خود رسانید پس اینجا میان معجزه و کرامت فرق نماند هر کرامت است معجزه و کرامت
پیغامبر است تا شریعت او باقی باشد حجت او نیز باقی باشد و همچنین حق بیگانه روا نباشد و در هدایه سعی است
کرامت اولیای بر حق است و انخارق عادت باشد چنانچه قطع مسافت بعیده در مدت قلیله و رفتن بر آب و هوا
و طعام و آب و جامه و جز آن وقت حاجت پیدا توانند آورد و این معجزه رسول علیه السلام باشد که از امت او ظاهر شود
و در تمهید ابو شکور سالمی گوید حد معجزه آنست که اگر کسی از انبیا بدعوی چیزی طلبد که آن ناقض عادت باشد باید که متصل سؤال
جواب گوید یا دیگران از آوردن آن عاجز باشند تا گر منافق تاخیر افتد بعد اظهار کنند خصم را وهم و شبهه فرق افتد این

جائز نبود چه حکم معجزه قطعا و یقینا باید که آن برهان و حجت دعوی است و آنانکه معجزه طلبند آنچه مستحیل الامکان باشد اظهار
کردن آن واجب نباید چنانچه یک شخص از زمان ما عدم هم زنده و هم مرده طلب و یا جواهر اعراض کردن گویند مثل و
مانند این و اگر کسی بطلسم و تنویر و زور خارق عادت چیزی پیدا کند و با معجزه مساوات نماید دروغ و لا اعتبار باشد
چنانچه سحره فرعون ریسمان ها را مار کردند و بدعوی پیش آمدند چون طلسم تنویر بود عصای موسی همه را فرو برد و خود بحال
خود بماند نقصان نشد نه زیادت سحره فرعون یقین دانستند که این معجزه است و برحق است ایمان آوردند در کفایه شرح
هدایه صاف می گوید معجزه و کرامات و نیرنجات و طلسمات و استدراج همه خارق عادات اند میان هر یک فرقی هست معجزه
بدست نبی آید بدعوی نبوت و تحدی انکار آن کفر باشد و کرامت بدست ولی در وجود آید به پیروی و متابعت شریعت
با خوف مکر و استدراج و طلسمات بتاثیر اشیا و خواص کواکب مسعوده باشد و استدراج آنست که از عوام ایشان چیزی خلاف
شریعت در وجود آید و بدان مرادات او بدو دهند و درجه درجه او را به ابتدا نزدیک کنند او آنرا کار می آید و سحر بدست
کافران و بعضی مسلمانان فاسق در وجود آید چنانچه سحره فرعون و جز آن عقیده خوارق عادات چهار اند معجزه و
کرامات و استدراج و معونت یعنی معونت یاری کردن از مومنان باشد در تحصیل حوایج مشکل مسلمانان پس ظاهر
شود که چیزی برخلاف عادت از دست او در وجود آید و استدراج آنکه یکی بفعل قبیح خود مستوجب عذاب بتدریج نزدیک
شود و او معلوم نکند کما قال الله تعالی سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ قول عین القضات کشف و
کرامات نعمت حق تعالی است هر که را خواهد بی واسطه نماز و روزه و خیرات عطا کند چنانچه پدر من قاضی رشوتی بود
ولی صاحب کشف و کرامات بود انتهی از کتاب محبوب السالکین و در رساله اقبالیه است که حضرت
شیخ علاء الدوله سمنانی فرمود لازم نیست هر که را شیخ بمریدی گیرد او صاحب کمال گردد چه در اصل فطرت باید
که او را مایه کمال باشد و همچنین سنت مشایخ نیست که در هر که کمال مشاهده نکنند او را از در برانند بلکه بسیار کس را
تربیت میکنند تا یکی بدرجه کمال میرسد و شیخ همچو صیاد است دامی نهد لازم نیست که همه شاهباز در دام افتد اگرچه
صیاد را اختیار بود که همه شاهباز گیرد گاه باشد که گنجشکی است چون شاهین و باز و چرغ بگرفتن آن منهج حریص باشد
اول آنکه و از گرفتن آن منهج مقصود نه آن منهج است بلکه بسبب آن منهج شکار بدام افتد و او را در دام بند چون شاهین
در دامینه ولیکن با او [illegible] در دام افتد دیگر [illegible] هر گنجشک و ایشان اگر بس آمده اند [illegible] مقصود هم [illegible]

که هر که او را در طلب باشد او خود داند که هر چه او را مطلوب باز دارد باید انداخت کسی که باز نفس و کار خود بیند چه
حاجت باشد که از وی بگویند این ببیند از وی بگیر و مگو که بچنان نگین عبارت و مزخرفات فریفته نشود و به هر کس اقتدا نکند
تا در دین استقامت او و به متابعت سنت معلوم نکند انتهی و پیر را باید که جمیع حرکات و سکنات خود صادق و مخلص
باشد و به آمدن مریدان خوش نشود و اگر به سبب غروری بهم رسد تدارک آن بندامت و استغفار چنان کند که بجای [illegible] نشیند
و آمدن مریدان در رنگ [illegible] مبادا که از این راه خرابی او خواهند کند قال المجدد انتهی و موید این معنی است که ابو الحسن خرقانی گوید
پرهیز کار از آنکه فریفته شوید بآنکه مردمان بشما تقرب کنند و دست شما را بوسه دهند که شما ندانند که در آن چه آفت است انتهی
و در فتوحات است که خلق بجهت تبرک تعظیم دست شیخ ابو مدین قدس سره می آوردند و می بوسیدند آن و پرسیدند که تو در نفس خود هیچ اثر
باز می یابی گفت حجر الاسود در خود هیچ اثر باز می یابد که وی را از حجریت بیرون برد تا آنکه او را انبیا و رسل و اولیا می بوسیدند
گفتند نی گفت من همان حجر الاسودم و حکم آن دارم انتهی و در رشحات است که حضرت ایشان میفرمودند تا آن زمان که نسبت
مرید قوت نگرفته و در آن متمکن نشده است با وی مدارات و مواسات میکنند و تجانب او [illegible] و مواخذه نمی نماید آنچه از وی
میرسد از اخلاق و افعال نا ملایم تحمل میکنند تا چون نسبت وی قوت گرفت و به یقین بانیطرق حاصل شد کار با او [illegible]
که هر نفس پاسبان احوال خود باشد تا چیزی از وی صادر نشود که سبب گرانی و کراهت خاطر گردد و اگر از وی امری بوجود
آید مواخذه بکنید و سیاست نمائید انتهی و نیز میفرمودند که بعضی گفته اند که شیخ باید که مرید را بتواند خورد و شیخی که چنین نبود
از این شیخی بسر برد خوردن این معنی این است که شیخ باید که چنان باشد که در باطن مرید تصرف کند و اخلاق ذمیمه او را بتواند [illegible]
و نفی نابود تواند کرد و اخلاق حمیده بجای آن اثبات تواند کرد و او را به جمعیت و آگاهی تواند رسانید و چنانچه [illegible]
مخاطب کرده گفتند که کدام است از شما که نسبت شما نسبت ما را زیاده تصرف [illegible] است هر بار بیرون [illegible]
در دید کسی اگر داگی نور از مشکوة کرامت کرده اند باید که بان نور مصالح خود بسازد و بان نور ظلمت خود را ببیند و خود [illegible]
بر دارد و میفرمودند چند روز که من حیاتم سعی بکنید تا حظ این نشوید بازگی خواهید شد فرصت را غنیمت شمارید [illegible] پشیمان
خواهید شد و آن پشیمانی سود نخواهد کرد انتهی و در مجمع السلوک از ترجمه عبارت رساله مکیه مذکور است که شیخ آن است که سلوک
کرده بود و راه حق را او شناخته باشد مقامهای مخاوف و مهالک [illegible] را میرسد که ارشاد کند مرید را و آگاه کند وی را از نفع و زیان
پس با چنین شیخ صحبت آن کمتر از همنشین صالح در تاثیر نباشد و نیز در آن کتاب است که شیخ کسی است که ثابت کند دین [illegible]

و شرع را در دلهای مریدان یعنی صاحب قوت باشد و صالح نیست شیخی را مگر کسیکه رفته است راه و دیده است
مذموم و محمود او را یعنی عیب آنرا بسبب شناسا شدن بمذمومات و محمودات شناسائی باطن آنهم شده است و مذموم را از خود دور کرده است
و محمود را بخود ثابت داشته است و صالح نیست مر شیخی را مجذوب فقط اگرچه واصل شده است لیکن سلوک نکرده است
پس وی عارف بود و مرشد نبود و تام شد نبود و صلاحیت ارشاد نبود و همچنین صلاحیت شیخی سالک فقط ندارد که مجذوب سالک
و سالک مجذوب شایان شیخی و مقتدائی باشند اما مجذوب سالک از سالک مجذوب اعلی تر باشد که وی خاص و نائب
رسول الله بود و ریاضت کرده باشد و صاحب سلوک بود در شریعت و در طریقت و در حقیقت و اقتباس نور کرده باشد
از نور پیغمبر علیه السلام که معنی شیخیت رهنمائی کردن طالب است و سبک کردن راه بر طالب پس شرط شیخی آنست که باشد
عالم بکتاب خدا و سنت رسول الله و نیست هر عالمی شیخیت را اهل بلکه عالمیکه موصوف بود بصفات کمال و معرض
باشد از حب دنیا و حب جاه و حب مال و آنچه مانند اینست از صفات ذمیمه و بر اعالم عالم باید گویند در حق اوست والذین
اوتوا العلم درجات و در حق او این حدیث است يَشفَعُ يومَ القيامةِ ثلثةٌ الانبياءُ ثمّ العلماءُ ثمّ الشهداءُ
و عالمیکه بدین صفت نباشد و بر اعالم دنیا گویند عالم بالله و اهل شفاعت که عالم دنیا شایان مریدی نباشد چه جای شایستگی شیخی
بلکه اهل عداوت و وبال بود نعوذ بالله و نیز از شرط شیخی است که شیخ این راه پاکیزه را اخذ کرده باشد از شیخ محقق که مسلسل
متصل بود و متابعت او با رسول علیه السلام و در رشده باشد از روی اخلاق ذمیمه مانند کبر و حقد و حرص و طول امل و غضب
و جاری باشد بر ظاهر و صحبتهای مجاهده و اعمال شریعت و طریقت بی مشقت و رنج بلکه بلذت و خلوت که از نشاط و خوشی
کمال بود و روشن بود دل شیخ بانوار مشاهده و گشاده بود سینه آن بنوریکه افگنده شده است در دل او و دور باشد وی از
دار غرور و مقبل باشد بسوی دار آخرت و بیرون آورده شود از درخشیدن رنج بسوی شادمانی و کامرانی حال یعنی بعد رنج
مجاهده و ریاضت لذت و شوق مشاهده و مکاشفه نماید و بمشاهده و وصال قرب بمتعال محظوظ گردد و راحت نگیرد از شیخ
بوهای وصال و از اجلال و بیرون آید وی از تنگی رنج و مشقت بسوی فراخی و آسانی از اراده و داده شود وی نجوشیهای قرب
و وصال و گشاده گردد بر وی دری از مشاهده و بیاید داروی خود و پیدا شود دلش آن وقت بعلم و حکمت و فیض و فضل و صفا
شود و از وی کلمات حکمت و متعرف و مالک امر گردد و رجوع کنند بسوی او دلهای بندگان و تعالی رسد بر وی فتوح
غیبی و جلی از واردات ظاهری از رجوع دلهای خلق و گشاده شدن فتوح غیبی نشان قبولیت خداوند است اگر

بواسطهٔ تردد و تواضع و چاپلوسی بود و اگر به سبب بال و خذلان وی گردد و بگیرد و ظاهر الشیخ بسته شده بر شبهای تابعیت
و طریقت و بگیرد باطن او مشاهده تجلیات حق را و صالح گردد به جلوت یعنی شایسته آن گردد به بلاد و نشیند میان
مردمان و مشغول شود به دعوت ایشان و جلوت و خلوت او برابر گردد و درین اشاره است که سالک را در بلا نشستن و به دعوت
و تربیت خلق مشغول شدن وقتی درست باشد که موصوف به صفات مذکوره شود و خلا و ملا نزد وی برابر شود و چون آن شیخ چنین بود
غالب شود بر حال و بگردد مغلوب با محال و شکار کند جد و خود نفس و شیطان او خود شکارگاه ایشان نشود که اِنَّ عِبَادِیْ
لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ همین معنی وارد و مستحق بود این شیخ مشیخت و مقتدای را و دعوت و تربیت را و فایده یابند
از وی متابعان او و پیروی کنند مقتدیان و برکت یابند از وی مردم و نرم شود پوست وی چون دل وی که اَلظَّاهِرُ
عُنْوَانُ الْبَاطِنِ و نشان نرمی پوست اجابت کردن قالب او است عمل را چون اجابت دل و پس بخواند خداوند تعالی
او را باسادوی خاص و روزی کند مر او را محبتی خاص از محبت محبوبان مراد و الشیخ عالم بود در شریعت بفرایض و سنن و نوافل
و طاعات و انواع محرمات و ممنوعات تا جدا کند میان حلال و حرام و فرض و سنت و نوافل او در طریقت و آداب صحبت
که باشد وی عالم با نواع علاجها در راه خدا و با نواع مجاهدات مریدان که لایق است بهر یکی از ایشان تا هر یکی را بهر چه
لایق بیند بدان تربیت کند و در مجاهده دارد چنانچه اگر کسی را لایق به ریاضت سفلی بیند به ریاضت علوی نفرماید و ریاضت سفلی
کم خوردن و کم گفتن و کم با خلق بودن و دوام و فکر است و ریاضت علوی نفی خواطر و پاس انفاس است و باشد الشیخ نهایت
بزرگ و کامل دریابند مزاجهای مریدان و صفتهای مریدان که ذمیمه باشند مانند حقد و کبر و عجب و بخل و حب ریاست و جاه و
مال و حب شهوت تا هر صفتی را بعد از آن علاج کند و یکیک را دور گرداند و به مقام و سمه محموده نشاند و باشد
الشیخ صاحب العلم و المعرفت که محتاج اند مریدان بدان در راه خدا و آماده حقیقت پس باشد الشیخ عارف از مقامات
عالم حقیقت و منازل حقیقت و تلوینات و تمکینات و آفات و فواید راه و باشد به نهایت رسیده در مکاشفات و بالا رفته
از مکاشفات کسبی و مشاهدات و از مشاهدات کسبی و معاینات انوار و تجلی صفات و ذات تمام و برتر بوده باشد از فنای کسبی
بقا و بقاء البقا و باشد الشیخ جامع هر معرفت و عظمت و بزرگی خداوند تعالی با وحدانیت و فردانیت تا صالح شود شیخی را
که تربیت کننده سالکان راه خدا باشد و ارشاد کننده طالبان خدا را و نیز از شرایط شیخی است که باشد شیخ رحیم و کریم بر جماعت
مریدان و عامه خلق و صبور باشد بهر بلاها و جفاها و حلیم باشد بر مریدان و عامه مسلمان و درشت و کم فهم و سخت دل نباشد که مردود

و کم فهم و سخت دل لایق شیخی نباشد و قابل مقتدای نبود و از چنین کسی بهره دین نباشد. و نباشد آن شیخ که بهرگرد و
سیار بازارها که از سیر بازارها لا یعنی و نامرضیه دیده و شنیده میشود و موجب کم اعتقادی مریدان نافهم گردد که مقتدا را کاری که باید
کردن که در ان خلل مریدان و تابعان نشود و اگر گاهی بکاری و ضرورتی در بازار رود مضایقه نیست بلکه سنت مصطفی است
چنانچه بعضی درویشان به نیت خواندن کلمه توحید در بازار رفته اند که ثواب آن بسیار است نیز از شرایط شیخ است که نبا
جامع جاه طالب دنیا و زینت دنیا و جاه و طالب شهرت هم نبود که الشهرة آفة والخمول راحة و نباشد
طالب اتباع یعنی طلبگار مریدان و معتقدان نباشد و نباشد مغلوب الحال و شطح گوینده و باشد در شفقت کردن به
مریدان مثل مصطفی علیه السلام با یاران خود و چون باشد شیخ متخلق با خلاق نبی علیه السلام طاعت وی بر مریدان فرض و
لازم باشد و تارک طاعت وی گنهگار بود و آن شیخ خلیفه رسول بود در تربیت کردن مریدان چنانکه وی بود با یاران انتهی
باختصار المضمون و العبارت و در نفایس الفنون است که یازده آداب است که بر شیخ رعایت آن
لازم است اول آنکه شیخ بنابر نیت تقدم و محبت تفوق که در آدم بران مجبول اند نباشد و قبلا بر ثبات
و شرع و جمعیت الهی بر دی نباشد نشود که او حق بر حوالت مریدان و جمعیت آن شروع نماید دوم آنکه پیش از تصرف
در استعدادات مرید اگر در وی استعداد طریق مقربان بیند که استعداد طریق ابرار ندارد او را بمواعظ حسنه ترغیب بسیر محبوب
کند و مستعدان مرتبه قرب ابرار تحریض بر اعمال ثواب و عبادات ظاهر از اعمال باطن مواظبت فرماید و همچنین اگر صلاح
حال مرید در تجرید از اسباب بیند با حفظ و امساک آن و اولادان فرماید که فراخور استعداد و مناسب حال او بود
سوم آنکه شیخ و حظ خود را از مریدان نخواهد و نکند و خاطر را بدان متعلق نسازد و اگر مریدی بیماری از اموال و املاک آن
این شیخ را اجازت آن وقتی مسلم بود که در مقابله آن حالی که موجب تسلی و جمعیت خاطر او بدیگر دهد عوض قدر انداد چهارم آنکه
فعل وی موافق قول او باشد تا هر چه مرید را بفعلی یا ترکی دعوت کند اول وی در حال و ظاهر باشد پنجم آنکه با ضعفا طریق رفق
سپرد و هرگاه از مریدی مشاهده ضعف عزیمت ارادت کند و داند که در مخالفت نفس و ترک مالوفات عزیمتی صادق
ندارد با وی مدارات نماید چه شاید که بطول مدت و کثرت مخالطت با فقرا جبلتی بیابد بعد از ان داعی عزیمت و رغبت شود
ششم آنکه کلام خود را از شوائب هوا صافی دارد تا که در مریدان اثر منفعت آن پیدا آید هفتم آنکه چون مرید
سخنی خواهد گفت اول از حضرت الهی بر وارد و از وی طلب سخنی کند که متضمن فایده صلاح حال مستمع بود تا زبان او بحق

ناطق بود و کلامش به افادت صادق هشتم آنکه چون از مریدی بر کرهی یا مستنکری اطلاع یابد و خواهد که او را توبیخی
نماید سخن به تعیین و تصریح نگوید بلکه بطریق تعریض و کنایت با جماعتی که حاضر باشند سخنی در اندازد که فهم مراد از آن کنند
نهم آنکه اسرار مرید نگاه دارد و آنچه از مکاشفات و واقعات او معلوم کند اظهار روا نداشته آن نکند بلکه به مشافهه او در خلوت
تعبیر آن حالات بکند دهم آنکه اگر از مرید تقصیری بیند یا شنید ترک حقی یا اهمال در ادبی آن را عفو کند به رفق و مدارا و تلطف
و تلطف و ابرام خدمت و ادب حریص کند یازدهم آنکه نسبت با مرید از حق نزول کند و از توقع تعظیم و تبجیل مراد
اگرچه حق آنست که مرید او قیام نمودن بدان اهتمام واجب ما توقع آن از وی پسندیده نباشد دوازدهم آنکه قضای
حقوق مرید کند و در حالت صحت و مرض آن اقتضا نماید سیزدهم آنکه اوقات خود را بر خلوت و جلوت توزیع
کند بنابر قوت حال و کمال تمکین خصوصاً همه اوقات خود را به مخالطت با خلق بسر نبرد چهاردهم آنکه غلبه حال و را از تعهد
اوقات بصالح اعمال مانع نگردد و با خود تصور نکند که مرا بدین احتیاج نیست چه رسول علیه السلام با کمال حال بر نوافل
طاعات مواظبت نموده است از نماز تهجد و روزه تطوع و دیگر نوافل سنتی بوده پانزدهم آنکه ایثار حظوظ و قطع
تعلقات بر وی آسان بود و به آنکه تعلق نسازد و بالکلی از حظوظ اعراض نکند و اگر در تمامی آداب صحبت آداب معیشت
و مسافرت و غیر آن شروع رود به تطویل انجامد انتهی

فصل دوم در بیعت و نشانهای جوانمردان که مراد از مشایخ صوفیه است و آداب سماع و دیگر صفات درویشان

بدانکه نزد این قوم جوانمرد است به بیان عدم صغیره از زلات که در شرع مسامحت آن نیست مسامحت نکند در حقوق
خود و آنچه با ایشان باز گردد و از شرایط طریق است که انصاف دهند از نفس خود و از کسی انصاف نستانند انصاف خود و
عذر کنند و عذر نخواهند و یاری دهند و یاری نخواهند و معامله کنند با مردم بر جهت شفقت و نصیحت مسلمانند خلاف
طریق از مصاحب مگر آنکه مصاحب حلی باشد آنگاه تا نیز هم نمایند و نیست این قوم را بنفس و سبب آنکه در نعمت خدا
و نیست در طریق ایشان که بگویند که این پاپوش من است و نعل من است و متاع من است چنانچه ابو احمد قلانسی گفت
که روزی در میان قومی بودم گفتم ازار من پیراهن من ببرند که تو گفتی آن من در شیخ الاسلام گفت نه ادب است
در میان صوفیان که گویی ازار من یا نعلین من و ازار و نعلین ایشان است که خود را در میان یاران چیزی ملک نهند
مگر بضرورت ظاهر شیخ شیرازی گوید که چون صوفی گوید که نعلین من یا ازار من باید که در وی منگری یعنی ایشان را ملک نمرد

شیخ ابوریحان حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب دید پرسید یا رسول الله التصوف فرمود ترك الدعاوی وکتمان المعانی فقط و از صفت
ایشان است که هرچه فتوح رسد برابر بپاشند در ملک خود ندانند و از طریق ایشان است گذاشتن زفاف با نساء و نشستن
با آنها و صحبت امردان و همکلام شدن با ایشان و شاهدبازی از احداث قوم فاجر آنست که در طریق قوم رجوع بصورت دارند
بی حقیقت بسبب طمع اوقاف و خانقاه و رباط آنها مفسدان اند که نیست دین ایشان را و نه مروت و نه همت در لباس
دین بزرگان در آمده اند و در خانقاه نشسته اند عجب است اینکه بنام بزرگان فتوح یابند و از حلال و حرام نپرهیزند و سماع را عبادت
دانند فهم الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا شاید که مسلمانی یا انسان اقتدا کند و تقوی و شیخی که عمل بسماع کند و
کسی اقتدا باید اگرچه در حال خود صادق باشد و این حال صدق با او بازگردد و چون مانند فاسد شده موی را احتیاط باید
و نفس راغب است در ابتدا السماع که از شهوات اوست و با نفرین کیفیت در مناجات که الهی این اهل سماع در معصیت اند و من
ترا برای اینکار طالب نیستم همه قوم را در حق سماع از اول تا آخر همین اشاره است که سماع از حظ نفس است و در حقیقت و
فعل مباح در حکم و مردان حق پرهیز نمایند و حرکات خود را در فریضه گذارند یا فضیلت و اما شاهدبازی از کلان ترین
لغزش است و سخت ترین فسق خواجه حسن بصری وقتی ابوسعید ابوالخیر را نصیحت میکرد که اینکه تا نکنی یکی قدم بر بساط سلاطین
نهی اگرچه محض شفقت باشد بخلق دوم با هیچ زن بخلوت ننشینی اگرچه رابعه عدویه باشد و تو او را کتاب خدا آموزی
سوم آنکه گوش خود را عاریت بده مزامیر را اگرچه مردان داری قول ابویوسف ابن الحسین است که آفت صوفیان
در صحبت کودکان در مباشرت اضداد و فقر و رفاقت زنان است ابوعبدالله دینوری گوید که صحبت خوردان بزرگان
از جمله توفیق الله است مرخوردان را از بزرگی ایشان است و رغبت بزرگان بصحبت خوردان علامت خذلان
بزرگان است و حماقت و بیخردی ایشان و مظفر کرمانی گفت هر که صحبت کرد با امردان بشرط سلامت از فساد
بیخوابی بودی نشود سالم … صحبت پیر … باشد صحبت کسی که البلاهت و عفت نباشد ابوالقاسم قشیری رحمة الله
علیه گوید سخت آفت است در طریق صحبت امردان هر که را مبتلا کرد حق تعالی بچیزی از آن باتفاق خوار شد و مخذول
بلکه از خود باز داشت و او فتح موصلی گوید سی کس از ابدال صحبت کردم وقت جدا شدن گفتند پرهیز از امارد
و قشیری گوید اگر کسی در حال خود ترقی یابد اتفاقا تأثیر بلای ارواح است پس مرید حذر کند که همنشینی با آنها فتح باب
خذلان است نعوذ بالله منها اما سماع و آداب آن باید دانست که نفس همیشه عاشق است تا که حال علی تر از آن نباید

رغبت او نبود و کسانیکه در طریق بمرتبه رجال نرسیده اند آنها صاحب قلوب و احوال اند باید که این آداب نگاه دارند
اول آنکه مجلس ایشان منکری نباشد و نه چیزی از لعب و غیره اسباب منکر کم و بیش که موجب پریشانی است در وقت حال
و برنخیزد و تواجد تا که شعور بماند اگر با شعور برخیزد منافق است مگر برای تواجد و جماعت را شناسا گردانند تواجد بود برای
موافقت او جماعت نیز برخیزد و از اوصاف ایشان است که از کسی عده نکنند و اگر از سهو کنند تا تمام وفا کنند و پرهیز دارند از کلام
و نظر و طعام و حرام لازم دانند و هر چه از شرع ندانند از علما پرسند و آنچه حق تعالی در حق ایشان در کتاب خود و زبان
رسول خود اختیار کرده اختیار نمانند که چنین نکنند و صاحب هوا است شرط ایشان نیست که بر مباح خوش نشوند هر گز و
تضییع وقت دانند و هر که اهل طریق شود اگر صاحب زوج است طلاق ندهد و اگر نیست نکاح نکند تا وقتیکه کامل شود
بعد تکمیل هر چه القای الهی شود بعمل آرد و شرط سالک آنست که اعتراض نکند بر کسی که اعلی باشد از و و اگر کم باشد برای
تادیب مضایقه نیست و اگر از برادری شود چیزی که بفهم نرسد خود را داند که از نقصان من است توجه شود و بصدق همت تا حق تعالی
او را روزی کند تا خدمت او کند نفع یابد شرط مرید آنست که با دل فارغ نزد پیر نشیند و قبول کند آنچه شیخ القا کرده با
اگر برون آید هیچ انکارش نباشد اگر چیزی بخاطر آید بر نادانی خود حمل نماید و شیخ را نسبت بخطا نکند و الا اثر و قوت
آن نسبت و بی وضو در خدمت نه نشیند و بی غسل در خدمت شیخ نرفت و از نشان ایشان است که با خدا باشند
همیشه چرا که حق تعالی نظرها است بر زبان و بر دل عباد پس عطا میکند معارف خود هر که قایم باشد در حضور و غافل شود او را
از آن معارف و اگر غافل باشند محروم مانند و این مقام عزیز است کم کسی ذوق دارد و نیز از صفات ایشان است که در حق عام
گمان بد ندارند شاید که توبه کرده باشد یا از اینها باشد که [illegible] را حقیر نکنند و اگر کسی خود را بهتر داند از [illegible]
بکشف عاقبت او جاهل است با خدا و محض دروغ نیست خیر در و اگر چه معارف بسیار داند و این هست از نشان قوم
و اینقوم با هم رحیم باشند و سخت باشند با کفار و فریادرس باشند برای خلق بعضی از اینها مشار الیه بغوث هست و ا
ساری است در مشایخ پس از ایشان طلب کشف هواجس کلام در آن نباید کرد بلکه همان باید طلبید آنچه گفته ایم
از امراض نفس و دوائی آن که مکاشفات احوال مریدان است نه حال عارفان و از اوصاف ایشان است ریاضت
تهذیب اخلاق و پاک کردن نفس از همه خلق بد و آراسته شدن بخلق نیکو و از خادم خود طلب اغراض خود نکنند و اگر خلاف
غرض ایشان کاری کند عتاب نکنند اگر چه بر مریدان عتاب کنند برای تادیب لیکن در معامله خود ایذا بردارند

وایذا ندهند و راه نمایند و یاری دهند بنیکی و علم دهند جاهل را و تنبیه کنند غافل را و منع نکنند سایل را و امان دهند
خایف را و آب دهند تشنه را و نان دهند گرسنه را و برهنه را پارچه دهند و کنند خادم را و از فضیلت بازنگیرند
و بر زیاده پیش نیایند بعضی چنان باشند که از آداب ایشان چنان باشند که هرچه در کون جاری شود بی تخصیص همه مراد
ایشان باشد مگر محارم خدا را رضا ندهند بآن هرچه خادم ایشان کند یا خلق هرچه کند در حق ایشان همه مراد ایشانست
چرا که فانی اند از حظ نفس خود و همیشه از محارم و شبهات پرهیزند و استغفار همیشه نمایند و کناره نمایند از مواضع تهمتها و از شهوات
نفس دور باشند بطون تهی در طلب آن اگر بی تعب برسد تناول نمایند مگر در وقت مجاهده
و همیشه نفس را محاسبه نمایند و بمیزان شرع بسنجند و با نفس مجاهده نمایند در جوع و عطش و لباس و غیره و هر دو کون
در نظر نیارند هرچه در دست باشد بر مردم ایثار نمایند و در هر کار بر خدا اعتماد دارند و هرچه کنند بدان راضی باشند
و سیاحات کنند در جبال و بیابانها و کنارهای دریاها و از مردم جدا باشند بی اعتقاد سوی در حق ایشان و بعد فراغ
وقت خود سعی کنند در حوایج مسلمانان و هر که بفراغت از نفس خود سعی کند از بنی قوم نیست بلکه طالب ریاست
تا مردم او را خدمت نمایند و از اوصاف ایشانست قناعت برزق و فقر و ذلت و خضوع و تواضع برای خدا و شکر
و صبر و ضرا و همیشه در هر حاجت التجا بخدا نمایند نه از خلق و نه موی تراشند و نه ناخن چینند و نه پارچه دهند بکسی
مگر بر طهارت بسبب اینکه آنها گویند بگذاشتیم ایشان او نماز و از ترک عجب و تنقیص باشند از دیدن خلاف شرع
و حکم قنوط بر ایشان نباشد بلکه رجا بر ایشان نباشد و از عیب مردم نابینا و از عیوب نفس بینا باشند و از زبان
ایشان خیر خیز نیاید و در مشی جلدی نکنند و از نظر فضول چشم بپوشند و بهیبت حق فانی باشند و امر معروف و نهی منکر
نمایند اگرچه سلطان باشد و در میان دو کس اصلاح نمایند و دعا در حق مسلمانان پس پشت نمایند و سینه صاف باشند
و حیا از خدا دارند و بر فقرا رحمت نمایند و خدمت کنند و نیکوئی بخلق عطا کنند و بدیها بپوشند و بر همه ذی روح رحمت
کنند گویند ظالمی سگی را دید در شدت سرما بخانه برد و تیمار کرد در خواب دید که گوینده گفت ای فلان تو کلب بودی بر کلب
رحمت کردی بسبب کلب ترا بخشیدیم و در حدیث است اگر کسی خاری از راه بردارد حق تعالی شکر او میکند و حق خود بر کسی ندیدن
و حق همه بر خود دیدن و جهد کردن در ادای آن صفت ایشان است و غیبت خود بخلق بخشند مال و خون خود مباح
و معاف نمایند و اگر کسی قرض طلبد بدهند و هرگز ذکر نه نمایند و اگر باز دهد تا مقدور نه خود دیگر نه دهد و اگر بگیرند غیرات

نمایند اگرچه هزار دینار باشد و اگر از ایشان بنفقه طلب کنند و در نفس ایشان چیزی نگذرد و اگر بگذرد و صاحب
علت است مگر مال غیر افتاده باشد برای آن ایستاده شوند تا باو رسانند مضایقه نیست و برای مال خود متوجه
نشوند و التفات نکردن پس پشت اگر کسی ندا کرد جواب ندهند از صفات ایشان است و فال نیکو گیرند و طیره ترک
نمایند فعل مباح از طعام و شراب و ملبس و مرکب و منکح و مسکن بضرورت اختیار نمایند مگر در اضطرار چه مباح در اضطرار
بجای فرض میشود و پیچ کجا مرتبه مباح و کجا مرتبه فریضه [illegible] است بعضی اظهار عبودیت و عجز نمایند و بعضی نسبت
اهانت بر نفس نمایند بعضی طلب آن معانی نمایند که ازین افعال وارد میشوند و لباس مخصوص ای آنحضرت پوشند
بضرورت دفع سرما و گرما و ستر عورت که حکم این لباس ایشان صاحب تمکین اند و بعضی بحکم وقت پوشند هرچه میسر آید
لیکن از غیر شرع پرهیز نمایند اول ابو الوقت است و کامل از دوم و باقی اهل هوا اند تفصیل این دراز است از اوصاف
ایشان است اختیار کردن فقر را بر اغنیا چنانچه کسی مستغنی گرامی شد از اهل دنیا و فقیری آمد و هم بهر دو یک بار باید که متغیر
شود و قلب فقیر را متغیر سازد و از فعل خود اگرچه چیزی نزد خود نداشت غیر آن هر که فقیری را بسبب غنی بر بجا نداند این معتبر
قوم نیفتاد و خوش کردن دل فقرا واجب است باو فایده ... لیکن کجا اند این قسم مردم و شرط نیست که مال ندارند
بعضی دارند و فقیر باشند چه فقر حالی است که اوصاف بعضی از آنها ذکر کردیم از مکارم اخلاق حالا ذکر کنیم از کرامات
کرامات ارباب احوال اظهار میشود و اعلی از آن لذت است بطاعات در خلوت رعایت انفاس با خدا و حفظ اوقات و وارد
که بر اوقات تلقی نمایند و بعضی از آن بشارات است بسعادت ابدی و بعضی اطلاع غیب است بعضی حسی که دیده میشود
بحسی هر کس مثل اماکن متبرکه و قبور و جانی مثل ملائکه و جن که از حس مدرک نشود و عالم مثال در بیداری و مطلع شدن
بر مراد از صورتهای خیالی و اطلاع بر مطالب از عالم لطیف و کشف و جانیان [illegible] و غیب معنوی چون قدرت
و ارادت و علم محبوب آنچه از معارف و تنزلات این همه کرامات خاص اند مگر کشف حسی که برای عوام است و دیگر طی الارض
و مشی بر آب و هوا و کسی که همت او حاکم است بر بدن از تصرف خروج از ارادات او راست است هرچه میسر آید
بعضی را احیای موتی و ایجاد معدوم اگر از انگشت اشاره کند سر ببرد و اگر درخت را از دور با اشاره کند
از اصل بیفتد و دیوار را دست بزند پاره شود و آنکو نخورد یعنی هرچه در دل آید از غیب برسد بی سعی و خطابات
بشنوند و اعیان را منقلب سازند و این نزد عوام کرامت است و نزد ما کرامت عنایت الهی است که قوت داد

تا خرق عوائد نماید و آنچه عوام آنرا کرامت گویند پس مردان از آن پرهیز نمایند و بهتر پسند نشود که حفظ [illegible] اینجا یافتند
و حفظ عمل و در دار آخرت ست اصل کرامت نوشتیم و فرع از حصر بیرون است والسلام انتهی اینقدر حضرت
والدم از کلام شیخ محی الدین عربی که در زبان تازی بود و فارسی کرده بودند چنانچه بر تمامی اینجا خود نوشته اند که باید دانست
که این فقیر راقم از رساله که عربی بود و همعانی ترجمه تا جاییکه فهمیده و بعضی جا بسبب غموض عبارت و بعضی جا بسبب خطای
کاتب آن نسخه نفهمیده و آنچنان گذاشت بعد ازین اگر کسی بفهمد آنچه خلاف باشد اصلاح دهد و داخل کند خدا ایشان جزای خیر دهد
و این کلمات بعینها ترجمه نیست بلکه حاصل عبارت ست بموجب فهم خود حق تعالی ما و شما را ازین اوصاف نصیب کند
والسلام انتهی و فقیر [illegible] نیز آنرا بعینه نوشته است مگر دو یکجا قول دو یک بزرگان مثل ابو احمد قلانسی و حسن بصری
وغیره که مناسب آن مقام بود داخل کرده و اینجا دیگر اوصاف درویشان که از کتاب محبوب السالکین و اقوال شیخ
جمال الدین هانسوی انتخاب میکند اینست در رساله ترجمه عوارف میگوید صوفی متشبه صاحب مجاهده و محاسبه
بمقام نفس باشد و صوفی متصوف صاحب مراقبه بمقام حال بود و صوفی حقیقی صاحب مشاهده و بمقام روح بود
صوفیه العلمای الآخرة و علمای بالله گویند قول خواجه محمد جریری است معنی تصوف در رفتن باخلاق پسندیده و بیرون
آمدن از اخلاق دنی و ناخوش است در کشف المحجوب است که تصوف [illegible] درجه است یکی متصوف بود که برای
جاه و منازل خود را مانند صوفی حقیقی کند و برای خوردن و آشامیدن سرگردان شده گردد که المتصوف
عند المتصوف کالذباب و عند غیرهم کالذیاب که همچون گرگ بطلب مردار باشد دوم متصوف
که مجاهده اند به طلب [illegible] المتصوف [illegible] سیوم صوفی حقیقی بود که از خود فانی گردد و بحق باقی شود و از قبضه
طبایع رسته بحقایق تصوف [illegible] ست که بقرب حق تعالی [illegible] ول باشد و باوصاف
امیر المومنین ابو بکر [illegible] موصوف گردد لان الصفوة [illegible] صفت الصدیق [illegible] محبت صفا [illegible]
صافی بود و تا مستغرق محبت باشد آنرا صوفی گویند در رساله میگوید [illegible] الصوفی [illegible] اقامة مع الله والصوفی قیام
القلب بلا واسطة قول ابو علی دقاق است بهترین وصف صوفی آنست که چون [illegible] نگذرد تا [illegible] او [illegible]
مطلع گردد در رساله راحت القلوب است که حضرت موسی علیه السلام را هوس شد تا گلیم پوشد مناجات کرد و فرمان
آمد یا موسی الباس عاشقان با [illegible] حضرت موسی در خانه رفت هر یک اسباب و مال که داشت در راه خدا

بداد بجد یک جامه تن هم داد فرمان شد اکنون حق آنست هوش پس تا آنزمان که صاحب نصابست تصوفش اما نه
نیست قول خواجه است انقد رهت مبناك الرتبة فتعال والا فلا تشتغل بترهات الصوفية الصوفي
لا يملك ولا يملك صوفی آنست که هیچ چیز را مالک نباشد و کسی ورا مالک نبود قول خواجه جنید است التصوف ان
يميتك الحق عنك ويحييك به تصوف آنست که حق تعالی بمیراند ترا از تو و بزیاند ترا بخود وتقطع النظر عن الغير
در رساله شیخ ابوبکر شبلی میگوید التصوف شرك لانه صيانة القلب عن رؤية الغير ولا غير و در رساله عمدة الابرار
می آرد قال عليه السلام من سره ان يجلس مع الله فليجلس مع اهل التصوف هر کرا خوشی و شادی باشد
که جلیس حق شود برو با نشستن با اهل تصوف در رساله عين القضاة میگوید اگر خواهی ترا سعادت ابدی میسر آید
یکساعت صحبت یک صوفی دریاب تا بدانی که خلوتی کیست خلوتی صوفی باشد الشیخ عزیز گوار از اینجا گفت که الصوفي في
هو الله هرچه در موجودات باشد از و پوشیده نماند نه حلول نماید به حدیث تخلقوا باخلاق الله اینست در
آداب المریدین میگوید اخلاق اصحاب التصوف الحلم والتواضع والنصيحة والشفقة والاحتمال والموافقة
والبشاشة والالفة وبذل الجاه والمروة والعفو والصفح والحياء والوفاء وحسن الظن والتصغير لنفسه
وتوقير الاخوان والرحمة على الصغير والكبير والظالم والعالم وقول سلطان بایزید ان الله صفا الصوفية
عن صفاته فاذا صفاهم فسموا صوفيا مقام تصوف اعراض از جمله موجودات است تا صفات حق صوفی را
از همه صفات بشریت بصفات الله موصوف گرداند آنگاه صوفی حقیقی شود و فقر روی نماید اذا تم الفقر فهو الله این باشد
الفقر فخری از اینجا فرمود صفت فقر و فقرا قال الله تعالى للفقراء الذين احصروا في سبيل الله الآية قول خواجه
سهل تستری است الفقير الصادق لا يسأل ولا يرد ولا يحبس فقر نشانه اولیاء و پیرایه اصفیا است فقرا
برگزیدگان حق اند که ببرکت ایشان روزی بر خلق فراخ گردد فقرا مقربان حق اند قال عليه السلام الفقراء امناء
الله يوم القيامة حقیقت فقر آنست که بنده مستغنی نگردد مگر بحق از ابراهیم ادهم پرسیدند که درویش چه باشد گفت ترس
از درویشی کردن گفتند توانگری چه باشد گفت امین بودن بخدای تعالی در رساله قشیریه گوید که حضرت صلعم فرموده
فقیر مسکین آنکس نبود که در بدر گردد و لقمه و خرمائی بخواهد فقیر آنکس است که او را عیش نباشد و شرم دارد که از مردمان سوال
کند یعنی از خدا شرم دارد که از غیر او سوال کند قول مشایخ است الفقير لا يسأل من الله استغناء ومن الناس ـــ

استغناءً والفقر خلو الید من المال وخلو القلب من الآمال وخلو الذهن من الاشکال یعنی فقیر کسی است که در خاطر
او هیچ حیله و چاره نباشد مگر که اعتقاد بر حق کند والتجا بحضرتش از مسلم و کافر محتاج کسی نبود و در رساله معارف سوالا آورده
میگوید فقیر بر پنج وجه است اول آنکه با نوا و بی نوا عند الله فقیر است کما قال الله تعالی یا ایها الناس انتم الفقراء الی
الله والله هو الغنی الحمید دوم فقیر فضول است که در دنیا بود و طالب حق نبود او فقیر فقیر است و در دین هست
سوم فقیر عاجز است یعنی معیوب مثل ضعیف البدن باشد او را در اموال مومنان حق است کما قال الله تعالی
وفی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم چهارم فقیر قانع است آنکه او را محبت طاعت حق در دل غالب باشد
و دنیا را باختیار ترک دهد و بقدر کفاف بسنده کند چیزی را از قدر کفاف زیادت طلب نماید در عذاب افتد کما قال علیه السلام
کل فقیر اکتسب بلا حاجة عذبه الله الف عام پنجم فقیر خاص الخاص است که جز حق هیچ چیز راضی نباشد
او در همه جهان از همه بری بود در آداب المریدین است لیس الفقر عند الصوفیة الفاقة وعدم الاسباب بل الفقر
المحمود الثقة بالله والرضا بما قسم الفقر نوعان مذموم ومحمود المذموم الاضطراری والمحمود
الاختیاری هرکه فقر نکند مذموم باشد و هرکه اسباب املاک نباشد و دل از جهت قوت متفرق نشود محمود بود والثقة
بالله والاعتماد علیه درویشی نیست در رموز الواصلین فقر عشق است و فقیر او در حقیقت و طریقت عاشق نام
است یعنی عاشق لقاء الله است و هیچ آرزو ندارد مگر بلقاء الله چون مستغرق لقاء الله است خود در ان محو شود و صفت
محویت قرب با حق یابد اینجا فقر تمام شود و اذا تم الفقر هو الله این باشد الفقر فخری سر این فقر است و در رساله حضرت
غوث الاعظم است قال لی یا غوث لیس الفقیر عندی من لیس له شیء بل الفقیر الذی له امر فی کل شیء
اذا قال لشیء کن فیکون یا غوث قل لاصحابک واحبابک فمن اراد منکم صحبتی فعلیه باختیار
الفقر ثم فقر الفقر ثم الفقر عن الفقر فاذا تم فقرهم فلا هم الا انا یا غوث قل لاصحابک اغتنموا دعوة
الفقراء فانهم عندی وانا عندهم یا غوث الاعظم اذا رایت المحترق بنار الفقر المنکسر بکسر الفاقة
فتقرب الیه لا حجاب بینی وبینه از محبوب السالکین آنچه در اوصاف درویشان شیخ جمال الدین احمد هانسوی
در رساله خود نوشته اند نیست قول العلماء اشرف الناس والفقراء اشرف الاشراف والامراء مسکن النهار
والعلماء جنة اللیل والفقراء مقدمة الجیش قوله انکشت ما لما فسیح الکلام لا فخر به وانکشت

زاهداً في الحلال والحرام لا افخر به وان كنت غنياً شاكراً بين الانام لا افخر به ولكن ان كنت فقيراً حقيراً
مسكيناً حزيناً فخر بهذا افخر بهذا افخر بهذا قوله الفقر فخر للفقير وانما عار الذي مال لاجل غناءه
ان الغني يحبه اهل الدنيا وان الفقير يحبه مولاه قوله الفقير بين العلماء كالبدر بين كواكب السماء قوله
الفقر مختار النبي عليه السلام فاختره تصير خير الانام قوله الفقر ثلثة احرف الفاء والقاف والراء فالفاء
عبارة عن الفناء والقاف عبارة عن القرب والراء عن الرؤية فاذا فني الفقير يقرب من الله تعالى واعطى
نعمة الرؤية قوله الفقر رفيع لا يعرف قدره الا الفقراء الفقر خطر يرغب فيه الاقوياء ويرغب عنه الضعفا
قوله الفقر مكرم يباهي به الفقراء ويستنكف عنه الاغنياء قوله الفقر شريف يتولد منه الصلاح والزهد
والعفة والورع والتقوى والطاعة والعبادة والجوع والفاقة والمسكنة والقناعة والمروة
والفتوة والديانة والصيانة والامانة والسهر والتجدد والخشوع والخضوع والتذلل والتواضع
والتحمل والكظم والعفو والاغماض والاشفاق والانفاق والايثار والاطعام والاكرام والاحسان والاعراض
والاخلاص والانقطاع والانفصال والصدق والصبر والسكوت والحلم والصفاء والطهارة والحياء والبكاء
والجود والسخاوة والخشية والخوف والرجاء والرياضة والمجاهدة والمحاسبة والمراقبة والموافقة و[illegible]
والمداومة والمعاملة والتوحيد والتهذيب والتجريد والتفريد والسكون والوقار والمداراة والمواساة
والعنايات والرعاية والشفقة والحقارة والشفاعة والندامة والكرم والتعفف والتفكر والفكر والذكر والجهد
والادب والاعتصام والاختيار والطلب والرغبة والغيرة والبصيرة و[illegible] والفطنة والحكمة والنصيحة
والفهم والمعرفة والخدمة والتسليم والتفويض و[illegible] والتبتل والحقيقة واليقين والثقة والصفاء و
الاستقامة وحسن الخلق وكل فقير وجدت فيه هذه الصفات يسمى فقيراً كاملاً واذا فقدت لم يسم قوله
من احب الفقراء فهو قد ملك ومن ابغضهم وقع في البئر فقد هلك قوله صحبة الفقراء من المنجيات و
عداوتهم من المهلكات قوله حب الفقراء يفتح الى الصالحين بغضهم يسوق الى النار قوله الفقراء امراء
الملوك والسلاطين قوله الفقراء كبراء اهل الدنيا قوله الفقراء ارباب القلوب قوله الفقراء مبغضوا
النفوس قوله الفقراء تارك الراحات وقابل البليات قوله الفقراء لا يخافون الملامة قوله لباس [illegible]

والفقراء ودع الاغنياء والرؤساء قوله لعمري ان الفقراء قطعوا المراحل وبلغوا المنازل ووجدوا ما طلبوا
فسئلوا في مقعد الانس بالله قوله لعمري ان الفقراء جلساء حضرة الله تعالى قوله لعمري ان الفقراء
احباء الله قوله يا احمد اختار المشايخ والفقر وترك الاغنياء والرؤساء قوله التصوف ثلثة احرف
الصاد والواو والفاء فمن الصاد يتولد الصفاء ومن الواو يتولد الوفاء ومن الفاء يتولد الفناء فكل فقير
ليست فيه هذه الصفات فهو عدو الفقر من لبس الصوف قوله من لبس الصوف فيشهر الناس لو يشتهر فليعلم
على نفسه قوله يعني اذا قهر النفس فعليه ان يلبس الشعر لان عيسى عليه السلام كان يلبس الشعر لقهر
النفس قوله للوبر لباس العلماء فمن لبس الوبر ينبغي ان يكون حليما وحمولا كاملا قوله لبس الصوف
والشعر والوبر لا يصلح الا الفقير الحليم الحمول قوله ينبغي للفقير ان يلبس الخرقة بالفقر لا بالهوى قوله اذا لبس الفقير
خرقة مرقعة او مصبغة او بيضاء او سوداء او خضراء يطالب دنيا ويقال له لم لبست قوله لا يحل
للفقير ان يلبس الخرقة ليعرف بها ويشتهر بين الناس قوله لا يحل للمريد ان يلبس الخرقة بغير اذن الشيخ
قوله الولي موصوف باوصاف النبي الا ان الولي كرامة وللنبي معجزة فالولي يخفي الكرامة والنبي يظهر المعجزة
لان الولي ما امر بالدعوة والنبي امر بها قوله الاولياء نواب الانبياء لان الاولياء يقتدون بالانبياء ويسيرون
بسيرتهم قوله من لبس الصوف فهو صوفي لباسي ومن صفا قلبه فهو صوفي معنوي قوله من لبس الصوف
ولم يصف قلبه فهو صوفي عند الناس لا عند الله قوله الفقر فقران فقر ضروري وفقر اختياري فالفقر الضروري
اذا ابتلي به انسان لا يصبر على شدته ويشكو من عسرته ويطلب الدراهم والدنانير والاختياري اذا ابتلي
به رجل يقبل راغبا فيه ويرضى به ويفتخر ويصبر على جميع المحن والآفات تصيبه في شدة الفقر ويكتفي
بالرزق ويانس به مادام حيا قوله الفقر فقران فقر سواد الوجه في الدارين وفقر بياض الوجه في الدارين
اما الذي هو سواد الوجه ففقر ياتي بالكفر والطغيان والذي هو بياض الوجه ففقر يحصل به رضاء
الرحمن قوله الفقير عند اصحاب النفوس صغير وعند ارباب القلوب كبير قوله من حقر الفقير فهو لئيم ومن
عظم الفقير فهو كريم قوله تعظيم الفقراء من شيم الكرام وتحقيرهم من عادات اللئام قوله ان الفقير محبوب ومهذب
ومبجل ومعظم ومكرم قوله من حقر الفقراء حقر في الورى ومن عظم الفقراء فهو يعظم قوله من احب الفقراء

حبه الله ومن ابغض الفقراء ابغضه الله قول الفقیر اذا اوذی غفر واذا ابتلی صبر خلاقه سیئة واعماله
مرضیة قوله صدق وفعله رفق واکله قلیل وجسمه هزیل ولباسه التقوی وانیسه المولی قول الفقیر
یهوی الخمول ولا یهوی الشهرة لان الخمول توجب الراحة والشهرة توجب الآفة قول بعض العلماء فی الحرف
وخرج الفقراء من الحرف وانی لست منهم ولا من هؤلاء فکیف ابقی فیها وکیف اخرج منها قول بعض العلماء
فی القرطاس والانفاس والفقراء خرج من القرطاس والانفاس قول العالم صاحب البحث والمقال والفقیر
صاحب الوقت والحال قول العالم صاحب البیان والعبارات والفقیر صاحب الرموز والاشارات قول العالم
طالب الشهرة والعرفان والفقیر طالب الخمولة والکتمان قول العالم یعرف نفسه بالنطق والفصاحة والفقیر
تعرف نفسه مع العلم بالبلاغة قول العالم یجتهد فی اقتباس الزیادات والفقیر یجاهد فی الطاعات
والعبادات قول العالم یجب ان تجمع الفنان لدیه والفقیر یرجی بان لا یشاء الیه قول فی ما العالم صوت
لا یسمع [illegible] قلیل لانه یتکلم عن المتروکات والمحفوظات ودعاء الفقیر [illegible] فیه کثیر من الاشیاء
لانه یتعلق عن الملهمات والواردات انتهی و شیخ عبدالله یلیانی گفته که درویشی نماز دراز [illegible] است و [illegible] احیا
شب [illegible] جمله اسباب بندگی است درویشی نه زنجیرهاست اگر این حال کنی وصل گردی [illegible] ابوسعید ابوالخیر پرسیدند
که تصوف چیست گفت آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و [illegible] عبدالله تستری گوید
اندک خوردن و با خدای تعالی آرام گرفتن و از خلق گریختن است و در [illegible] حضرت خواجه قدس سره [illegible] است که درویشی
تراشیدن قسم هستی است از لوح وجود که هر چند از خود دورتر شوی [illegible] طلب [illegible] اگر هر دو عالم را طلب [illegible] صفتی در وی بیابی
آن او نیست بلکه از آن دیگر که بطریق انعکاس بر وی ظاهر شده است یا صفتی از بیگانه است که بر ظاهر آن صفت گشته
وجود آه ذنب لا یقاس علیه ذنب انتهی و در مجموعه [illegible] الاول است که حضرت خواجه احرار [illegible] فرموده اند که
خلوت نشستن و بر آسمان برآمدن و در کوه و غار بودن نیست درویشی دل خود را از ماسوای حق پاک ساختن است
انتهی و هم قول وی است که درویشی و فقیری همین گرفتن نیست درویشی متخلق شدن است باخلاق نبوی صلعم از حلم
و کرم و سخا و تواضع و ایثار و سایر اوصاف کمال خصوصاً در آن کوشیدن که هیچ جز از کونات دل را التفات نماند
انتهی و قول شیخ عبدالله انصاری است درویشی خاکی است بیخته و آبی بر آن ریخته نه کف پا را از آن دردی نه پشت پا را [illegible]

ازان گردی فقط او این صفت صورت درویشی بیان کرد حقیقت درویشی با خدا بودن است که مولانا سعد الدین
کاشغری چنین گفت ابو الحسن خرقانی گوید صوفی تنی است مرده و دلی است فرسوده و جانی است سوخته ابو سعید ابو الخیر
گوید خدای را بتوان دیدن اما درویش را نتوان دیدن که خدای هست است و درویش نیست است قول حضرت شاه مجا
قلند. قدس سره صوفی آن بود که خود نبود و در سر که این بود صوفی بود بو زیر شریعت صوفی شده و هر که صوفی است
هرگز از دایره متابعت رسول خدا صلعم قدم بیرون نخواهد نهاده بود مردانگه در حال تمامی همکنان باخود یکی کار خلاف
نخواهد. ابو علی رودباری گفت صوفی آنست که صاف باشد بر صفا و بچشاند نفس را طعام جفا و بپندارد دنیا را پس قفا
و سلوک کند بطریق مصطفی صلعم و گفت صوفی آنست که پیش او بیچیز و گرسنگی بنالد و اگر بنالد او را بیازار بخرید و کسب
فرمایند ابو الحسن حضری گوید تصوف کاری است سخت گدایی باید کرد و گرسنگی باید کشید و جفای برهنگی و خواری باید کشید
اگر اینهمه سرداری بطریقت مرا آئی و اگر نه بکار خود باشی ابو عثمان مغربی گوید تصوف قطع علایق است و رفض خلایق
و اتصال بحقایق عبد الله تستری گوید صوفی آنست که صافی بود از کدر و پر شود از فکر و در قرب خدا منقطع از بشر و یکسان شود
در چشم او خاک و زر ابو حفص حداد گفت صوفی چون زمین باشد که همه پلیدی بر وی افگنند و همه نیکوئی از وی بیرون آید ابو الحسن
خرقانی گوید درویش کسی بود که او را دنیا و آخرت نباشد و رغبت نکند با این هر دو و صوفی روزی است که با فتابش
حاجت نیست و شبی است که با ماه و ستاره اش حاجت نه

فصل سوم در شرایط آداب مریدان با پیران که بعضی از آن حضرت والدهم از کلام شیخ محی الدین ابن عربی انتخاب کرده بود و بعضی از بیست

کرد باید که صحبت کند با شیخی که در وی شرط پیری و مستاد باشد و صحبت نکند بکره و هر چه ببیند اعتراض نکند و تبدیل شیخ
اقتدا نکند مگر آنکه حکم آید و چه حکم بعدی نکند و تاویل نکند کلام او را بلکه او اقف باشد و استقامت کند بر ظاهر کلام او
تا اگر ترقی کند به اشارات و فتح شود این باب و مطالبه نکند مر او را خواه خدمت ماند و یا دو سببی قبول کند و خود را از کمترین
مریدان داند و نه بیند برای خود حق بر کسی و نه حق کسی بر خود و کرد و اجب الادا باشد بلکه اعتقاد کند که نیست در وجود دیگر حق و شیخ او
خاصه و مشغول نکند نفس را بچیزی سوای مرسوم شیخ خود و پای بر سجاده شیخ نهد و پارچه او نپوشد مگر بحکم شیخ که پوشانیده باشد
و سوال نکند از شیخ که جواب طلب باشد بلکه آنچه در دل گذرد عرض نماید اگر جواب داد بهتر و اگر نه طلب جواب نکند که سوء
ادب است و آنچه در دل دارد از شیخ نپوشد اگر پوشیده مضرت و هر چه خواهد بسید و بلا که خواهد شد چرا که به بیماریست اگر از طبیب

ظاهر نکند او را دواچه کند و قلب را معمور دارد بذکری که شیخ فرموده و وقتیکه غافل شود و خطرهٔ بد گذرد رجوع بذکر کند اگر غفلت
نمی بود خاطر بد نمی آمد که قلب ریکت ... ان تحمل و وکار نمیکند که ذکر باشد و خطرهٔ بد و گردن نهد بر حکم شیخ و وقتیکه بیفتند
در لغزش فعل بد و با آنکه بنده که صادق باشد ترک شهوت برای خدا اتفاق آن شهوت از دل ببرد و وقتیکه صحیح شد توجه
مرید بسوی حق بقصد تمام اگرچه قصد او فوق معرفت شیخ باشد ضرورت که شیخ هم از آن معرفت شود و ترقی کند بسبب صدق
مرید و وقتیکه مسئله بخاطر مرید آید باید که از شیخ سوال نکند بلکه بهمت تمام رجوع بحق کند که کشوده شود و در آن مسئله با شیخ
و در آن هم سخن گوید و اگر شیخ نگفت و ... اگر ... نشد بلکه همت او تمام صرف است و اهل آن مسئله نیست بسبب علو و عدم
استعداد و قبول او اما سبب علم صدق او در توجه بطالب او توجه همت او مشارکت نباید در دو کار بلکه در یک کار
همت قوی بشود چون مرید دیگر شد پیش شیخ ضعف میگیرد و مرید را باید که بهمت خود شیخ را حرکت دهد در مسئله کشف
شد از شیخ نیست بلکه کشف از جملت الحق است که اراده کرده حق اتفاقا در حق انکس یا در حق شیخ و غیر آن لهذا اکشوف
گردند او را اگر اراده کشف باشد مناسب هوا است با نفس خود است نه با شیخ و باید که با شیخ چنان باشد که مرده بدست
غسال که تغییر اراده برای نفس خود بلکه اراده او اراده شیخ باشد و در اینحال بهتر آنست که مریدش نگوئید چه او را اراده نمانده
یا اراده شیخ وفانی است در اراده شیخ و مرید نام مبتدی است که طالب طریق بود و معنی هم اینست راه و طلب مرشد کرد پس
تسلیم باید و انقیاد و ترک اعتراض پس اما پیشه مرید ابتلا باشد تا که فتح شود و چون شیخ دانست که مرید او در تربیت کامل شد
پس خواهد بجا کند و بگذارد بر خدا پس خدا خواهد که قیام دهد یا بنده امداد خود در گیرد و بعد از این شیخ را بروی حکم نیست لیکن
مرید را باید که ادب نگاه دارد و حرمت شیخ از دست ندهد و ارشاد از حکم او کند یا بحکم الهی و شرط مرید آنست که بجوع و سهر
و خموشی و عزلت ملازم دارد و بعد حصول احکام توبه اگر مرید خلوت نتواند صحبت صالحی بصدق طلب کند و طاعت
بجا آرد تا وقتیکه مرید عارف نباشد بنفس خود ضرور است صحبت مرشد و اکل حلال و اگر نیابد مشتبه نیز حلال است
در اضطرار و شرط مرید آنست که در کلام شیخ جدال نکند اگرچه حق بجانب مرید باشد و شیخ بگوید چنین کلام مگر برا
مصلحتی پس جدال از قبیحی از اعتراض زشت و اعتراض از شیخ حرام است و مرید صاحب جدال مسخرهٔ شیطان باشد
و روند در هوای نفس و بدی اینکار ظاهر است نزد اهل طریق و از شومی مرید است فعل مباح که شیخ منع فرموده برا قوال
علما حجت آورد و منع ران فعل را چنین مرید هرگز فلاح نیابد و از شرط مرید است بیرون آمدن از خلاف مطلق فائدهٔ اگر

نباید و بعضی مسایل بیرا شد و احوط اختیار کند و برخصت نرود و هر که مرید شیخ اول باشد منقاد او باشد
اگرچه کم علم باشد و مرید را باید که از مال و جاه بیرون آید خصوصاً از جاه که بیرون آمدن از آن زیاده موکدست و معتقد
باشد که طریق شیخ او اشرف طرق است و گرنه شوق دیگر طریق شود و این در حق او نیکو نیست و مرید را باید که از فضول
نظر پرهیز چنانکه از فضول کلام آنچنانکه گر از اقوال همنشینان بپسندد اندیشه چگونه و اند خلیفه شیخ بلکه و پیر و شیخ چنان نشنید که روزی
برای عقوبت آورده اند آنچنان نماینده باشد و اگر مرید با شیخ خود اتفاقاً در سماع حاضر شد و شیخ در حق او بد کرد و که
در سماع همراه برد و اگر واردی بی پروا آید تا مقدور ضبط کند و حرکت نکند مگر آنکه کار از اختیار رود و شور نماید مجلس
یا از زمزمه قوال پس لاجرم در حرکت آید بنشیند و الا منافق باشد آنچه از وی بیفتد به قوال دهند یا زیاد و عده
و نکسی بگیر تبرک کند و شرط مرید آنست که هرچه خود از شریعت حق داند اگرچه صورت مذموم بیند از شیخ بظاهر پس آن عود
است در حقیقت پس تسلیم واجب است بسیار مردان بوده اند که با شراب در دست گرفته اند و تا رفتن در دهن
حل شده و ... بهشتی شده کار کرده مردم دیدند که فلان چنین کار کرد و او بری بود و او بخالت غضب الباری
بود ما چنین اشخاص بسیار دیدیم و این اسرار الهی اند در عالم اگر باشد ... گردد و مرتبه اولیاء الله را بمقام عوام
دانند پس عملهای همه چه دانند اسرار الهی ... چنانچه بشارت هر که عمل شده پس کجاست میزان ظاهر تا او اگر
مرید را شیخ کاری فرماید بی توقف بکند و بانتظار سبب چیزی بلکه اگر نماز پیش آید بگذارد و کار را مقدم کند و هرچه شیخ او را شرط
کند و فا لازم گیرد و خواه کار سخت باشد یا آسان و هیچ شیخ هیچ شرط نکند که مرده ابر غسال هیچ شرط نباشد تا وقتیکه کار خود
تا انکه کسی را تکلیف نهد و کاری تا نه هر گز مگر آنکه نظر کند در آن کار که انکار از مرضیات حق است یا نه و هم انفس کند
و ... مرید از آنکه تعلیم وی ... بیند و بوی تبرک کند و الا فلاح نیست و او در حق شیخ خود معتقد باشد باینکه
عالم بالله است و با صحیح خلق نه آنکه معصوم داند که معصومیت در حق بعضی از انبیا مشکل است نقل است که از شخصی کاری
... از مرید گفت ما را چنین کار ردی پیدا شود و شیخی دیگر بگیر مرید گفت ما را هیچ بخاطر نیست من صحبت تو نسبت علم بالله
اختیار کرده ایم که تو را عالم در طریق خدا گفته ام نه معصومیت گویند بایین اعتقاد آنمرید را چنین فتح باب شد که یکی از کمل زمانه
و هر مرید که در شیخ نقصانی بیند و محبت وارد منافق است و مرید وقتی که بمنزل شیخ رود در نفس خود خیال کند که قبر
است از آنجا تا بیرون آمدن بدان نبود و مرید را پا شستن بی نجاست و سر کشیدن و موی تراشیدن و ... آن

بی ضرورت و حکم مرشد نباید اگر بکند صاحب علت است و مرید را امانت باید و کتم اسرار نماید و ظاهر نکند بی حکم وی که
نقل است مریدی شیخی دعوی امانت کرد و از شیخ خود طلب اسرار نمود شیخ او را امین ندانست روزی آزمود و مرید
دیگر را بخانه طلب کرد و اخفا نمود و گنجشکی ذبح نمود و از خون آن خود را بیالود و گنجشک را در حجره دفن کرد و همان مرید
مدعی کاذب بیامد و شیخ را خون آلوده دید پرسید گفت فلان مرید مرا بغیظ آورد و او را کشتم و آنجا دفن کردم آن
شیخ گفت زنهار با کسی مگوی که این امانت است آخر وی
گفت که شیخ پسر او را کشت و نوبت بفریاد رسید تا پادشاه وقت و فقها هر چند که باور نکرد و لیکن تجسس واقع شد
دیدند گنجشک مرده برآمد مدعی خجل شد آنچنانکه ندامت سود وی نداد و مرید را باید که در نفس او چیزی غیر شیخ را مقدار نباشد
و جامع کلام در حق مرید اینست که حرکت و سکون او بحکم شیخ باشد و باید که بداند که طریق الهی مقدس از اینست
و مجاهده و مراد او نیست ساحت چیزی که برساند بیرون آمدن از طریق انتهی ما از شیخ والدی و نیز از کلام شیخ
محی الدین ابن عربی است که مرید را ادب است مادامیکه حرمت شیخ در باطن وی باشد قیام نماید در خدمت وی
نگاه دارد و دور شود از خدمت وی و ساعتی ننشیند اندر خدمت وی که تعلق و چه حصول منفعت از خدمت شیخ
و صحبت وی با این شرط است که شیخ نیز باشد در باطن مرید پس چون باز نظر از شیخ خود
نماید بخدمت او و بجای دیگر در فتوحات است که حرمت حق سبحانه تعالی در حرمت شیخ باشد
ایشان پس کسیکه صحبت دارد با شیخ که بوی اقتدا کند و احترام آن نکند پس ... و عقوبت آن ... دل
خود را مصاحبت حق نباید غافل ماند از حق سبحانه بی ادب باشد با حق تعالی چه اهل حق ادبا باشند
هیچ حرمان برای مرید بالاتر ازین نیست که احترام شیخ نکند و ببرکات شیخ میاند حق سبحانه تعالی ایمان از ...
انتهی و آنچه حضرت الدم قدس سره از کتاب المرصاد انتساخ کرده بود اینست که مرید باید که باوصاف مرید
آراسته باشد و بشرایط آداب ارادت قیام نماید و اگر بی شیخ بنظر علم و عقل سلوک نماید خطر آن باشد که
بیفتد و بجای نرسد بلکه از غرور و تسویل نفس و شیطان در زلات افتد و خوف زوال ایمان گردد باید که مرید بصفت
موصوف باشد تا سلوک او درست شود **اول مقام توبه است** باید که توبه نصوح کند که اول از جمله خلاف
شریعت بعد ازین هر مقامیکه پیش آید توبه را کار فرماید چه اگر در هر مقام گناهی است موافق آن مقام توبه مناسب

آن مقام خواهد شد و این توبه اساسی هست محکم اگر در دین خلل شود همه باطل گردد و تفصیل آن رازیست **دوم**
زهد است باید که از دنیا بالکل اعراض نماید اگر چه پیشانی ارد به مال بموجب فرایض بر آنها قسمت کند و اگر ندارد
نزد شیخ نهد تا در مصالح مریدان صرف کند و برای خود هیچ ندارد و اگر آنقدر که شیخ دهد بر آن قانع باشد **سوم تجرید است**
باید که مجرد شود از همه علایق بنی با احسن الوجوه تا خاطر با آنها مشغول نشود در این مقام اشارت ان من ازواجکم و اولادکم
عدوا لکم فاحذروهم **چهارم عقیده است** باید که بر اعتقاد اهل سنت و جماعت باشد از بدعتها
دور و بمذهب ائمه سلف رود الا و تقلید … **پنجم تقوی است** باید که پرهیزگار باشد در لقمه و لباس احتیاط
کند تا تواند بعزایم کار کند و کمتر رخصت نگیرد و در طهارت بکوشد و در راه … متابعت نکند که بوسواس
کشد دع ما یریبک الی ما لا یریبک در نظر آرد **ششم صحبت است** که بر مقامات شدائد کند و ملالت به او
بخود راه ندهد هر چه در راه پیش آید بحکم شیخ صابر باشد **هفتم مجاهده است** باید که با نفس … کند و مراد او نه دهد
که نفس چون شیر گرسنه است اگر او را … قوت گیرد و سر آنکه … **هشتم شجاعت است** باید که مرد … دلیر
باشد تا در محاربه نفس قیام تواند نمود و حیله و مکر شیطان نیز بشناسد … شیاطین الجن و الانس بسیار اند
دفع اینها بی شجاعت ممکن نبود **نهم بذل است** باید که در بذل و ایثار باشد که بخل قیدی عظیم و حجابی بزرگ
است در بعض مقام دنیا و آخرت بذل باید کرد و بعض جا از سر جان باید برخاست **دهم فتوت است** باید که جوانمرد
باشد چنانکه حق هر کس بمقام خود نگاهدارد و به قدر وسع حق گذاری کند و آنکس که طمع نکند و انصاف دهد و انصاف
نطلبد **یازدهم صدق است** باید که با الله خود در صدق شود و با خلق راستی پیشه گیرد و از کذب و خیانت
دور باشد و کار با … اندیشه نکند و آنچه کند برای الله کند و از خلق بالکل قطع کند **دوازدهم علم است** آنقدر
علم حاصل کند که از عهده فرایض آنچه ضروری است بیرون تواند آمد و در طلب … باقی نکوشد که از راه باز ماند و تنگ
بکمال مقصود برساند اگر … یافته بود بتحصیل علوم کتابت … هیچ ضرر نیست و در هر حال العلم لا ینفع مشغول نشود
سیزدهم نیاز است باید که هیچ مقام نیاز از دست ندهد اگر چه در تمام ناز افتد بیکاف خود را به عالم نیاز آورد
که این مقام خاص عاشق است و ناز مقام خاص معشوق **چهاردهم عیاری است** کارهای خطرناک در عیب و … بسیار
بسیار پیش آید باید که عیار وار از لاابالی خود را در اندازد و در عاقبت اندیشی نکند و از جان نترسد **پانزدهم**

ملامت است باید که ملامتی صفت قلندر مشرب باشد ملامت آن نیست که خلاف شرعی کند معاذ الله و کلا
که این قسم ملامت کار شیطان است و راه ضلالت اهل اباحت است از این مذمت بدوزخ برد بلکه ملامتی باین معنی است
که نام نیک و مدح و ذم در نزد او قبول نزد او یکسان باشد و دوستی و دشمنی خلق فرو گذاشته شود و این اضداد را یکرنگ شمرد
با همه خلق بصلح باشد و با نفس خود بجنگ باشد شانزدهم عقل است یعنی همه حرکات با عقل مضبوط باشد و حرکتی بجز
رضای شیخ و فرمان او در وجود نیاید و جمله رنج و درد و تکالیف در مرکوب خاطر شیخ و ولایت او برود تا آنچه حاصل شیخ
و شفقت او بیکار شده بتصرف عقل تواند نگاه داشت هفدهم ادب است باید که مودب و مهذب باشد و راه
انبساط و ظرافت بر خود بسته دارد و در حضور شیخ بتمام و سکون و تعظیم نشیند تا نپرسد نگوید و آنچه گوید بنرمی و مدارا
و سکون و آهسته گوید ظاهر و باطن اشارات شیخ را منتظر باشد اگر تقصیری رود در حال استغفار کند ظاهر
و باطن و بطریق [illegible] عذر [illegible] هجدهم حسن خلق است باید که پیوسته با یاران خوشخوی باشد و [illegible] نکند
و از تکبر و عجب و تفاخر و دعوی و طلب جاه دور باشد و تواضع و خدمت بندگانی کند و محبت و شفقت و مدارا
و لطف باشد و بارکش [illegible] باشد و بار خود بر یاران ننهد و تا تواند خدمت آنها کند [illegible]
از آنها [illegible] و در صحبت مشغول باشد و راه مناظره و مجادله و خصومت بسته دارد و در موافقت کوشد و هیچکس را [illegible]
بچشم حقارت ننگرد و بخدمت ایشان بحضور عزت تقرب جوید و در سفره از حظ خود برآنها ایثار کند و در [illegible]
طمع نکند و وقت سماع [illegible] باشد [illegible] حالتی [illegible] تا تواند سماع و رقص [illegible] و [illegible] غلبه [illegible]
[illegible] چون [illegible] تقرب نماید و تواضع کند و تا تواند [illegible]
[illegible] از [illegible] شیخ [illegible] هر [illegible] بر زمین نهد و پیشانی [illegible]
[illegible] است و [illegible] تسلیم است باید که ظاهر و باطن در تسلیم تصرفات و ولایت شیخ باشد
و [illegible] چون مرده [illegible] باشد هر حرکت که در غیب و حضور کند [illegible]
[illegible] باطن [illegible] شیخ [illegible] و الا ترک [illegible] نظر شیخ [illegible] آن [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] باید که [illegible]
[illegible] فدای راه خدا [illegible] الا لله و تفویض [illegible]

مخصص باشند نه برای بهشت و خوف نار و نه برای کمال و هر چه پید و از حضرت عزت آید راضی باشد اگر هزار بار
مطالب برسد که طلب بنیابی ذره از کار نه نشینند و بشرایط صدق طلب قیام نماید و در هیچ خوشی و ناخوشی روی
از حضرت نگرداند و بر جادهٔ بندگی ثابت قدم باشد و بهیچ بلا و امتحان از طلب فرو نه نشینند و از ملامت شیخ روی
نگرداند اگر شیخ هزار بار براند و از خود دور کند نرود و در ارادت کم از سگی نباشد هر چند که می رانند باز می آیند انتهی
و درین مقام حضرت والدم بطور حاشیه نوشته بودند که پوشیده نماند که شیخ رحمة الله علیه نسبت صفت در حق مرید فرموده‌اند
اگر چنانک بنگری بجمیل باکم برسد که با اینهمه مرید را متصف باید بود و السلام انتهی آنچه حضرت والدم از مرصاد العباد
انتساخ کرده بودند و دیگر آنچه این فقیر مولف از کتب دیگر برآورده اینست که در معدن المعانی مذکور است که ذکر در مرید
افتاد که مرید کرا گویند مخدوم فرمود که مرید آنرا گویند که متابعت پیر کند قولاً و فعلاً و قلباً و قالباً و هر یکی را
ازین کلمات معنی بیان فرمود قولاً یعنی سخن وی همان بود که سخن پیر است در فروع و اصول دین فعلاً یعنی
بروفق اشاره وی همه عمل کند دینی و دنیوی اگر چه طاعت بود قلباً یعنی دل را از جمله صفات مذمومات پاک گردانید
چنانچه وی گردانیده است قالباً یعنی حواس و جوارح از لوث معصیت پاک گرداند چنانچه وی گردانیده است
چون برین نوع متابعت کرده باشد گویند که مرید است و بیشتر مریدان اند که دیده بر پیر داشته اند و جمله حرکات و سکنات
پیر را متابع شده هیچ با موختن علم عامه محتاج نگشته و چیزیکه بمتابعت پیر بساعتی حاصل گردد اگر هزار خود حیله نماید
حاصل نشود انتهی و مناسب اینمعنی است آنچه در مجموعه میر سید الاول واقع شده که میفرمودند حضرت شیخ محی الدین ابن عربی
که مرید آنست که او را هیچ اراده نباشد غیر مراد شیخ و از جمیع اراده‌ها خالی باشد و حضرت شیخ فرمودند اگر چه حق آنست که
اینچنین کس را مرید نگویند بسبب آنکه خالی است از جمیع اراده‌ها و بحسب لغت معنی مرید من له الارادة است لیکن
اکابر صوفیه کسی را مرید گویند که خالی از اراده است انتهی و در مقامات مذکور شد که مرید می باید که خواست خود را در خواست
مقتدا بکلی گذارد و آنچه مذکور شد که مرید آن باشد که سخن وی سخن پیر باشد در اصول و فروع دین این در آنصورت است
که مذهب پیر و مرید یکی باشد مثلاً هر دو حنفی باشند یا شافعی و در صورت اختلاف مذهب یقین است که سخن هر دو
موافق مذهب خود خواهد بود و این اختلاف درست است چنانچه شیخ شهاب الدین سهروردی شافعی بود و مرید
شیخ بهاؤالدین ذکریا حنفی و مثل ذالک کثیراً انتهی همچنین است در کلمات مولفه شاه خوب الله الهآبادی

و در کتاب سبع سنابل است که مرید دو نوع است رسمی و حقیقی رسمی آنکه کلاه و شجره از مردی که پیری را شاید بگیرد
و در اعتقاد او بدل صادق باشد و هر چه فرماید بران ثابت قدم باشد و هر چه منع کند از ان باز آید و مرید حقیقی
آنست که ظاهر و باطن او متابع ظاهر و باطن پیر بود و جمله حرکات و سکنات او موافق حرکات و سکنات پیر
باشد هیچ دمی و قدمی مخالف او در روش پیر نزند انتهی و در محبوب السالکین است که بزرگی میگوید که مرید دو
نوع است رسمی و حقیقی رسمی آنست که پیر او را تلقین کند که دیده نادیده کن و شنیده ناشنیده کن و سنت
و جماعت باش و مرید حقیقی آنست که او را وقت تلقین توبه و ارادت بگوید که تو در صحبت ما باش و ما در صحبت تو
باشیم و اگر پیر وقت تلقین این حرف نگفته است و لیکن بنقل خود مرید او در حال یاد و مراقب این سخن فرمودی نیز مرید حقیقی
باشد و بدانکه ارادت صفت مرید است و مرادی صفت پیر باشد چنانچه اگر کسی گوید که من مرید توام و شیخ گوید که تو
مرید منی او مرید باشد زیرا که ارادت فعل مرید است وی بیان مقررست و اگر شیخ گوید که تو مرید منی و مرید گوید که نیم
پس مرید نباشد که او بفعل خود منکرست و در تمهیدات عین القضات است که مرید آینه پیر است که شیخ خود را در جان
او بیند و پیر آینه مرید است که خدا را در ان آینه می بیند و مرید صادق آنست که بر جمال ولایت شیخ عاشق باشد
و از تصرف و اختیار خود بیرون آید تا بمعشوقی شیخ اختصاص یابد الارادة ترک الارادة همین معنی است
و این ارادت را تحکیم گویند یعنی پیر را بر خود حاکم سازد اگر گفته پیر نشنود تحکیم نماند و در رساله غوثیه است هر کار که پیر
مرید را فرماید از خلعت الهی باشد که بدو میدهد و هر جا که مرید باشد در حمایت آن خلعت باشد فرمان پیر فرمان
خداست و مرید مبتدی باید که در حضور پیر مودب و در غیبت مراقب باشد اما مرید منتهی را غیبت و حضور یکسانست
چنانچه نقل است مولانا شمس الدین یحیی چون از خانه بخدمت شیخ روان شدی تمام راه دست بسته رفتی
و گفتی که شیخ می بیند از جهت با ادب میروم و قول محققان است که در مرید قابلیت اصلی میباید یعنی خمیر وی ازلی نباشد
تا سخن شیخ در وی موثر آید و گرنه کوشش هیچ نبی و ولی در هدایت مفید نباشد قصه ابو طالب و سعی حضرت رسالت پناه
صلعم مشهور است اگر خدای نباشد بنده نشود و بلا شفاعت همه پیغمبران ندارد سود + و کمال مرید آنست
که اگر از شیخ قولی و فعلی در وجود آید که آن بظاهر خلاف شرع نماید باید که عقیده مرید بد نشود و اعتراض نکند بلکه بر کج بینی و نا فهمی
خود حمل نماید چنانچه قصه موسی علیه السلام و خضر علیه السلام مشهور است و قصه شیخ صنعان و شیخ فرید الدین عطار

معلوم شود در مرصاد العباد است که چون مریدی بحضرت شیخ پیوندد باید که آداب و شرایط مریدی بجا آرد تا معاملهٔ
سلوک بکمال رود اول توبه نصوح کند از جمیع معاصی ظاهر و باطن بعده بشرع ورزیدن در ورع و صداقت
استقامت ورزد و کار بعزایم کند گرد رخصت نگردد و بقدر حاجت علم فرایض و سنت حاصل کند و در زیادتی نکوشد
تا از مقصود باز نماند و در دریافتن تشبیه و تعطیل و رفض و اعتزال و الحاد و اتحاد و مثل آن سعی نماید که در شبهات
نیفتد و در غلبات و وقایع صبر واجب بیند و نفس را بمجاهدت و ریاضت مرتاض گرداند و در جمیع افعال و اقوال
مخالفت نفس فرض عین داند و نیازمندی پیشه کند که آن کاری عظیم است و مقام عاشقان است و چون بمقام
نارسد که آن مقام معشوقی است هم نیازمندی نگذارد و هیچ فعل خلاف رضا و روش شیخ نکند و تسلیم تصرفات
امور ظاهر و باطن التجا بولایت شیخ کند و اگر چیزی خلاف روش شیخ بوجود آید در حال مستغفر شود و معذرت گراید
و با خویش و بیگانه حسن خلق و ادب رعایت کند و از مناظره و مجادله و مباحثه و مکالمه و منازعه احتراز کلی و اجتناب نماید
انتهی ما کان فی محبوب السالکین و شیخ جمال الدین احمد هانسوی در رساله خود میفرماید ذکر الشیخ فی الکلام
کالملح فی الطعام او کالنور فی الظلام او کالروح فی الاجسام والمرید من لا یرید الا ما یرید شیخه الشیخ
آمر والمرید مامور لان کل امر صدر عن الشیخ فکانما صدر عن الله تعالی فوجب علی المرید
الامتثال به فی الحال من غیر تاخیر ولا تقصیر وقهر النفس اشد علی المرید من دفع الشیطان
المرید یا احفظ الادب بین یدی الشیخ ما استطعت ایها المرید لو تخالف الشیخ قولا وفعلا لا یکون حسن
الارادة اصلا ایها المرید زین ظاهرک بالمحاسبة و اصلح باطنک بالمراقبة ایها المرید اذا غضبت
فاکظمه حتی تدخل فی هذه الزمرة فی قوله تعالی الکاظمین الغیظ ایها المرید احفظ ما نقلک الشیخ
فاعمل به ما دمت حیا ایها المرید اعتقد فی ما سمعت عن الشیخ قولا وفعلا ولا تعترض ایها المرید لا تؤذ
احدا بالید واللسان وان اردت امن منه جمیع الخلق ایها المرید اذا اوذیت فاصبر کما صبر المریدون
الصادقون ولا تنتقم ایها المرید اذا اردت فاثبت فان الثبات من امر الرجال ایها المرید اقهر نفسک
بانواع المجاهدات فان المجاهدات [illegible] ایها المرید ان اردت ان [illegible] قطع
نفسا یخالف نفسک [illegible] خالف نفسک المرید لا یرید الا الله [illegible]

الصادق هو الله اذا اراد المريد حظ نفسه كيف يسمى مريدا لان المريد الصادق هو الله اذا احب المريد
بنفسه ما لا يحب لغيره كيف يسمى مريدا اذا اركن المريد الى الدنيا الدنية كيف يسمى مريدا اذا خان المريد
في الامانات كيف يسمى مريدا اذا لعب المريد بالنرد والشطرنج كيف يسمى مريدا ينبغي للمريد ان يشتغل
بالاذكار وان يترك اوراد الليل والنهار ينبغي للمريد ان يقوم الليل ويصوم النهار ومن عينيه
الباكية يفجر الانهار ويخلص للمريد ان يحب الاخلاء والجلساء ولا يبغض الاحباء والاقرباء ينبغي للمريد ان
يصفي صدره من الكدورات ويصقل قلبه من الصداء كالمراة ينبغي للمريد ان يحفظ اداب الارادة
ليفتح عليه ابواب السعادة ينبغي للمريد ان يعمي عينه ويصم اذنه ويقطع لسانه ويشد يده ويعرج
رجله حتى ينظر بلا عين ويسمع بلا اذن وينطق بلا لسان وياخذ بلا يد ويمشي بلا رجل ينبغي للمريد ان
يجاهد اشد المجاهدات ويروض نفسه باشق الرياضات ينبغي للمريد ان يكون في التواضع كالتراب
تحت اقدام جميع الشيوخ والشاب ينبغي للمريد ان ينسلخ من النفس ليصير خير الجن والانس من افترى على الشيخ
او الخليفة كذبا فهو خاسر في الدنيا والاخرة ومن اذى الشيخ والخليفة فكانما اذى الله ورسوله ومن قدح في
الشيخ او الخليفة لم يصلح ابدا من عاب الشيخ او الخليفة فهو يسمى شر الخليقة من انتقص الشيخ او الخليفة
لاجل الدراهم والدنانير فهو قد فتح على نفسه ابواب النار من احب الشيخ كان معه يوم القيامة ومن
ابغضهم حشر صاحب الحسرة والندامة من احب المشايخ فهو يسمى خير الناس ومن ابغضهم عد من الشيطان
المريد الخناس اذا دخلت بيت احد من المشايخ فلا تلتفت يمينا وشمالا ولا تطاطئ راسك مغمضا عينيك
واذا جلست بين يديه فاحضر ذهنك واصغ اذنيك الى كلامه فاضبطه ساكتا اذا تكلمت بين
يدي الشيخ فلا ترفع صوتك فوق صوته واغضض منها مراعيا للادب اذا مشيت مع الشيخ في الطريق
فامش خلفه ولا تمش امامه ويمينه وشماله مراعيا للادب من التفت بين يدي الشيخ يمينا وشمالا
ولم يحضر ذهنه فقد نسب الى سوء الادب وفاتته الفوائد لا يحل للمريد ان يلبس الخرقة
بغير اذن الشيخ اذا اجلس التلميذ بين يدي الاستاذ واخذ حرفا من فيه فقد ثبت حقه عليه للاستاذ
حقوق على التلميذ فوجب عليه ان يوفيها ما استطاع لان الاستاذ خير الاباء فلم صحت حقوقه

بالعقوق اذا خالف التلميذ استاذه فيعاقب بذلك يوم القيامة ويؤاخذه اذا تخاصما المريدان ثم
تصالحا فلا كلام لهما بعد الاستغفار والمريد لا ينال المراد قبل الخروج عن النفس لان النفس تطلب فيه
ما تشتهي ولا يحصل مطلوبها بدون الاستقبال بالدنيا والاستقبال بالدنيا يفوت رضاء المولى الخيانة
خيانتان خيانة الشريعة وخيانة الطريقة فخيانة الشريعة باتيان الرجل اهله وخيانة الطريقة
بعصيان المريد شيخه الغسل غسلان غسل الشريعة وغسل الطريقة فغسل الشريعة بصب الماء على
الراس وسائر الابدان وغسل الطريقة إرضاء الشيخ بعد العصيان الردة ردتان ردة في الشريعة وردة
في الطريقة اما الردة الاولى فهي اذا خرج المسلم عن الاسلام صار مرتدا في الشريعة والردة الاخرى هي اذا
خرج المريد عن امر الشيخ صار مرتدا في الطريقة فينبغي لهما ان يجددا ايمانهما بالرجوع عن كلمتا الآخرين
الارادة تجدد بالتوبة عن المعاصي وتجديد ترك الدنيا وشجارها فمن لم يات بهذين الركنين لا يسمى مريدا
عند القوم خير المريدين من سلك طريق شيخه بالاتباع واحترز عن مخالفته غاية الاحتراز من تابع
شيخه واحترز عن مخالفته فقد بلغ المنزل ونال المطلوب انتهى ودر جواهر السلوك مذکورست که مرید مبتدی آنرا
گویند که از جملهٔ علایق و عوایق ظاهری و باطنی بریده گردد و با خلق و پیرا پیوندی نباشد و کارش همه بریدگی از ماسوی
الله باشد و اوقاتش همه معمور بذکر الله و صوم و صلوة و دوام وضو و خدمت اصحاب و ایثار احباب باشد و ابواب راحت
و عیش دنیاوی بر خود بسته باشد و خود را با جمله مرادات تسلیم پیر کرده باشد از آنکه معنی ارادت آنست که ارادهٔ مرید در مراد پیر فانی
گردد و در ظاهر و باطن مرید هر چه باشد مراد پیر باشد نه مراد خود مرید پیش پیر چنان باشد که مرده در دست غسال اگر
مرید او سر خویش مرادی خیزد او پیر مانده باشد مرید مراد خود است نه مرید پیر زیرا که ارادت ترک ارادت است نه رسم عادت

شعر تا اسیر نیست رسم و عادت ÷ دوری ز حقیقت ارادت ÷ خواهی شود مراد حاصل ÷ پیری طلب ای جوان
عاقل ÷ خود را برکاب رهبری بند ÷ تا باز رهاندت ازین بند ÷ از غیر خدا چو سل کردی ÷ خو بار دگر بجستن دی ÷

و کار مرید متوسط بر خلاف معاملهٔ زاهدان و عابدانست که مرید طالب است و کار طالب چنانچه طهارتست از خارج
تنفیس طهارتست از داخل و را با تلاوت و صوم و صلوة کاری نیست زیرا که الاشتغال بالعلوم الشرعیة وتلاوة
القرآن امور حسنة ولكن شان الطالب شان آخر و آن شان دیگر همین تطهیر و تهذیب باطن است از رذایل

اوصاف چون هوا و حرص و بخل و حسد و کبر و ریا و نفاق و سمعه و غضب و خیانت و کسل و حب ریاست و حب مال و حب جاه
و حب ماکولات و مشروبات و مستلذات و حب مدح و ذم و تجرد و تشرح و حب زن و فرزند و خویشاوند فی الجمله لا الخ از جمله اوصاف
ذمیمه و اتصاف بجمله مقامات حمیده معامله و وسط علی الاطلاق هرچه ترا از حق باز دارد و شاغل افتد بنگام انقطاع
آن و بیرون شدن از آن فرض عین است باشاره قوله تعالی یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تُلْهِکُمْ اَمْوَالُکُمْ وَلَا اَوْلَادُکُمْ عَنْ
ذِکْرِ اللّٰهِ وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِکَ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ مردان هرچه کنند برای حق کنند و مقصود ایشان کار
و بار حضرت حق باشد قُلْ اِنَّ صَلَاتِیْ وَنُسُکِیْ وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِیْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ الآیه [illegible] باب الله همیشه
طور ایشان در کلام مجید چنین کرده یُرِیْدُوْنَ وَجْهَهٗ یعنی طالبان پاینده [illegible] اول دل
از نفس و اغیار پاک و از مه هرچه کنند خالصا لله کنند نه از خوف دوزخ و طمع بهشت که بذکر اولو الالباب و محبان ایشانند و ضعیف
جویان آخرت خواهان بهشت اند انتهی از کلمات مولانا و در مجمع السلوک است که گفته اند بعضی صوفیان که رکنهای تصوف
در ظاهر پنج است خدمت پیر و یاران دینی و خدمت ماندگان و ضعیفان کردن و از پیر خرقه ارادت پوشیدن و [illegible] گزیدن
در طاعت و عبادت و در ذکر و فکر و مراقبه مشغول شدن و صحبت با پیر کردن چنانکه حق صحبت است بی انکار و
بی اعتراض و بی تصرف و بی حرکت و بی اختیار کَالْمَیِّتِ بَیْنَ یَدَیِ الْغَسَّالِ و جوانمردی کردن و سخاوت و بذل و ایثار و اقدام نمودن
و رکنهای تصوف در باطن هم پنج است اول نشستن احکام شریعت و طریقت بعد از آن عمل کردن با صدق و اخلاص بعد از آن
حال پیدا آوردن در باطن و [illegible] در مقام دل رسیدن و معرفت حق کردن تا اینهمه رکنهای ظاهر و باطن در ذات سالک
جمع نشود صوفی نگویند اِذْ ذِکْرُ الشَّیْءِ مَا یَقُوْمُ بِهِ الشَّیْءُ وَیَفُوْتُ بِهِ یَفُوْتُ ذٰلِکَ الشَّیْءُ انتهی و در کتاب سبیل الر
که حقوق و شرایط پیری و مریدی امروز مضمحل و متلاشی گشته است نه پیران را آثار حقایق پیری [illegible] مریدان را نه
اخبار و دقایق مریدی اثری چون در یک وقت کسی شایان مریدی نیست شایان پیری از کجا باشند الا ما شاء الله ازین مرید دم
اقصای عالم که مرا پیران و مریدانست گمان کنند که همه بر غلط و خطا رفته اند و همچنین است [illegible] و در و آئینه با
هر کرا عیسی وقت فوت شود چه کند که با عقاقیر نسازد و هر کرا آفتاب فرو رود با چراغ ساختن ضرورت است هیهات
کجا پیری و کجا مریدی ابو القاسم گرگانی که هزاران مرید داشت با اینهمه میگفت نمیخواهم که در جهان هم مریدی باشد تا چه رسد
برکند برای کار کنم و در میان آن قناعت و بیزم تا جهانت معلوم گردد که مریدی [illegible] نیست چه بکه ایشان مریدی کرده بودند

قدر آن خوب بیدا نشنند تا صدق ارادت مرید ایشان تصرف پیر با تمام نرساند و امر حقیقی نتوان گفت ای برادر
از پیری و مریدی رسمی و اسمی بیش نمانده است و آن نیز بهمین چند شرایط است که بی آن اصلا پیری و مریدی درست نباشد
انتهی و در مطلوب الطالبین است که از آداب مرید با پیر آنست که مرید باید که پیش پیر سخن از خود نراند و بی اذن پیر در مقام ایشان
نرود خصوصا در وقت مشغولی و قیلوله تا ملازمت جمال ایشان نکند و در روی پیر بی وضو نبیند که تبرک و ادب است و پیش پیر
با دیگری حکایت نکند و در ایستادن و نشستن پیش مزاحمت نکند و انچه بشنیده هرچه از پیر بشنود صادق داند و در ظاهر و باطن اعتراض
نکند اگر مخالف شریعت و طریقت نماید بر قصه و فهم خود حمل نماید و در کتاب سیر الاولیا می آرد اگر در خاطر مرید بگذرد که چند پیر من فی تکمیل
هم در عالم هست که چرا پیر سازند با اتفاق پیر ... اعتقاد وی تصرف نکنند و آن مرید از مشغولی محبت
پیر خود بیرون می آرد و کافر حقیقی میگردد انتهی و از منقولات ... اعتقاد است چنانچه در ظاهر ایمان مومن را باید که
وحدانیت باری تعالی و رسالت محمد علیه السلام ایمان ... همچنان مرید را شاید که اعتقاد پیر نیارد مومن نباشد کافر
نگردد و مرید را فرض است که مرید را باید که روی پیر را قبله خود اند و ... کعبه چنانچه حمید الدین ناگوری در رساله خود
آورده که قبله چهار اند اول قبله جوارح است که بر جمیع مومنان و مسلمانان فرض شده است تا بدان نماز گزارند دوم
قبله دل است که اصحاب طریقت را توجه بدوست و مشغولی ایشان ازان سوم قبله پیر است که توجه مریدان به شیخ باشد
چهارم قبله وجه الله است و آن تاج جمله قبلها است هه چون قبله بحر جمال معشوق بود و به عشق آمد محو گردد
هر قبله که بود ... و همچنین است که منقول است که روزی حضرت شیخ المشایخ نظام الدین اولیا نشسته بودند و بهتر (?)
ایشان کلاه کج شده بنظر امیر خسرو افتاده فورا این شعر بر زبان آورده هه هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ما قبله
راست کردیم بر سمت کجکلاهی هه و نیز منقول است که وقتی مرید شیخ اجل تبریزی را به معرض قتل آوردند سیاف او را
چنان ایستانید که روی وی جانب قبله گشت مادر الصوت گوید پیر وی پس پشت وی می افتاد وی بر فور برگشت و رخ
از قبله گردانیده بآن طرف کرد سیاف گفت درین حالت که توی رو بقبله باید آورد آن مرید گفت که ترا ازین چه کار تیغ بردار
و بگوی من آنم که سر شوی بجانب قبله خود آورده ام همچنین مجادله بود تا که فرمان آمد که این چنین درویش را آزاد کنید هه
فواید السالکین است که از حضرت قطب الدین بختیار کاکی چون این حکایت نقل کردند چشم پر آب کرده فرمود که عقیده خوب
آن درویش را از قتل خلاص کرد انتهی و مرید را باید که اعتقاد پیر نهایت راسخ باشد و پیر را بجای پیغمبر علیه السلام داند

چنانچه در کتاب سیر الاولیا آورده است که یکی در خدمت شیخ شبلی آمد و گفت که من مرید تو میشوم شیخ فرمود بشرطی ارادت تو
قبول نمایم که هر چه فرمایم بجا آری درست گفت سبحان بجا آرم هر چه گوئی فرمود بگو کلمهٔ توحید چسان میگوئی مرید گفت لا اله
الا الله محمد رسول الله فرمود چنین بگوی لا اله الا الله شبلی رسول الله مرید فوراً همچنان بر زبان آورد بعده
شیخ فرمود که ای عزیز شبلی از کمینه چاکران آنجناب است رسول همانست ما من اعتقاد ترا آزمودم پس مریدش کرد انتهی
و نیز مرید اینقدر که با پیر خود در سلوک نسبتی داشته باشد ضرور است چنانچه از سلطان المشایخ پرسیدند که مریدی باشد زاهد عابد
اما محبت پیر کم داشته باشد و مریدی باشد که محبت پیر بسیار داشته باشد اما در طاعات و نوافل کم حریص بود از هر دو کرا
درجه بلند باشد فرمود آنکه محبت شیخ بسیار داشته باشد رتبهٔ او از دیگری زیاده تر باشد که یک وقت با اخلاص او
بر همه وقت آن شخص است خلاصه شرف انتهی و در فوائد الفواد است که از شیخ خود عرض کردم که کسی که بخدمت پیر خود
کمتر میرسد و در خانه نشسته در یاد پیر خود باشد چگونه باشد فرمود نیکوتر باشد هر که از خدمت پیر خود غایب باشد در یاد وی
بود به از آن باشد که همه وقت پیش پیر باشد و از یاد پیر غافل انتهی و در نفحات از حضرت خواجه عبید الله احرار منقول است
که حضرت مولانا قاسم قدس سره می گفتند که روزی در مجلس مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی نشسته بودم که مریدی از مشایخ
وقت حاضر شد مولانا پرسیدند که تو شیخ خود را دوست میداری یا ابوحنیفه را گفت که شیخ خود را مولانا در غضب شدند
و ویرا سگ گفتند و برخاسته بخانه رفتند من همانجا نشسته بودم بعد لحظه بیرون آمده گفتند که من بر وی غصه کردم
بیا تا رفته عذرخواهی کنیم همراه مولانا روان شدیم چون نزدیک رسیدیم پیش آمد و گفت که من بعذرخواهی شما می آمدم قصد عرض
داشتم که از چندین سال مذهب امام ابوحنیفه داشتم اعتقاد بدین کم شد چند روز که در ملازمت شیخ بوده ام از همه
صفات بلند که گوئیم اگر همچنین کسی از ابوحنیفه [illegible] گمان [illegible] باشد از آن
بگردم [illegible] عذرخواهی بسیار کردند [illegible] فرمودند انتهی و دیگر [illegible] فرماید تا پیر [illegible] شاید که از احکام
شریعت و طریقت عالم باشد تا چیزی خارج از آن نفرماید و اگر چیزی که [illegible] بود مرید باید که بیان کند
پیر پیش گوید و کسیکه بخدمت بزرگی پیوند کند و ارادت می آرد این [illegible] بسیار [illegible]
پیر فرماید اگر مرید بشنود آن تحکیم نباشد و اگر مرید از قول و فعل پیر انکار نماید مرید نباشد [illegible] فواید الفواد است که
شخصی بحضور حضرت شیخ من آمده از طرف کسی که امر آنحضرت بجا نیاورده بود عذر گفت و معذور است لیس خواجه را

عفو کرده گفت اگر چه ما بخشیدیم است اما نبخشیدیم و عفو کردم بعده فرمود کسی که بخدمت پیر پیوند میکند و مرید میشود این را
تحکیم میگویند یعنی پیر را بر خود حاکم میسازد و این چه پیر گوید و مرید تحکیم نباشد آنوقت گفتم اگر چه پیر از غایت کرم خطای
مرید بخشد اما حضرت حق چگونه بخشد فرمود چون عفو پیر باذن حق باشد حق هم بخشد بعد فرمود اگر پیر چیزی نامشروع گوید
باید که مریدان عمل کنند اگر چیزی نامشروع نخواهد گفت که وی عالم باحکام شرع خواهد بود مگر در مسئله مختلف فیه که نزد
بعضی روا باشد و نزد بعضی ناروا پس اگر چنین عمل فرماید مرید را باید که بجا آرد انتهی و مرید را باید که پیش پیر نوافل و
تسبیح و اوراد [illegible] بالا [illegible] ایشان پیر باشد مرید او اگر بتواند بگوشه رود و وظیفه خود را تمام کند
و اگر گوشه نباید پس پشت [illegible] بکند چنانچه شیخ الاسلام گفت قبله نسبت [illegible] و دیدار پیر انست و صحبت ایشان
و دیدار پیران [illegible] است [illegible] آن باشد که [illegible] و میگفت الهی این چیست که با دوستان خود
کردی هر که ایشان را [illegible] یافت و تا ایشان را نشناخت انتهی و همچنین است در نفحات و علی بن بندار گوید
که [illegible] عبد الله جلا [illegible] پرسید که کی آمدی گفتم [illegible] گفت در این مدت کجا بودی گفت
[illegible] گفت شَغَلَكَ الفَضْلُ عَنِ الفَرْضِ انتهی از نفحات و مرید را باید
که [illegible] پیر [illegible] اگر کاری از پیش رفتن خواهد و ضرور افتد پای پس رود تا پشت او بسوی وی نه [illegible]
[illegible] و چون از نظر غایب شود دیگر [illegible] راست [illegible] چنانچه اکثر مریدان شیخ المشایخ و فرید گنج شکر پیش ایشان پای
پس رفتند [illegible] در باب [illegible] پیران خود [illegible] که گاهی پشت ایشان ندیدیم انتهی و حضرت شاه [illegible]
[illegible] در رساله خود نوشته اند که قاضی [illegible] از فحول علمای عصر خویش و خلیفه شاه
عبد [illegible] هرگز پشت بسوی لاهور نکرده و با آن طرف تف نینداخت
انتهی [illegible] احوال شیخ برهان الدین خلیفه شیخ نظام الدین اولیا مذکور است که وی گاهی بسوی آنحضرت پشت نمیکرد
و [illegible] از غیاث پور که مدفن سلطان المشایخ است بیرون رفتی یعنی در آن موضع بیوضو نماندی و در
[illegible] که [illegible] باشد که تسلیم کند ذات خود را بحکم شیخ و حضرت ذو النون مصری میفرماید که چون بیرون
آید مرید از آداب باز گردد از آنجا که آمده بود که سبب ترقی او ادب بود چون سبب نماند ضرورت باز گردد و بزرگان
گفته اند حقوق شیخ بر مرید فوق حقوق [illegible] و از حقوق با در و پدر زیاده چنانچه در فواید السالکین است که خواجه معین الدین چشتی

میفرمودند که من بخدمت شیخ یوسف چشتی بودم که مردی به نیت بیعت درآمد و سر بر قدم خواجه نهاد و گفت برای
بیعت آمده ام خواجه در حالتی بود فرمود اگر بگوئی لا اله الا الله چشتی رسول الله ترا مرید کنم آن مرد که راسخ
و صادق بود فوراً گفت خواجه او را مرید کرد و بعده گفت کلمه همانست که می گویند من یکی از کمینه درگاه رسول ام این
تکالیف و آزمایش صدق و اعتقاد تو گفته بودم پس صدق با پیر اینست که ظاهراً و باطناً ذره اعتراض نکند که آن سبب
مفارقت حقیقی است چنانکه موسی علیه السلام با خضر علیه السلام با اعتراض پیش آمدند الفراق بینی و بینک شنیده
و از برکت صحبت و خدمت لنتی که بیافت باز ماند انتهی نقلست که مریدی از مریدان خواجه ابو القاسم
گرگانی خواجه پیش شیخ باز نمود که آنحضرت چیزی در خواب میفرمودند من گفتم چرا پس از من وی نگه داشته میفرمودند
اگر چه او در باطن تو جای نمانده بودی در خواب بر زبان تو چرا رفتی پس صدق و ارادت حال مرید باید که بنای سالک
این او بر صدق است مخدوم شیخ سعد الدین میفرماید اگر مرید در ابتدای حال میل بری کند که خطا [illegible] هرگز
بفلاح نرسد و اتباع پیر او را به رخصت ممنوع است که تقیه نفس دارد و در رخصت خلل است نفس را اساس الکفر
قیامات علی مراد نفسک انتهی همچنین است قصه که گویند مریدی در دجله غوطه خورده غرق میشد که دستی برآمد و گفت
که بگیر این دست تا از غرق نجات یابی وی پرسید که این دست کیست گفت دست فلانست که از پیران تو است
پیر آنم بر دست خود دبان دست نداد باز دستی دیگر پیدا شد پرسید که این از کیست گفت دست رسول الله صلعم [illegible]
دست نداد که من دست خود را بر دست داده ام باز دستی دیگر پیدا شد پرسید که این از کیست گفت دست پیر تست
پس دست خود را بوی داد و از غرق نجات یافت چون اتصال از پیر خود گفت فرمود اگر تو دست خود را آن [illegible]
مردود من میشدی هر چند آن دستهای دست پیشوایان من بودند اما تو دست خود بدست من دادی ادب تو این بود که مرید
و موافق همین بیت این قصه که چون شیخ فرید در دهلی آمد و از قطب الدین بختیار کاکی بیعت کرد و ملازم خدمت ایشان
بعد مدتی حضرت خواجه معین الدین چشتی در دهلی آمدند شیخ فرید بجهت پابوسی ایشان نرفت بسبب آنکه من اگر
بحضور پیر خود نخست پابوسی پیر خود کنم بلاحظه پیر فرو گذاشته باشم پس خواجه معین الدین چشتی خود از خواجه قطب الدین
که شیخ فرید را بطلبند چون ایشان بموجب طلب حاضر شدند نخست پابوس پیر خود کردند پس شیخ ایشان بازوی او
گرفته در پای پیر خود انداختند تا ایشان شیخ فرید را در کنار گرفتند و عنایت و نوازشها کردند پس این حجت اخیار باید

انتهی و در مجمع السلوک است که رحمت خدا بر کسی که پیروی متبوع خویش به نکوئی و رضاجوئی کند و عمر عزیز را
همه درین صرف کند چنانچه این فقیر حقیر بمتابعت پیر دستگیر قطب العالم شیخ مینا رضی الله عنه هر دمی و قدمی بر حسب
وسع دارد و صحبت پیر دستگیر عمر خود را بسر می برد امیدم تمام هست که بطفیل محبت و الفتی که با پیر دارم فردای قیامت
در حضرت جل و علا حشر شده نمانم این فقیر گنهگار شود باینده نفس اماره اگرچه شایان مقام توان بود ولیکن چون پیر دستگیر
قبول مولای خویش گردانیده و جامه خلافت در بر نهاده و هزار در هزار بطفیل پیر امیدوارم که لا تقنطوا من
رحمة الله بر زبان دارم و پیر دستگیر با که ارادت و خلافت به بندگی شیخ سارنگ داشتند همیشه در اتباع پیر
خویش در حرکات و سکنات می بودند و جز به پیر خویش اصلا توجه نداشتند انتهی و شیخ قوام الدین لکهنوی در ارشاد المرید
می آرند که مرید را واجب است که نگاه داشت حق شیخ خود کند و ترک اعتراض بر وی و حمل کند اقوال و افعال او را بر وجه
جمیل انچه ممکن گردد پس هر که در صحبت شیخی از مشایخ باشد و اعتراض کند بر او در حقیقت عقد محبت شکسته باشد
توبه کردن بر او واجب باشد و مرید را باید که با پیر خود ادب نگاه دارد والا خسر الدنیا و الآخرة گردد و
حرکات و افعال او با حرکات و افعال خود ونه پندارد که خطا باشد چنانچه در تذکرة الاولیا است که یک روز خواجه
بایزید بسطامی در خانقاه پای دراز کرده بود مریدی از آن وی حاضر بود وی نیز بمتابعت او پای دراز کرد پس شیخ
بایزید پای خود راست آورده دامن برگرفت پای بکش آن بیچاره هرچند جهد کرد نتوانست گرد آوردن همچنان ماند
تا آخر عمر و سببش آن بود که وی را غلطی افتاده که پنداشت پای دراز کردن مرید چون پای دراز کردن شیخ بود و نیز
روزی آن شیخ در راه می رفت جوانی همراه وی بود و هر کجا که قدم شیخ می افتاد وی نیز قدم خود بر آن می انداخت شیخ
انفعال مشاهده کرده فرمود قدم بر قدم مشایخ چنین نه نهند پوستین بر آن شیخ بود وی گفت پاره ازین پوستین
به من ده تا باشد که برکات تو به من رسد شیخ گفت اگر پوست بایزید در بر کشی سود نکند تا آنکه آنچه بایزید کند نکنی که
هیچ کس بجای نرسد انتهی و این سخن مشهور است پیران که اعمال پیران را چه تاثیر دارد نه که نقل فعل پیران کنند
و بدان برکات جویند بهر حال آداب پیران و بزرگان نگاه داشتن موجب سعادت است و بی ادبی کردن مایه شقاوت
چنانچه در همین کتاب مذکور است که یکروز شیخ بایزید پای دراز کرده بود و جمعی از اصحاب حاضر بودند و دانشمندی
در آن میان بود و همان سنت با بر ورد نخوت بزرگی که بر داشت پای خود را بالای پای شیخ نهاد و هیچ التفات نکرد

اصحاب این حرکت وی نه پسندیدند و گفتند هوش بخود دار و ببین که چه میکنی و از کجا میگذری آن دانشمند بانگ
بر ایشان زد که چه میگوئید خاموش باشید و در حق شیخ کلمه منکر آمیز گفت شیخ فرمود دیگر بار که ادب نماید این خواهد دید
پس در پای آن دانشمند خوره افتاد و بنوعیکه بفرزندان او آن علت سرایت کرد فقط ایشان از بزرگی پرسیدند
که گناه یک کس کرده بود دیگران چه کرده بودند که این علت برایشان سرایت کرد گفت بسبب آنکه چون حرمت
کمان باشد و شست او درست افتد تیر او از سپر و جوشن و سینه خصم بگذرد و بر زمین ناپدید شود و حال شیخ همچنین
بوده است که از آن دانشمند بگذشت و بفرزندان او رسید و نیز وجهش آنکه تا کسی با کسی که آشنای درگاه حق باشد
گستاخی نکند که گفته اند مشایخ رحمه الله سیف الله مغمود از تیغ خداوند تعالی نگاه باید داشتن انتهی و از
ادب است که بر سایه پیر پا ننهد از بی ادبی و خرابی است چنانچه نقل است که یکبار شخصی ناحق بشیخ عبد الله
انصاری تهمتی کرد که بسبب آن گرفتار شدند و پادشاه وقت فرمان بکشتن وی داد پس شیخ در دل خود
گفت الهی تقصیری نکرده ام که بدان جهت حکم بقتل من داده اند مگر روزی بسهو پایم بر سجاده ابو الحسن خرقانی
افتاده بود اگر بسبب آن باین بلا گرفتار شده ام از آن توبه کردم و خجل شدم پس همینکه در دل گذرانید
از قتل رهائی یافت فقط اخیال باید کرد که بغلطی پای بر سجاده بزرگی افتاده بود و شومی آن چنین بار آورد و آنکه کسی
دیده و دانسته با بزرگان بی ادبی کند سزایش چه خواهد بود اللهم احفظنا و باید که بمقام پیران کفش و نعلین
پوشیده نرود و از بیرون بکشد آنگاه بحضور آید که این هم یکی از ادب است و اگر با پیر در راه دوچار شود اول نعلین
از پا کشیده بعده ملاقات کند که کفش و نعلین پوشیده ملاقات ایشان بی ادبی است و پیش پیر اگر بحکم وی امامت
کند بعد از نماز دعای مختصر خوانده برخیزد و پس پشت پیر آید و سنت بگذارد و اگر آب پس خورده پیر باید استاده شده
بنوشد اگرچه از روی حکمت آب ایستاده خوردن ممنوع است اما سه آب را ایستاده خوردن باید یکی آب زمزم
دوم پس خورده پیر بزرگ سوم آب بقیه وضو تا برکت آن در تمام اندام برسد و هر بار که خرقه و کلاه و پیراهن
از پیر بیاید پوشد و دوگانه شکرانه بگذارد و بعده چیزی نذر پیش پیر آرد و التجای قبول کند چون قبول کند تسلیمات
بجا آرد انتهی و باید دانست که تعظیم و تکریم پیران مخدومان مریدان و خادمان را برای اعزاز و اکرام ایشان با
در خلق زهی سعادت و مقبولیت است که میکند و استیوع وی سرفراز و ممتاز باید بلکه در نجات ایشان مشکل ازین

بجا آرد و آداب آن نگاه دارد تا ثمرهٔ آن در هر دو جهان مشاهده نماید از جریر بن عبدالله بجلی مرویست که روزی
مصطفی علیه السلام در حجره با یاران خود نشسته بودند من آخر آمدم دیدم که درون حجره جای نشست نمانده ایستاده
بر در حجره نشستم و پیغمبر علیه السلام را نظر بر من افتاد و از تواضعی که در خلقت شریف بافراط بود ردای خود را از کتف
مبارک فرود آورده پیچیده بسوی من انداخت و فرمود که برین جامه من بنشین من از کرم وی علیه السلام که در حق من
ارزانی داشت در آسمان و زمین نگنجیدم و ردای مبارک را بوسیدم و بر دیده نهادم و بر رو مالیدم و باز بخدمت وی علیه السلام
رسانیدم از آن وقت از تواضع علم آنچنان خوش شدم که اگر کسی مرا همه جهان بدادی آنچنان خوش نشدمی که از آن تفقد انتهی حدیث
آورده اند که وی رضی الله عنه ازین تواضع آنحضرت علیه السلام تا بحد حیات بود میان یاران معظم و مبجل
ماند و ببرکت آنحضرت است که پیغمبر صلعم در حق وی ارزانی فرمود که او و اولاد او تا حال در میان خلق ممتاز ماندند انتهی
و نیز مرید را باید که از مال و جان و عزت خود هیچ بکار پیر دریغ ندارد و در ایثار آن سعادت کونین بهره
خود پندارد و در کتاب مطلوب الطالبین از جوامع الکلم منقول است که حضرت نظام الدین اولیا را
در ابتدا بود و باش در غیاث پور بود و آنجا مکانی نبود و فقط چهپری که در آن محل آنحضرت مع رفقا اوقات خود می گذرانید
و اگر کسی برای تعمیر خانقاه عرض میکرد قبول نمیکردند روزی ضیاء الدین وکیل عماد الملک که مرید خاص بود در خلوت
عرض داشت که این بنده میخواهد که درینجا خانقاهی سازد تا مخلصان را آرامی شود و قبول نیفتاد و خواجه اقبال و حسن سید
پسر فلان و محمد کیمیائی را که محبوب آنحضرت بودند وسیله آورده بسیار الحاح کردند پس فرمودند ضیاء الدین را که
سرای است که برین زمین هر که عمارت کند وی در جهان نماند او روی بر زمین نهاد و گفت مرا قبول است که
در جهان نمانم اما خانقاهی بنا کنم تا خدام را و جمیع را آرام باشد فرمودند خیر هر چه که از خود بر خود اختیار کردی آن را
اما باید که در عرصه یک ماه مرتب کنی وی همچنان کرد که در مدت یک ماه همه عمارت طیار ساخت و بعد از تعمیر خانقاه
چهار صد تنکه برای اسباب سماع مهیا ساخت چون سلطان المشایخ را با همه یاران در خانقاه آورد و سماع
در دادند ضیاء الدین را تب گرفت و مجلس دیدن نتوانست و همدران روز برحمت حق پیوست پس این
عقیده دنیادار را نیز خیال باید کرد که جان و مال هر دو بنیاز پیر خود کرد انتهی نقلست که نواب تا الله خان
که از مریدان حضرت شاه یوسف قلندر قدس سره بود روزی قلندر صاحب از وی فرمایش دو کنیزک کرد

که بخانه برای خدمت احتیاج است وی دو دختر با کتخدای خود را مع سامان از جهان آباد بقصبه ایسته
بخدمت آنحضرت ارسال داشت که این دو کنیزک برای خدمت آب وضوی آنحضرت فرستاده ام اگر قبول
افتد زهی عز و شرف پیر آنحضرت ازین حرکت نهایت راضی شدند و باز فرستادن مصلحت ندیدند و آن هر دو را
در عقد نکاح هر دو پسر خود کردند چون این خبر بعالمگیر رسید گفت ای نواب شنیده ام که تو برادری با فقیری
کردی ترا با درویشان چه نسبت عرض کرد که واقعی مرا با درویشان چه نسبت برادری باشد من دو کنیزک
برای خدمت آب وضوی فرستاده بودم برادری نخواسته بودم پادشاه لاجواب شد پس این سعید را اقبال
باید کرد که وی دختران خود را کنیزکان قرار داد و غنیمت دانست که بحضور پیر من خدمت کنند و این نواب از
پادشاه هم قرابت داشت و روضهٔ حضرت شاه محمد قلندر بنا کرده است و روضهٔ حضرت شاه یوسف قلندر
نیز ساخته وی هر دو روضه عمارت رفیع دارد هزارها روپیه در آن صرف شده باشد و بظاهر ایثار خوب کرده
اند دختران کنیزکان کرده فرستاد زهی سعادت آن مرید که در خدمت پیر چنان باشد انتهی در قصه ارادت
در مناقب الاصفیا مذکورست که بعضی مشایخ فرموده اند که مرید صادق و طالب واثق را خدمت پیر یکروزه بهتر از چهل
سال طاعت است و در اسرار الاولیا است که شیخ فرید فرمود که از بزرگی شنیده ام که یکروز با صدق خدمت پیر خود کردن به
از عبادت هزار ساله است انتهی و در بعضی کتب دیده ام که اگر شاگردی را با استاد با نام وی خواند و در کلام او کلام
بکند و بر تخت نشیند و در مکان وی [illegible]
از انواع احسان ها و حق استاد را مقدم دارد بر پدر و مادر زیرا که استاد سبب حیات روح است و مادر
و پدر سبب حیات بدن است انتهی و در رساله احسن الاقوال است هر که اهل سلوک باشد او را باید که این
بسیار گوید اللّٰهم ارزقنی محبة الشیخ ظاهراً و باطناً و ثبتنی علیها و احفظنی عن مخالفته
ظاهراً و باطناً ربنا انتهی منقولست در ایام قدیم حضرت نظام الدین اولیا بالای حوض نماز اشراق میکنند
درویش وی را دیده با هم گفتند که این درویش بهاء الدین می نماید که دستار طرز خاندان بهاء الدین کرا بسته
شیخ چون از نماز فارغ شد در حال دستار فرود آورد و گفت مرا دستار بطرزی باید بست که بخاندان ما نسبت
بکند فقط از اینجا معلوم شد که مرید را باید که شبه صورت هم بخاندان شیخ خود بکند مریدی بخدمت پیر خود آمد

یا حضرت من کجا مشغول شوم فرمود برو جای مشغول باید شد بار دیگر مرید گفت جای تعیین فرمایید پس وی
فرمود که در بتخانه شو مرید با خود اندیشید که چون نفس پیر چنین رفته است مرا هم به بتخانه مشغول باید شدن نزدیک
آن دیه بتخانه بود آنجا رفت بمجرد پای نهادن در بتخانه جمله بتان بر روی افتادند ساکنان دیه این حال دیده وی را
بزرگ دانسته مسلمان شدند بصدق چون او برای ملازمت پیر خود رفت همه مردم همراه وی شدند این حال
پیر را خبر شد که فلان مرید با جمعیت کثیر می آید استقبال کرد مرید بر پای پیر افتاد پیر گفت که زهی قدم که به برکت آن
چنین کسان مسلمان شدند مرید گفت ای نفس شما در بتخانه مرا این اثر ظاهر شد فقط ازین حکایت باید دریافت که
فرموده پیر تاثیر دارد و هر کاری که کند بموجب فرموده پیر کند نقلست که دو برادر مرید یک پیر بودند پیر را در باب برادر
خرد نظر شفقت بسیار بود روزی برادر کلان پیش شیخ آمد و از رشک سخنی گفت شیخ فرمود که اشتری در خانقاه است
اشتر را بالای بام بیار وی گفت اشتر بالای بام چگونه خواهد آمد شیخ از برادر خرد وی فرمود وی فوراً رفت دست و پای
اشتر افگنده دور کرد تا وی را بر بام رساند شیخ گفت پس کن من هم نیکو میدانم که اشتر بالای بام نتوان آمد من امتحان
متابعت خود از شمایان میکردم تو سخن من قبول نکردی و این برادر رد کرد پس چرا بر تو لطف زیاده نکنم فقط پس
ازینجا معلوم شد که هر چه شیخ فرماید همچنان باید کرد گو خلاف قیاس خود باشد عذری نباید کرد و نقلست که مریدی
پیش شیخ نظام الدین اولیا آمد و حال خود گفت وی را فرمود برو در پائی پتنه بباش وی گفت من جانب حج
خواهم رفت شیخ گفت تو دانی از آن وقت معلوم نشد که آخر کجا رفت و چه شد اگر به نفس شیخ رفتی چه نعمت وی را
پیش آمدی بزرگی میفرمایند که خدا پناه دهد از آنکه درویش کسی را گوید که تو دانی پس این سخن مشعر است بر آنکه
عدول حکم پیر را خرابی است انتهی همچنین است در محبوب السالکین و در شرح غنیة الطالبین است که آداب
مرید آنست که در ظاهر و باطن با شیخ موافق باشد و از تصرفات ارادت و اختیار خود بیرون آید و هیچ فعلی بخلاف
رضا و روش پیر نکند و تسلیم تصرفات شیخ باشد که آن نردبان احکام قضا و قدر است اگر روزی از شیخ قولی
و فعلی بیند که بظاهر شریعت و طریقت مخالف باشد بر قصور فهم خود حمل کند یا تاویلی نیکو کند و قصه خضر و موسی علیه السلام
یاد کند و همی علیکم بالسمع والطاعة بهوش دارد و اگر بسبیل ایما و اشاره در خدمت وی عرض دارد
هم روا باشد اما بیگانه اصلاً نگوید و چون هر دو یکی بخدمت شیخ آمدن عیب را زایل شده انکار در شیخ یا در مرتبه بلند

متنقل تصور نماید که مشایخ بساعت بساعت در مرتبه قرب اند و چون بروی خشم کنند از وی متنفر و رجوع بخود کند که از وی
بی ادبی سرزده باشد و از مهمی غافل باشد و چون مطلع شود توبه کند و عذر خواهد و تواضع و تملق دل پیر را بخود مهربان
سازد و باید که شیخ را وسیله وصول بحق شناسد و در سلوک راه خود را از متابعت شیخ بیچاره داند و یقین کند که اگر
کسی بخدمت بادشاه رود بوسیله می تواند رفت مختصر سهمت که وسیله پیدا کند تا او بملازمت او که از وی بیاید
و بدانکه عادت الله برین جاریست که از وقت آدم تا اینهم بی شیخ و مرید و تابع و متبوع کار هدایت انتظام
نیابد و بمقام نام مریدان و خلفا و جانشین هر یک مرقوم بود برای اختصار نوشته نشد در مکتوبات حضرت شاه مجا
قلندر لاهوری پیست که از شیخ حامد جونپوری شاه جهانگیر پرسید که پیر پرستی از خدا پرستی چه معنی است شیخ فرمود همینکه فقیر
از خانه بیرون آمدم که بوسیله بخدمت شاه برسم و مقصود حاصل کنم تا بمدت محنت کشیدم هر چه از خانه آورده
بودم همه صرف شد و هم قرضدار شدیم نه بحضرت بادشاه معرفت شد و نه بمطالب رسیدیم و به دولت پیر معرفت
خدا رسیدیم و بمطالب بهره ور شدیم پس پیر پرستی به از خدا پرستی است انتهی و از جمله آداب مرید آنکه سخن نکند در حضور
شیخ مگر بضرورت و ظاهر نکند چیزی از خوبیهای خود پیش او و سجاده خود را در حضور او نگستراند مگر وقت ادای نماز
بعده فی الحال بپیچد و مستعد شود برای خدمت شیخ و خدمت کسیکه بسبب او از شیخ نسبت یافته باشد و چون مسئله
بحضور شیخ مذکور شود سکوت ورزد اگرچه جواب آن انسب باشد و آنچه بر زبان وی از جواب آن جاری شود قبول
نماید و غنیمت داند و مطابق آن عمل نماید و اگر در جواب شیخ نقصانی بیند و آن نکند مگر نفس خود پوشیده دارد
انداو با شیخ مخالفت نکند که تمامی خیر مرید در موافقت شیخ است و باید که در حال سماع بحضور شیخ در حرکت نیاید مگر
باشارت او و از نفس خود حال را اظهار نسازد مگر آنکه بی اراده شود و بیهوش از وی که او را بی اختیار کند که در وقت
باشد باید که بحرکت و تسکین بارفق با آرام و سکون جهت کند و ادب و وقار را لازم گیرد و باید که در سماع بیگانه با شیخ نشود
و از خواندن تکرار نطلبد مگر آنکه مستحقان باشند و با وجود آن رعایت مراعات ادب کند بظاهر تحقیق نگوید بیا حالت شیخ را
تا ار نخواهد که قبض و بسط قابل در دست قدرت خداست اگر نخواهد سینه او را برای او مشروح سازد
تا سامع کام دل از سماع بردارد و اگر نخواهد دل او را تنگ سازد و بهتر آنست که مدار کار بر شیخ نهد و خود را وجودی قرار
نهد و دیگری را در امر ارشاد از شیخ خود بهتر نداند و از صمیم القلب در خدمت شیخ ثابت قدم و راسخ دم باشد و همیش

مصروف آن باشد که در حق او کلمهٔ خیر بر زبان شیخ جاری شود و آنچه او را بود دهد و از روایت از شیخ نشنود با دیگری
نگوید و آنچه شیخ او را بخصوصیت فرماید کسی را اطلاع نسازد و باید که عمل بعزیمت کند و طالب رخصت نشود و هیچ نکته بعزیمت
راست کند متوجه شود که شیخ عزایم در طریقت از کبائر است انتهی و در نفائس الانفاس است که مریدی بخدمت
شیخ خود رفت از دریا تا آنجا که شیخ نشسته بود هفتاد ادب بجا آورد چون پابوس شد شیخ فرمود بیا ای مرید با ادب بی ادب
با ادب از آنکه هفتاد ادب بجا آوردی بی ادب از آنکه ترا هیچ مهابت من بخاطر نیامد که یکی ادب از این هفتاد فراموش بکردی
و این سخن شعر آنست که مهابت پیر در دل مرید غالب باید چنانچه نقلست که وقتی بحضرت نظام الدین اولیا
خبر رسانیدند که شیخ برهان الدین چهار کلمه میداند و بعد از نماز چاشت آنرا میخواند از دو کلمه بیار و میداند و از دو کلمه
عقبی خواجه فرمود برهان الدین میدانی گفت آری فرمود بخوان هر چند وی قصد کرد از مهابت خواجه یاد نیامد
پس خواجه فرمود دانستم که تو میدانی ولی از مهابت من ترا فرا یاد نمی آید فقط قول شیخ جلال است من لا ادب له
لا شریعة له و قول شیخ الشیوخ است من لا ادب له لا ایمان له ولا توحید له و قول عبد الله
مبارک است ادب الخدمة اعز من الخدمة و قول خواجه ابو علی دقاق است العبد یصل
بطاعته الی الجنة وبادبه یصل الی الله ادب عیسی با حق تعالی اذ قال الله یا عیسی بن مریم
ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله این بود که وی گفت انک تعلم
ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک یعنی ادب نگاه داشت و نگفت که من نگفته ام فقط و بدانکه ادب جمهور
مقبول است چه جای آنکه پیش پیر چنانچه ابو بکر کتانی گفت که من لم یتادب باستاد فهو بطال و قول
جنید است که التصوف کله ادب و مشهور است که محمود غزنوی پادشاه وقت بود و ایاز نام غلام خود را بسیار
دوست میداشت غلامان دیگر رشک میکردند که سبب است که مر پادشاه چندان دوست میدارد که ایاز را
من هم خوبصورت و بنده ایم روزی پادشاه فرمود غلامی که در چاه در آ و در وسط چاه قرار گیر چون وی در چاه
افتاد بزمین رسید و در میان ماندن نتوانست پادشاه فرمود که چرا در میان متوقف نشدی عرض کرد که در چاه
معلق استادن محال است همچنین دو سه غلامان امتحان کرد پس ایاز فرمود که تو در چاه رو و در میان آن باش
وی نیز اندرون افتاد و در میان ماندن نتوانست چون پادشاه فرمود که چرا در میان نماندی گفت تقصیر شد

این بار هم چنان بجا خواهم آورد و دو سه بار همچنین کرد و همچنین وداد و هر بار به بیان تقصیر خود کرد پس پادشاه او را از دیگر
غلامان فرمود بدید ادب ایاز که هر بار خود را تقصیر وار نمود و به حجت نیاورد هر چند می‌دانم که در وسط جامه بادام است
مگر برای امتحان ادب و اطاعت شما گفته بودم پس از این سبب ایاز را دوست بسیار می‌دارم انتهی و در رساله
تمهید است که یک ادب مرید آنست که از پیر معصومیت و بسیاری طاعت نجوید و پیر را بصورت عبادت نه بیند و به چشم
سر ننگرد و به چشم دل بیند و نیز ادب مرید آنست که پیش پیر خود تعریف و بزرگی دیگری نکند که سخت بی ادبی است چنانچه
مشهور است که شخصی پیش پیغمبر علیه السلام تعریف حضرت موسی علیه السلام کرد چهره مبارک سرخ شد فرمود که اگر
موسی درین وقت می‌بود در دین ما می‌آمد و در کتاب سنابل است که مریدان صادق را حلاوت ایمان در مذاکره پیران
خود است لذتی که در گرفتن نام باری تعالی و در گرفتن نام رسول است بهمان قدر لذت در گرفتن نام پیر است ~ به مرید
صادق صاحب تمیز را هست که سیرت پیران عزیز ÷ ذکر پیران تازه ایمانش کند ÷ قصه جان جلوه پیدایش کند
انتهی و منشاء آن محبت است که من احب شیئا فاکثر ذکره یعنی که عاشق را ذکر او شوق چه قدر لذت
می‌باشد و هرگز از مذاکره آن سیر نمی‌شود و مرید را باید که بهر نعمتی که از جای دیگر یابد بران شکرانه پیر خود کند و آنرا بطفیل او شمرد
ظاهراً و باطناً چنانچه در کتاب رشحات از خواجه عبید الله احرار منقول است که روزی حضرت ایشان شخصی را
مخاطب ساخته فرمودند اگر در صحبت خواجه بهاء الدین ترا نسبتی حاصل شده باشد بعد از آن بصحبت بزرگی دیگر رفته
و از وی همان نسبت باز یافتی چه میکنی خواجه بهاء الدین را میگذاری یا نمیگذاری پس فرمود که هر جای دیگر آن نسبت
باز یابی هم از حضرت خواجه بهاء الدین دانی چنانچه گویند که درویشی از مریدان شاه قطب الدین حیدر در خانقاه شیخ شهاب الدین
سهروردی آمد بغایت گرسنه بود رخ به پیر خود کرده سوال کرد که یا قطب الدین حیدر شیئا لله حضرت
شیخ این آواز شنیده بخادم فرمودند که این درویش را طعام بده و باز خبرش بیار خادم پیش وی رفت و طعام خورانید چون
وی از طعام خوردن فارغ گشت رخ بسوی دیه پیر خود کرده شکرانه ادا کرد که خوب خبر گرفتی یا قطب الدین حیدر هر گاه
که خادم پیش آنحضرت رفت پرسیدند که چه حالش بود عرض کرد که یا حضرت همچو درویش ناشکر ندیده ام که طعام
آنحضرت خورد و شکرانه پیر خود گفت فرمودند وی فرشته بود که برای تعلیم شمایان آمده بود تا معلوم نمایند که ادب
مریدان با پیران همین است انتهی که بدست آید آنرا بطفیل پیر خود داند و شکرانه پیر خود ادا نماید که اینهمه بدولت پیر است

وموافق اینست آنچه شیخ احمد سرهندی در مکتوبی نوشته اند که دولت هرچند که بصحبت از هرجا که برسد از پیر خود باید
دانست که اینجا جامع است [illegible] صحبت که تربیت او بظهور آید فی الحقیقت از وست اینمقام از منزله اقدام طلاب است
واقف باید بود و تا مرید [illegible] را و نیابد و پراگنده نسازد و شنیده باشید که هرکه یکجا همه جا و هرکه همه جا هیچ جا نه
انتهی پس واجب است بر مرید تا وقتیکه برسد بمقام شیخوخیت اینکه تعظیم مشایخ بمقدار حصول فایدهٔ خود
از ایشان بجا آورده باشد و چون آنکه رجوع افاده بجانب شیخ خود باید کرد چنانچه در حدیث است کانت
بنو اسرائیل یسوسهم الانبیاء کلما هلک نبی خلفه نبی وانه لا نبی بعدی وسیکون خلفاء
فیکثرون قالوا فما تأمرنا قال فوا ببیعة الاول فالاول واعطوهم حقهم فان الله سائلهم
عما استرعاهم متفق علیه انتهی الغرض باید که پیر خود اعتقاد و محبت کامل باید که مقبول پیر خود مقبول همه پیران است
چنانچه [illegible] اگر مرید را حد و دولت شیخ بود و شیخ شیخی و پیر ابکجا نتواند رسانید مگر مرید
صادق که [illegible] تربیت یافته باشد و بعد ازان مانده آنگاه اگر وی بخدمت شیخی دیگر پیوندد و مستفید بود
پس تصرفات این شیخ در وی ممکن است تواند که مرید را بمنزل رساند تا این مرید را باید که هر فتحی و فیضی که ازین
شیخ حاصل کند از آثار قبولیت پیر خود داند چنانکه نقلست که روزی سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا
بر چندولی سوار سیر [illegible] و از کار چندول معطل گشت قلندری آنوقت حاضر بود وی آن چندول را
بر کتف خود گرفته [illegible] بمقام رسانید شیخ المشایخ چون آنجا وی را دیدند پرسیدند که این کیست [illegible]
[illegible] قلندر [illegible] از وی بوقوع آمد [illegible] گفتند پس حضرت شیخ بنظر عنایت بر وی نگاه [illegible]
نظر وی [illegible] صاف گشت حتی که علویات و سفلیات همه بر وی مکشوف شد
[illegible] پیر من [illegible] دیگر [illegible] عنایت پیران
[illegible] قلندر [illegible] بگذار که این دولت و نعمت ترا از نظر سلطان المشایخ رسیده است
[illegible] پیر من مرا قبول نکرده بودی شیخ المشایخ این نظر عنایت نفرمودی
[illegible] از آثار قبولیت پیر من است که وی نخست مرا قبول کرده بود و بعد ازان حضرت
[illegible] قبول [illegible] شیخ المشایخ را این سخن پسندیده آمد و فرمود ای یاران پیر پرستی ازین قلندر بیاموزید انتهی

عن السنابل و در فقرات خواجه عبید الله احرار است که مرید آنگه بتاثیر آتش ارادت بالشت او سوخته باشد

و از مراد همت او هیچ نمانده باشد و بصیرت دل در آئینهٔ جمال مراد دیده روی بجمیع گردانیده و قبلهٔ جمال کشته

و در بندگی پیر از آزادی فارغ آمده و سر نیاز بر آستانه [illegible] نهاده و از اعراض بجمیع کرده سعادت خود را در

قبول او و شقاوت خود را در رد او دانسته بلکه [illegible] کشیده و از تفرقه شعور بوجود خود نیز خلاصی

یافته باشد انتهی ابو علی الثقفی گفته هر که صحبت [illegible] بطریق [illegible] حرام شود بروی فایدهٔ ایشان و

برکت نظر ایشان و از نور ایشان [illegible] اسماعیل بن نجید [illegible] هر که صحبت مشایخ

نگاه ندارد و بدعوی های دروغ [illegible] صحبت گرد کذا فی النفحات ابو تراب نخشبی

گفت [illegible] مرید [illegible] سفر کردن [illegible] فساد راه نیافت الا از سفرهای باطل خواجه حسن علاء

گوید که روزی از حضرت خواجه نظام الدین اولیا گفتم که [illegible] کسیکه بخدمت مخدوم پیوند کرده باشد و باز

بطرفی رود و کوچ رفته باشد [illegible] حکایتی عجیب شنیده ام که در علم کار

کردی گوید که هیچ کسی رود که او [illegible] مصرع بر زبان آمد این ره

بسوی کعبه بر دوان بسوی دوست [illegible] بعد از وفات شیخ خود مرا کمال اشتیاق حج افتاد گفتم بار

دیگر حسن روم بزیارت شیخ چون [illegible] آن مقصود من حاصل [illegible] هوس باعث شد باز بزیارت

شیخ خود رفتم و آن غرض حاصل شد انتهی کذا فی فواید الفواد و حضرت شاه عبد القدوس [illegible] مکتوبی بشیخ

ابو یوسف [illegible] خلیفهٔ خود فرموده اند که جانمن مرید را صحبت بهتر است از تنها بودن که در تنهایی آفات و در صحبت

حالات [illegible] ساعت صحبت پیر بهتر از خلوت [illegible] مرید باید که صحبت و خلوت پیر را اهم مطالب شمرده مداومت

نماید تا که حالات بروی فرود آید آنگاه خلوت گزیند که صحبت و خلوت او یکی و برابر شده است اگر مرید با [illegible]

و طالب خلوت شود [illegible] آفت [illegible] قصه [illegible] که با غوای شیطان

خلوت اختیار کرده بوده [illegible] کلام [illegible] جانمن صحبت پیر را

[illegible] از اوقات [illegible] فرض دانند [illegible] کنند انتهی و نویسد [illegible] صحبت شیخ خود تنهایی

اختیار کند شیطان باوی مصاحب شود [illegible] تنهایی [illegible]

او نتوانی بریدن ای پسر ✤ چونکه افتد اختیار عزلتت ✤ یار تو شیطان بود در خلوتت ✤ زانکه مرد مبتدی را
وحدتش ✤ مصلحت نبود نکو کم افتدش ✤ و یحیی معاذ رازی گفته مرید چه بخت نگفت همنشینی با اهل او قول
حضرت جنید است که گفته اند این را چیزی آموزند مگر آنچه در نماز بکار آید فاتحه و اخلاص بس است و هر مرید
که زن کند و علم نویسد هیچ نیاید و این بود ان مرید از کسانی بود و قول محمد بن فضیل است گفت چون
... خاطر ... نور وی منکر که ... طریقت است خواجه شاه ... گویا ... مرید در جا
آوردن حرمت پیران او بود و نگاه داشتن حرمت یاد این دار تا بیرون آمدن و آداب شرع را بر خویش
نگاه داشتن و گفته اند پیش پیری ننشستم الا حال خود خالی شده و منتظر برکات او می بودم از کلام وی و یا از
و گفت هر که نزدیک پیری شود برای خواطر خویش او منقطع ماند از برکات وی ... سخن وی ابوبکر واسطی گوید
مرید صادق را از خاموشی پیران فایده بیش از گفتگو بود و ابو علی دقاق گفته هر که صحبت پیری کند و آنگاه بدل
اعتراض کند عهد صحبت بشکسته است و توبه بر وی واجب شد تا آنکه گفته اند که عقوق استادی را توبه نباشد و گفت
هر که صحبت کند با پادشاهان بی ادب خود را کشتن داد و گفت که صحبت کردن با اژدها آسان تر از صحبت
درویشان و گفت اگر بعد از مجاهده فتوری پدید آید از خلاف ابتدا بود و اگر بعد از مشاهده حجابی پدید آید از بی ادبی است که
بساط قرب کرده باشد و آن بی ادبی یا از مشارکت بود یا از ملاحظه و در رشحات است که حضرت ایشان می فرمودند که چون از
صحبت کسی نسبتی فرا گیرند طریق نگاه داشت او به آنست که وجهی سازند که شما از آن کس کراهتی نشود اینجاست که گفته اند
شیخ باید که خود را در نظر مرید محبوب نماید زیرا که منشأ آن محبت که سبب ظهور این نسبت شده است وی بود پس هرگاه که از وی
کراهتی شود که ضد محبت است محبت زایل شود و چون محبت زایل شود نسبت نماند و می فرمودند که کسیکه به صحبت این طایفه می آید باید
که خود را به نهایت مفلس نماید تا ایشان را بر او رحم آید و می فرمودند که از پیری شنیدم که بیرون دروازه ملک کلاه پوستین ... دست یک دو
تن ... شنیدم که از آن وقتی که به این طایفه ... آمده ام نسبت به وی رعایت ادب چنان کرده ام که هیچ ... بازاری قدم ... قدم
پیش ... محبت ... و می فرمودند که کسی اگر ... که ... خطا ... سخنان این طایفه می گوید ...
... می فرمودند ... کسان را به واسطه التفات این طایفه ذوقی حاصل شده بود و باندک ترک ادبی
آن ذوق نماند ... بود وی وارد آمده بود ... ✤ ... و حضرت

و حضرت ایشان هرگاه که اشاره برابطه میکردند میفرمودند که جای کن در اندرون نهانخویش [illegible] دور کن
ادراک غیر اندیش را یعنی یکدگی خود را متوجه آن کن که خود در دل مردم که عبارت از مشایخ طریقت است جا
سازی چنانچه طریقهٔ خواجگان است که در هر نفس پاسبانیها باید کرد تا چیزی واقع نشود که موجب کراهت [illegible]
گردد تا بجایی رسد که همه مراد او مراد پیر باشد و مراد پیر مراد او و بسبب این پاسبانی بسعادتی مشرف شود
که فوق آن متصور نیست و آن فنا فی الله است و فرمودند که توجه مرید باید که میان دو ابروی شیخ باشد و
در مجموع اوقات و احوال مطلع و حاضر خود داند تا بهیبت و عظمت پیر در وی تصرف کند [illegible]
از باطن مرید رخت بندد و از رعایت این معنی بجایی رسد که حجاب از میان مرید منقطع شود و مجموع [illegible]
مقاصد پیر بلکه احوال و مواجید او معاینه و مشاهده میگردد و این دولت است کنون تا که او [illegible]
که خلاصی از گرفتاری بخاطر پیر و مقتضای طبیعت یکی از [illegible] آنست که [illegible] باطن همت پیر
و پیر را قبله توجه خود سازد زیرا که طالب خود از توجه جانب [illegible] پیر واسطه و وسیله این توجه و حصول بجانب
حق سبحانه گردانیده است یعنی حصول نتیجه اقرب [illegible] مقصود طالب است [illegible] شود
همیشه مستمد از همت پیر باشد انتهی و ابو الحسین سالها [illegible] مرید او گفتم که به بودن نیز [illegible]
خود بود زیرا که صحبت با غیر از برای خدا بود و صحبت با خود از برای [illegible] بود فقط [illegible] قول [illegible] آنست
که مرید را باختیار خود هیچ کار کردن نباید نه ریاضت و عبادت بلکه هرچه کند بفرموده پیر کند زیرا که آنچه [illegible]
میکند نفس بران خیل است و آسان می باشد و هرچه بگفته استاد میکند نفس بران ثقیل است [illegible]
چنانچه حضرت شاه محمد قلندر لاهوری در مکتوبی نوشته اند ای برادر مرید را می باید که هرچه کند بفرمان پیر [illegible]
طاعت بود چون تطوعات و اوراد زیرا که او هنوز بتلبیسات نفس واقف نشده است و میان باعث رحمانی
و شیطانی فرق نتواند کرد پس هرچه باجازت و اشارت پیران و بزرگان کند عبادت و طاعت است
و گرنه ضلالت و خسارت است نقلست که مردی بخدمت ابراهیم ادهم آمده مرید شد و چندانکه عبادت
افزود که ابراهیم شرمنده شد و در دل اندیشید که باعث چیست بعد از فکر حقیقت آن کشف شد پس [illegible]
طعام خود بگذار و طعام ما بخور چون وی چنین کرد در عبادت و طلاوت قصور شد و اندک اندک [illegible]

حتی که نماز فرض با هم خواندن مشکل شد پس عبادت سابقه اش از ثمرهٔ لقمهٔ حرام بود و بعد از این از لقمهٔ حلال که همراه پیر
میخورد آن پیر بر کار دین استقامت یافت و بمقام مردان رسید پس هر آفت [illegible] آن
میفرماید انتهی و در رشحات مذکور است که علاء الدوله سمنانی فرموده درویشان را باید بکار خود مشغول اند میباید که بطال را
در میان ایشان راه نباشد که یک بیکار صد مرد رکار را از کار باز دارد انتهی و مولانا جلال الدین رومی میفرماید
که علامت مرید قبول یافته آنست که اصلا با مردم بیگانه صحبت نکند و اگر اتفاق شود چنان نشیند که منافق در
مسجد و کودک در مکتب و اسیر در زندان ابو عبدالله سنجری گوید سودمندترین چیزی مرید را صحبت صالحان است
و اقتدا با ایشان در افعال و اخلاق و زیارت کردن قبرهای دوستان خدا و قیام بخدمت یاران و فقیران انتهی
ابو عبدالله حفیف گفت هیچ چیز مریدان را زیان تر از مسامحت نفس و رخصت جستن در تاویلات نیست انتهی و
مجدد الف ثانی میفرماید که مشایخ را بمال و تن و جان خدمت کن و بر افعال ایشان انکار مکن که منکر ایشان هرگز رستگار
نباشد انتهی محمد بن فضیل گوید علامت شقاوت است که صحبت صالحان روزی نشود و از حرمت داشت ایشان
محروم ماند و علم دارد و از عمل محروم بود و عمل دارد و از اخلاص محروم بود و خواجه ابن عطا گوید هر کرا از ادب
محروم گردانیدند از همه چیز محروم گردانیدند فقرا و گویند حکیم ترمذی چندان ادب داشت که پیش عیال خود هم
پای باک نکرد و عبدالله مبارک گوید با ادب محتاج تریم از بسیاری عمل و ابو حفص حداد گوید که حسن ادب ظاهر
عنوان ادب باطن است کما فی الحدیث لو خشع قلبه لخشع جوارحه نقلست که وی گنج معرفت
چون ببغداد رسید جنید استقبال کرد ابو حفص پیر بود مریدان سر بر روی بپای استاده بودند و ادب نیکو نگه میداشتند
جنید گفت که اصحاب خود را ادب ملوک آموخته گفت نگاه داشتن ادب ظاهر دوستان حق را عنوان ادب باطن
هست حق را انتهی و هم نقلست که جنید مریدی را در خدمت شیخ ابو حفص دید او را نهایت مودب دید پرسید که
این جوان را چند وقت است گفته اند ده سال گفت او را بتمام و شایستگی ادب یعنی جوانی دارد و گفت [illegible]
[illegible] بیست هزار دینار [illegible] در راه او باخته است و بیست هزار دیگر وام کرده باشد که هر دم [illegible]
و یارای آن ندارد که از من تا فی سوال کند انتهی و ابو بکر وراق گوید اگر بخدمت سلطان مشغول بودی خدمت
مشایخ نمودی [illegible] و اگر خدمت مشایخ کرده بودی خدمت خدا را [illegible] که در خبر است و ابوعلی [illegible] گفت [illegible]

سی سال خلاجای جنید از دست خود پاک کرده ایم و بدان فخر میکرد و فقط ابو عبدالله مصری گوید هر که از خدمت
یاران و برادران دریغ دارد او را اذلی دهند که هرگز از آن رهائی نیابد و شیخ فضل الله نبیره سید محمد باکن کالپی در کتاب خود
جوامع الهدایات نوشته اند که آداب مریدان در شرح ان نوزده اند اول زهد است باید که دنیا را بصورت
قبیح و فنا مشاهده نماید و دل را بکلی از وی اعراض نماید و آخرت را بصورت حسن بقا مطالعه نماید دوم تجرید است
که قطع تعلقات حسبی و نسبی نماید تا خاطر ایشان بدانها نگردد سوم تقوی است که لقمه و لباس احتیاط کند
چهارم صبر است باید که در تحت تصرفات او امر و نواهی شرع باشارت شیخ صابر باشد و چون شیخ آن را از محبت
و بلا داند که نتیجه قضا و قدر الهی است پنجم مجاهده است که پیوسته توسن نفس را بلگام مجاهده بشکند که آفت بزرگ راه
نفس است که صاحب خود را بسوی خود خواند ششم شجاعت است که مردانه و دلیر باشند تا با نفس و شیطان
مقاومت توانند کرد و مقاومت با نفس آنست که صفات او را چون حرص شهوت و حقد و شره پرورش
ندهند و همیشه زیر دست دارند اگر یکی از این صفات سر بر زند بسنگ بی‌صبری و شتاق رسانند هفتم بذل است
باید که بذل و ایثار نمایند که هیچ خلق آن نورانیت ندارد که سخا و ایثار و هیچ خلق آن کدورت و ظلمت ندارد که بخل است
و بذل را مقامات است که در بعض مقامات دنیا را بذل کند و بعض جاه و دین و دنیا هر دو را اگر داده بود ایثار نماید
هشتم فتوت است باید که جوانمرد باشند و از هیچکس طمع ندارند که او از قوم مردی است نهم صدق است
باید که بنای کار و معامله خویش بر صدق نهند قول حضرت شیخ نظام الدین است که مرد راه کار باید که صدق
[illegible] باید با هر کار که او باشد در آن کار بحق رساند دهم علم است باید که بقدر علم حاصل نماید که فرض عین
که بر آنها واجب باشد از نماز و روزه و دیگر ارکان بقدر حاجت بیرون توانند آمد و اگر بعد از آن [illegible] فنون
فرقه [illegible] یازدهم تسلیم است باید که بظاهر و باطن تسلیم تصرفات شیخ بوند و تصرفات خود از خود
[illegible] تصرفات او امر و نواهی و تادیب شیخ زندگانی کنند بظاهر چون مرده در تحت تصرف غسال تا [illegible]
پیوسته التجا با باطن شیخ نمایند و ترک اعتراض کنند و هرگاه که بر وی چیزی از احوال شیخ مشکل آید و حکمت آن
[illegible] مکشوف نگردد قصه موسی و خضر یاد کنند دوازدهم تفویض است باید که چون قدم در راه طلب نهند
بکلی از سر وجود خود برخیزند و هرچه بر آنها آید از حضرت عزت راضی باشند بهیچ نوع ناخوشی از وی از حضرت [illegible]

سیزدهم اعتقاد است بر تفرد شیخ بتربیت و ارشاد و ثبات عزیمت است بر ملازمت چهاردهم
سلب اختیار است که بهیچ امر دینی و دنیوی کلی و جزوی مراجعت جز باجازت شیخ و اختیار او ننماید
پانزدهم رجوع نمودن است بعلم شیخ در کشف وقایع شانزدهم اصغا سمع است بکلام
شیخ که پیوسته منتظر و مترصد بود که بر زبان وی چه میرود تا از فواید و عواید کلام وی محروم و بی نصیب نماند هفدهم
خفض صوت است و مراعات خطرات شیخ و محافظت مرتبه خود در سوال هیجدهم کتمان اسرار شیخ است
نوزدهم اظهار اسرار خود است پیش شیخ انتهی و بعضی بزرگان نوشته اند ادب مرید با شیخ بر دو نوع است
صوری و معنوی اما ادب صوری نگاهداشت شرایط خدمت است و رعایت قواعد حرمت لیکن نه بمرتبه که
بافراط انجامد چون اکرام یهود و نصاری عزیر و عیسی علیه السلام را و نه بمثابه که به تفریط آراید چون تضییع حقوق
و حیف خدمت ایشان رعایت ادب با ایشان نشان ادب است با خدا و لیکن گستاخی عاشق ترک ادب نیست
کما قیل العشق کله ادب اما آداب معنوی منحصر به هشت نوع است اول خلوص نیت
و پاکی عقیدت است با پیر و خالی بودن از خیالات فاسده که ایشان طبیبان الهی اند امراض دل و دین ازیشان
هرچه آثار و علامات دریابند و خواطر را ببینند انهم جواسیس القلوب فجالسوهم بالصدق دوم استماع
کلام پیر است بطوع و رغبت بگوش هوش بیقین بدل نه بگوش آب و گل و اگر مستمع نه چنین بود سخن را
بدو نسبت شیخ فائده نبود سیوم کتمان اسرار پیر است و با نامحرم لب نگشادن چهارم صبر کردن بر آنچه
ترا [illegible] تسلیم مراد شد [illegible] نکردن منع مرا [illegible] تعجیل بودی فساد پنجم عدم انکار اصلست بر اقوال
و احوال و افعال پیر لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون باید که هرچه فرماید انکار نکند بلکه حق داند اگرچه
از شیخ کامل که ارادت او در ارادت حق فانی شده هیچ صادر نشود که نه مراد حق باشد و خالی از مصلحتی پس هرچه
[illegible] آنجا [illegible] ششم دیده عیب بین و زبان طعن فرو
بستن است [illegible] اگرچه بظاهر زشت نماید بمعنی نیک باشد و هر که پیر را عیب کند
[illegible] باید [illegible] تقلید [illegible] نکند و ترک ریاضات و مجاهدات که [illegible]
زبان [illegible] هفتم امتحان نکردن مرید است پیر را چه امتحان تصرف است و ناقص را در کامل تصرف نباشد

پس چون طالب صادق را با پیر کامل ارادت پیدا شود باید که بملازمت شیخ رسد و رعایت آداب شیخ و شرائط
خدمت بجا آرد اما شیخی که صاحب حال است و از خود رسته و بحق پیوسته باشد نه پیر صوری که پیر جاه و مال است
انتهی و در مجمع السلوک است که تا این دو صفت در مرید نباشد تصرف ولایت شیخ در وی بکمال نرسد اول
باید که مرید در گستاخی چو فرزند باشد با پدر دوم در آداب چو بنده باشد بخدمت سلطان چه اتفاق مشایخ
طریقت است که مَنْ دَخَلَ بِالْأَدَبِ وَصَلَ انتهی و مجدد قدس سره در رساله مبدا و معاد نوشته اند که
اعتقاد مرید بافضیلت پیر و اکملیت او از ثمرات محبت است و نتایج مناسبت که سبب افاده و استفاده است
اما باید دانست که پیر را بر جماعتی که فضل آنها در شرع مقرر شده است فضل نه هرگز که موجب افراط است در محبت آن
مذموم است شیعه از افراط محبت اهلبیت خرابی آمده و نصاری را از افراط محبت عیسی که ابن الله خواندند [illegible]
خسارت ابدی بماند لیکن اگر با سوای آنها داده مجوز است بلکه در طریقت واجب و این فضل دادن نه باختیار
مرید است بلکه اگر مرید مستعد است بی اختیار در وی این اعتقاد پیدا میگردد و بوسیله آن کمالات پیر را اکتساب
مینماید و اگر این فضل دادن او باختیار باشد بتکلف پیدا کند مجوز نباشد و نتیجه نبخشد انتهی و نیز بجای دیگر میفرمایند
که ضبط و افراط طریقه صوفیه بلکه از ملت اسلام مبنی است که فطرت تقلید و جبلت متابعت در وی بیشتر است
ابوبکر رضی الله عنه چون فطرت متابعت بیشتر داشت بی توقف بسعادت تصدیق نبوت سارعت فرمود
و رئیس صدیقان گشت و ابوجهل چون استعداد تقلید کم داشت بآن سعادت مستسعد نگشت و پیشوای
ملعونان شد مرید هرگاهی که [illegible] در یابد از تقلید پیر خود بیرون نیاید [illegible] کمال [illegible]
هو چنانچه از [illegible] شنیده ام که میگفت [illegible] از مشایخ منقول است و اتفاقاً آن
مشایخ و بعضی از ادعیه خطا کرده اند [illegible] خوانده اند [illegible] ایشان آن ادعیه را [illegible]
مشایخ [illegible] اند تاثیر [illegible] و اگر درست کرده بخوانند از تاثیر خالی میماند ثَبَّتَنَا اللهُ سُبْحَانَهُ
عَلَى تَقْلِيدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ انتهی باختصار العبارت [illegible]
مبادا [illegible] آن فعل خلاف [illegible]
احرار قدس سره با صحاب [illegible] متوجه شده [illegible] طریق [illegible]

از مراد خود گذشتن و بمراد دیگری ایستادن کاری بزرگ است [illegible] نباید آیین که هم حالا برود و خود کبابی کند [illegible]
فی الحال هم کفش برسر کشید اینکار [illegible] شما کجا [illegible] طریق مجالس [illegible] که در مهمانخانه خواجه بهاء الدین [illegible] کسی [illegible]
از موالی که در خدمت ایشان می بودند با هم بحث [illegible] قیل و قال ایشان [illegible] و در آن گشت حضرت خواجگان گفتگو را
شنیده آخر آن [illegible] عزیز پیش آنحضرت نشسته فرمودند که [illegible] می خواهید شما را از ایمان می باید گذشت ایشان بغایت
مضطرب شدند [illegible] واضطراب می بودند تا آخر سخن بر ایشان ظاهر شد و هم از آداب مرید است که هرچه از پیر خود بشنود آنرا
یاد دارد بلکه آنرا بنویسد چنانچه حضرت نظام الدین اولیا از پیر خود نقل میکنند که گفت زهی سعادت آنمرید که هرچه از پیر بشنود
از هوش و گوش بدان متعلق شود و در آثار اولیا آمده که چون مرید صادق هرچه از پیر بشنود از گوش و
هوش بشنود و آنرا بنویسد بعدد هر حرفی که نقل کند ثواب [illegible] طاعت هزار ساله در نامه اعمال وی ثبت نمایند و
بعد مردن جای او علیین باشد [illegible] گفت اول برکت از و آمدن در تصوف آنست که راست گو
دانسته صادقا نرا از اختیار خویش و پیران خویش [illegible] کاتب مجدد قدس سره است که شیخ باید رسول خدا
و متابعت و حفظ امر اتباع [illegible] متابعت خدا و رسول وی است قُل إِن كُنتُم تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي
يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و [illegible] است و سلوک طریق بدون متابعت و کمال [illegible]
دل خود از جمیع جهات [illegible] بسوی پیر خود سازد با وجود پیری اذن و نوافل و اذکار [illegible]
بغیر او التفات نماید و بالکلیه متوجه باو نشیند [illegible] مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر نماز فرض و سنت
و جز او او انکه [illegible] سلطان ایستاده بود اتفاقا وزیر بجانب جامه خود التفات
کرد که بند آنرا بدست خود [illegible] سلطان بروی افتاد و بزبان عتاب فرمود که این [illegible]
نمیتوانم ساخت [illegible] بجانب جامه التفات نمائی باید اندیشید که هرگاه وسائل دنیا
و نیز آداب و [illegible] الی الله را بروجه اکمل رعایت آداب [illegible] خواهد بود و غرض [illegible]
در جائی نه ایستد که سایه [illegible] و بر سایه او پا نه نهد و در متوضای او طهارت نکند و بظروف خاص
او استعمال نکند [illegible] طعام تناول نکند و با کسی سخن نماید بلکه متوجه او [illegible] گردد و در غیبت پیر
در جائیکه او است پا دراز نکند [illegible] بآنجانب نیندازد و هرچه از پیر صادر شود آنرا صواب انگارد اگرچه بظاهر

صواب نماید او هر چه میکند از الهام میکند و باذن حق بر این تقدیر اعتراض را گنجایش نباشد اگرچه در بعضی صور الهام مسرّ
خطا راه یابد چه خطای الهامی در رنگ خطای اجتهادی است و اعتراض بر آن مجوز نه و نیز چون مرید بمحبتی با پیر پیوسته اند
در نظر محب هر چه از محبوب بشود محبوب است نه جای اعتراض در امور کلی و جزوی اقتدا به پیر کنند چه در خوردن و نوشیدن
چه در خفتن و طاعت کردن نماز را بطرز و ادا باید کرد و فقه را از علم او اخذ باید کرد و هیچ اعتراض بر حرکات و سکنات او نکند
که نتیجه آن بجز حرمان نیست و طلب خوارق و کرامات از وی نکند اگرچه آن طلب بطریق خواطر و وساوس بود چه هیچ شنیده
که مؤمنی از پیغمبری معجزه طلبیده اگر شبه پیدا شود در خاطر آن را بی توقف عرض نماید اگر حل نشود تقصیر خود نهد هیچ نقصانی
بجانب پیر عاید نگرداند و واقعه که ورد از پیر پنهان ندارد و تعبیر واقع از وی طلب نماید و تعبیری که بر طالب منکشف شده
نیز عرض نماید و صواب و خطا از وی جوید بر کشوف خود اعتماد نکند که حق با باطل ممتزج است و بی ضرورت و بی اذن از وی جدا نشود
که غیر او را بر وی گزیدن منافی ارادت است و آواز خود بر آواز پیر بلند نکند که سوء ادب است و هر فیض و فتوحی که رسد آن را
بواسطه پیر داند اگر در واقعه بیند که فیض از مشایخ دیگر رسیده است آن را نیز از پیر خود داند و بداند که چون پیر جامع کمالات
و فیوض است فیض خاص از پیر مناسب استعداد مرید بلا کمال آن شیخ که بصورت خاصه او ظاهر شده است بمرید رسیده
و لطیفه از لطایف پیر که مناسبت با آن فیض دارد و بصورت آن شیخ ظاهر شده بواسطه ابتلای مرید آن لطیفه را شیخ دیگر
خیال کرده و فیض از وی دانسته این غلط عظیم است بالجمله کلید در پیشباب ادب است و در رعایت بعضی از آداب خود را
منحصر دانند اینکه رعایت ادب نکند و مقصر هم نداند عیاذاً بالله انتهی و در فواید السالکین است که روزی در مجلس
حضرت قطب الدین بختیار کاکی سخن افتاد که اگر مریدی در نماز نفل بود و پیر او را آواز دهد و نماز ترک کند برای جواب
پیر چگونه باشد خواجه فرمود که فاضل تر آن بود که ترک نفل کند و بجواب پیر مشغول شود که درین ثواب بسیار است
و فاضل تر از نوافل است بعد ازین فرمود که وقتی من هم در نماز نفل بودم و پیر من مرا آواز داد و بر فور ترک نماز کردم
و برفتم پرسید چه میکردی گفتم در نماز نفل بودم فرمود احسنت خوب و نیکو کردی که فاضل تر است از نماز نفل مستعد بودن
در کار پیر انتهی و در همین کتاب است که وقت رخصت ام حضرت خواجه وصیت کرد و فرمود که مرید را باید که بر سنت
پیر خود در رود و ذره از آن تجاوز نکند تا فردا شرمنده از روی ایشان نگردد انتهی و مرید را باید که از خدمت و جفای
پیران تنگ نشود و حاشا و دل خفگی ایشان کند عبدالله خفیف گوید که ابو طالب حداد کی که از مشایخ وقت بود

علت شکم داشت و من وی را خدمت میکردم یکبار آواز داده بود نشنیدم دیگر بار آواز داد حاضر شدم گفت ای فرزند وقتیکه
خدمت مخلوق میکنی چون نیک نتوانی کرد خدمت خالق را چگونه بجا خواهی آورد و هم وی گوید وقتی غایب بودم آواز داد
که شیر آری من نشنیدم دیگر بار آواز داد و گفت که شیر آری بیین احسنک الله من شتافتم و طشت پیش وی بردم فقط
علی دیلم از عبد الله پرسید که تو آن لعنک الله را از وی چون شنیدی گفت چون یرحمک الله فقط شیخ الاسلام
گفت فلاح نباشد مریدی را که ذل استاد و پیر کشیده باشد و قفای او نخورده لعنک الله او نشنیده و یرحمک الله
برنداشته بود و بدبرو و ناکامی زنده نگشته باشد و وی خود رسته باشد لا یفلح استاد و پیر را باید مریدی بدین چنان شنیدا
و لا یفلح نباشد که بی استاد و پیر کذا فی النفحات و در شرح تعرف است که سهل تستری شاگرد ذو النون مصری بود
چون بستر باز آمد هرگز پشت بدیوار ننهادی و پای دراز نکردی و هیچ سوال و جواب نکردی روزی ناگاه پای
دراز کرد و پشت بدیوار باز نهاد و گفت سلونی عما بدا لکم او را پرسیدند تا بدین غایت این حرکات نکردی اکنون
چه افتاد گفت تا بدین ساعت استاد من ذو النون مصری در حیات بود تا استاد زنده باشد شاگرد را پشت
بدیوار نهادن و گرد نشستن نرسد و مسئله را جواب دادن نرسد این ساعت وی وفات یافت انتهی و مرید را باید
تا وقتیکه پیر وی زنده باشد بر مسند ارشاد از خود مبادرت نکند چنانچه نقل است که خواجه علی بن حسن کرمانی دعوی
مریدی شیخ عمو کردی تا شیخ عمو از دنیا نرفته بود وی پشت باز نگذاشت یعنی در مسند ارشاد ننشست کذا فی النفحات
و مرید را باید که تا حین حیات پیر خود بشیخی دیگر رجوع نکند که فلاح نیابد چنانچه مولانا سعد الدین کاشغری گوید که
من بصحبت مولانا نظام الدین خاموش می بودم و فایده بسیار داشتم در آن ایام واقعه دیده بودم خاطر از آن
تشویشی داشت بعد چندی که قصد سفر شد از مولانا اجازت خواستم فرمودند اگر بهری آن واقعه را که پیشتر دیده بودی
از شیخ زین الدین خوافی باید گفت چون از وی ملاقات شد آن واقعه نقل کردم گفت با ما بیعت کن گفتم عزیزی بدست ایشان نقد ارادت
گرفته ام هنوز در قید حیات هست شما این بیعت را اگر امری جایز باشد چه مضایقه گفتند استخاره کن گفتم مرا بر استخاره
خود اعتماد نیست شما خود کنید قبول کرد چون بشب استخاره کردم دیدم که خلفای خواجگان بر بالای پیری که آن شیخ
اینجا آن وقت بود در آمدند و درختها را می کنند و دیوارها را می شکنند و نشان قهر و غضب بر ایشان ظاهر بوده است
دانستم که آن اشارت است بمنع از آنکه بطریقی دیگر در آیم چون صبح شد بمجلس شیخ رفتم خود تجدید گفتند که طریق یکی است

و هم یکی با دیگر و همان طریق مشغول باش انتهی لذا فی النفحات و در رشحات است که حضرت شیخ نیز موجب وعده اتفاق
کرده بودند دیدند که درختی است بغایت بلند و بزرگ و شاخهای بسیار دارد ایشان قصد کردند که یک شاخ بزرگ از آن
درخت بشکنند و جدا سازند هر چند سعی کردند و زور نمودند میسر نشد انتهی و مرید را باید که از سخن پیر که خلاف مزاج وی افتد
آزرده نشود که آزردن دل از پیر خود موجب دوری و مطرودی خواهد شد چنانچه در احوال سیف الدین خوارزمی
در رشحات مسطور است که حضرت خواجه بزرگ او را دعوت طعام کرده بود بعد طعام خوردن خواجه را معمول بود که شیرینی
بیاورند آنروز بر سفره ایشان شیرینی نبود خواجه بسبیل طیبت فرمود که طعام شما بی دم است بروی این سخن گران
گذشت و حضرت خواجه را نیز از وی کراهیت خاطرش معلوم شد لیکن بسبب این کراهیت آخر از خدمت خواجه بزرگ
مهجور شد و بر زبانش گذشت که بی شیخی او [illegible] عجب چیزیست قصه آن دراز است انتهی و مرید را باید که پیر هر کاری که
حکم فرماید زود انصرام آن کند و بی استعداد و اهمال آن و انداز روا الامروز خواهد شد چنانچه در حال خواجه شمس الدین
فرکتی در رشحات مذکور است که وی هم از یاران قدیمی بوده است روزی بخانه خواجه بزرگ مهمانان عزیز رسیده
بودند آب و ان احتیاج بود آنرا وی فرمودند که زود در خواب رود و بجوی بنداز و در آن امر قصور کرد و کسالت ورزید
بعد مدتی پیش خواجه آمده عذر نمود که بدین سبب نرفته بودم خواجه که از اهمال وی ناخوش شده بود فرمودند
که شمس الدین اگر گلوی خود می بریدی و خون خود درین جوی روان میکردی بهتر از آن بود این عذر که آوردی بعد چند
وی را عارضه دماغی عارض شد که از پیش خواجه بیرون رفت و تا زندگی مهجور ماند قصه آن مفصل در آنجا مرقوم است
انتهی و مرید را باید که تا مقدور از صحبت شیخ جدا نشود اگرچه برای حج باشد که مآل آن مهجوری و مردودیست چنانچه در حال
سعدی که از مقبولان خواجه بزرگ بود مذکور است که وی از خواجه اجازت رفتن حج طلبیده بود و رفتن او
پسند خواجه و اصحاب دیگر نیفتاده بود از شامت این حج مردود شد و نوبت بآن رسید که از خواجه منحرف شده مرید
شیخ صلاح که منکر و مدعی خواجه بود شد انتهی حضرت خواجه عبید الله احرار بعد نقل این حکایات میفرمودند که حفظ
خواطر اولیا و امتثال اوامر و انقیاد اشارات ایشان بهمه طالبان و صادقان واجب است و تقید باداب ایشان
در جمیع مرادات و مقاصد ایشان لازم و قال [illegible] بخاری یکی از ملازمان خواجه بزرگ بود میفرمود
صحبت خواجه و اصحاب ایشان را باید که سه ادب نگاه دارد اول آنکه هر چند عمل مقبول نزد ایشان [illegible]

باید که سستی نه برد ارد و بنا را بر نیت تر شود و از خود زیادتی کوشش در خدمت مطالبت نماید دوم آنکه هر چند
عملی از وی صادر شود که محل رد ایشان باشد باید که نا امید نگردد و دل را بنیک رقیقه تصرف خود نگاه دارد تا متردد
نشود و هیچ طرف دیگر نرود سوم آنکه هر امری یا عملی که فرمایند باید که بزودی و گرمی بدان قیام نماید تا دریابنده
مقصود گردد و نیز در مجمع السلوک است که واجب است بر مرید که اعتقاد کند بر شیخ خود که نیست هیچ یکی از
مشایخ و برابر رساننده بخدا بجز پیر وی اگرچه دیگر هم باشند امّا در دل مرید این خطره نباید و اگر این خطره در دلش گذرد
شیطان در دلش تصرف کرده بلغزاند وی را از خلوت و بسا باشد که برسد این تصرف شیطان بسوی آنکه تمثل
کند شیطان بصورت پیر وی و بنماید وی را چیزها تا بیک فاسد گرداند بدان چیزها اعتقاد وی را و شامت آن از راه وی بیراه
کند چنانچه سالکان گفته اند که مرید را ترک اعتراض چنانکه بر خدا باید هم ترک اعتراض باید بر پیر و این آنست که از قول
و فعل و حال و صفت شیخ هر چه بیند هیچ اعتراض برآن نکند و تسلیم تصرفات ظاهر و باطن او شود و در معاملات و احوال
شیخ بنظر ارادت نگرد نه بنظر عقل و تیقن کند که شرط بزرگترین تسلیم است چنانچه در صورت بیضه و مرغ اگر بیضه قدری
از تصرف مرغ و تسلیم و بیرون آید و هم در آن منقطع شود و ان خاصیت مرغیکه در بیضه تعبیه بود باطل گردد نه بیضه
باشند نه مرغ و هر بیضه که در ترتیب تصرف مرغی فاسد شد هر چند دیگر مرغان جهان جمع شوند آن بیضه را باز
با صلاح نتوانند آورد و از اینجاست که اگر مرید یا مردود ولایت شیخی شود هیچ کس از مشایخ او را بجائی نتواند رسانید
و مردود ولایت جمله مشایخ گردد و مگر مریدی که از خدمت شیخ بعذری یا زمانی انکه خود ولایت بدو رسد و متعذر
بود او را بخدمت شیخ رسیدن و از وی استفاده کردن یا بواسطه وفات شیخ یا بسفری دور که نتواند مرید آنجا
رسیدن چون بسبب این عذر با بخدمت شیخی دیگر پیوندد و معذور بود و تصرف همت آن شیخ ممکن است که او را بمقام
مرغی رساند و اما چون محکم شود ارادت مرید در حق شیخ خود محال است که شیطان تمثل کند بصورت شیخ زیراکه قول
پیغمبر است اَلشَّیخُ فی قَومِه کَالنَّبیِّ فی اُمَّتِه وَ عُلَمَاءُ اُمَّتِی کَاَنبیاءِ بَنی اِسرائیل در قول و فعل پس چنانچه
شیطان را بصورت پیغمبر تمثل کردن ممکن نیست بموجب حدیث همچنین ممکن نیست تمثل کردن وی بصورت
شیخی که متابع نبی باشد پس مرید که استحکام ارادت کرد با شیخی که متابع نبی باشد آن مرید محفوظ باشد از آفت و شر
شیطان و بر مرید لازم است که یقین کند باینکه روحانیت شیخ غیر متقید است بکل خلص بلکه هر جا که مرید باشد

آنجا موجود بود که روحانیت شیخ گرچه مرید یکه بمقام روح هنوز نرسیده و شیخ وی بمقام روح رسیده باشد و عروج از مقام
روح کرده بود لاجرم روحانیت او بمکانی معین باشد اما از مرید جدا نبود که اهل عروج از مقامات روح را چون انتقال
روح و عالم تشاکل روح دست داده باشد و ساعت واحد بمجلسهای مختلف حاضر شوند غرض چون یاد کند مرید
بدل صورت شیخ را نزدیک شود آن شیخ بسوی او و متعلق شود دل شیخ با آن مرید با آن شیخ تا فایده گیرد مریدان شیخ و هر چه خواهد
از وی بگوید و هر چه خواهد از وی بشنود و بیاید و اگر محتاج شود مرید بسوی شیخ تا بگشاید واقعهٔ وی پس حاضر گرداند
شیخ را بدل خویش و بپرسد از وی آن واقعات غیبی که دیده است و این پرسیدن مرید از شیخ واقعات بزبان ظاهری نبود
بلکه از زبان دل آنگاه الهام کند روحانیت شیخ یعنی واقعه را که مرید از وی پرسیده است و آن معنی میسر نشود وی را مگر
بواسطه ربط دل با شیخ یعنی اگر مرید را ربط دل با شیخ بکمال بود الهام روح شیخ شود و هر که ربط قلب گیرد با شیخ البته شود
گو دید هیچ الهامی در دلش ترویده هر که را ربط قلب با شیخ بسیار نیست و مدد پیر وی بیشمار نیاید از بسیاری ربط مرید
با پیر حق تعالی که مقلب القلوب است دل شیخ در روحانیت وی را مایل بسوی او میدارد و میشود هست هر که با کسی
بود او با وی بود و هر که بخیال کسی بود وی بخیال وی باشد القلوب مع القلوب یتشاهن بمعنی وارد و آن صحیح
هست که چون ربط قلب مرید با شیخ بکمال شد باشد بگشاید آن مرید را زبان دل و گشاده گردد او را راه دل بسوی
حق سبحانه تعالی بگردانند آن ربط قلب یعنی الهم بصواب هر چه گوید و انچه گمان برد حق بود و خلاف نشود که حق تعالی
دل و زبان آن مرید را او دان حکمت گردانیده است و آن مرید چنان شود که پیر با دل وی حکایت کند و در مقام
ملکوت رسد و بالا آنکه هر ار شود و آن مرید چنان شود با خداوند تعالی حکایت کند و صاحب اسرار گردد انتهی باختصار البیانه
والمضمون و مجتبین کتاب است به بیان اوصاف شیخ که اگر بنا بد مرید شیخی را بصفتی که گفته ام و قبول کند آن شیخ وی را بارادت
یا بصحبت یا بخلافت پس لازم است مرید را که حرمت و تعظیم وی نگاه دارد ظاهرا و باطنا ظاهر آنست که ترک جدال و بحث
کند از وی در مسائل ظنی و یقینی زیرا که نظر شیخ اتم است و علم وی اکثر است از وی و درین محل قصه خضر و موسی یاد کنند
که موسی مقام مریدی داشت و خضر پیری چون افعال وی را بخطا نگریست هٰذَا فِرَاقُ بَیْنِیْ وَبَیْنِکَ پس هر چه علم مرید
بدان نرسد از تصرفات شیخ در احوال و اقوال و افعال حمل بر قلت فهم خود کند تا از درجه قبول ارادت بیرون نیاید چنانچه کسی از مریدان
جنید از وی سوال کرد و بجواب آن معترض شده فرمود اِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا لِیْ فَاعْتَزِلُوْنِ از انجاست که مشایخ گفته اند

مَنْ قَالَ لِأُسْتَاذِهِ لِمَ لَا تُفْلِحُ و در همه کار دنیا و دین بموجب حکم پیر کرده باشد و هرگز در هیچ عبادات از صوم
و افطار و اکثار نوافل و اقتصار بر فرایض و ذکر و تلاوت و مراقبه بی اجازت شیخ و تلقین او شروع نکند که نقل است
که رسول صلعم در وثاق ابی بکر رفت شنید که وی در نماز قرآن آهسته میخواند بعد از وثاق عمر رفت و شنید که
وی در نماز تهجد بلند میخواند صبح از هر دو سبب آن پرسید اول گفت يُسْمِعُ مَنْ أُنَاجِيكَ دیگری گفت أَطْرُدُ
الشَّيْطَانَ وَأُوقِظُ الْوَسْنَانَ فرمود از هر دو نه آنچنان نه اینچنین بلکه میانه نگاه دارید و فرمود وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ
وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و این اشارت است بدان که با وجود مقتدا از رای خود متعبد بودن روا نیست اگرچه رای صحیح است
و نزدیک شیخ و غیر شیخ حرکاتی که خارج اند از طریق عارفان که گفته اند مرید در حالت سماع باید که از حرکات ازعتاب
نگاه دارد تا وقتیکه قوت تماسک باقی بود و بحضور شیخ حرکت نکند و خود را از خنده نگاه دارد و باید که حرکات که شیخ
او را کاره بود بران اقدام ننماید بسبب اعتماد بر حسن اخلاق و کمال مدارات و عفو شیخ آن را حقیر نشمارد که ضمایر مشایخ بکدر است
و رضا در نفوس مریدان اثری تمام دارد و سخن مزاح و انبساط نکند با شیخ در قول و فعل مگر آنکه اذن دهد همان قدر در قول
انبساط کنند نه زیاده که بواسطه کثرت انبساط حجاب احتشام و جلباب تعظیم بر خیزد و طریق فیض مسدود گردد و باید که خطاب
کردن با شیخ طریقه تعظیم نگاه دارد و گوید یا سیدی یا مولائی که در اول حال صحابه نام رسول صلعم بی تعظیم گفتندی یا نبی یا محمد یا احمد
گفتی پس خطاب الهی بتادیب ایشان نازل شد وَلَا تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ الخ و بحضور شیخ آواز بلند نکند که بی ادبی است
چنانچه وقتی میان ابوبکر و عمر بحضرت رسول علیه السلام در قضیه نزاع افتاد آواز بلند کردند بهر تادیب ایشان این آیه
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ بعد از آن چنان شد که آواز ایشان از غایت
غض صوت دشوار فهم شدی پس این آیه نازل شد إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ الخ این همه تفصیل مرقوم بود
اختصار کرده شد و تعظیم باطنی آنست که انکار نکند مرید بر شیخ چیزی را و بر چیزی که مراعات میکند ظاهرا و باطنا قولا و فعلا
و حرکة و سکونا و اگر انکار کند اهل نفاق است پس چون مرید را باید که جدا شود از شیخ تا آنکه موافق شود و ظاهر و باطن
برابر گرداند بتوفیق حق سبحانه تعالی که لازمه توافق ظاهر با باطن آنست که اعتقاد کند بتصرف شیخ بتربیت و ارشاد
و تادیب و تهذیب مریدان چه اگر دیگری را مقابل او و یا کامل تر از وی بیند رابطه محبت و الفت ضعیف شود بدان واسطه
اقوال و احوال شیخ را زیاده تاثیری و سرایتی نباشد چه واسطه نفوذ اقوال و رابطه سرایت احوال شیخ در مرید محبت است

هرچند محبت کامل استعداد مرید صحبت تربیت شیخ را قابل باشد دیگر آنکه اثبات عزیمت ملازمت صحبت و خدمت با شیخ باید که
با خود مصمم و مقرر چنان دارد که غیاب خبر از ملازمت صحبت خدمت شیخ نتواند بود و پس باید که بر عتبهٔ او جان تسلیم کند تا بمقصود
رسد و علامتش آنکه مرید وقتی با شیخ بگرید. چه مشایخ را در تفحص احوال حسن اعتقاد مرید امتحانات مختلفه اند گویند ابو عثمان در صحبت
شاه کرمانی به نیشاپور رسید بقصد زیارت ابو حفص رحمه الله چون نور ولایت و مشاهده کرد خاصیت نظر سعادت بخش او بقوت
جذبات احوال و را جذب و مقید ارادت خود ساخت تا وقت مراجعت از شاه کرمانی اجازت توقف خواست ابو حفص
او را از پیش خود براند و گفت باید که مجلس ما نه نشینی ابو عثمان قبول اشارهٔ او کرده بقهقری در مقابله باز گشت تا از نظر غایب نشود
و با خود بعقد عزیمت مصمم کرد که بر در خانهٔ او چاهی بر کند و در آن چاه بنشیند و بیرون نیاید الا وقتیکه ابو حفص او را اجازت
دهد و بخودش خواند چون ابو حفص کمال صدق و ارادت از صورت حال و مشاهده کرد او را بخواند و تربیت و ترغیب نمود
و از جملهٔ خواص اصحاب گردانید و دختر خود را با وی عقد نکاح بست و او را بخلافت خود نصب کرد و چون سال بعد از وفاتش
بجای او بنشست و دیگر آنست که وقت ایشناسد هرگاه که خواهد با شیخ خود از مهمات دینی و دنیوی سخنی گوید باید که نخست این حال
شیخ معلوم کند تا فراغت کلام شنیدن می دارد یا نه و در طلب توفیق ادب کامل با شیخ از آنحضرت استمداد کند که تا در قرب
بجناب الوهیت مماثل آن صدقه بود که اصحاب رسول علیه السلام در مقدمهٔ مکالمه با وی بدان مامور گشتند چنانکه فرمود حق تعالی
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ صَدَقَةً ابن عباس گوید سبب نزول آیه
آن بود که مردمان در راز گفتن با پیغمبر الحاح کرده بودند و پرسیدن هر چیزی هجوم آورده تا آنچنانکه پیغمبر علیه السلام به تنگ آمده
و بخاطر مبارک ملال در آمد برای باز داشت هجوم و تقلیل مناجات خلق این آیه نزول پیوست و تقدیم صدقه بر مناجات واجب
گشت فقرا که تهیدست بودند و اغنیا که دست بسته داشتند از هجوم باز ماندند و کار مناجات اندیشه مند شد بعضی گویند
وجوب تقدیم صدقه مر راز گفتن پیغامبر علیه السلام ده شب بعضی گویند یک ساعت از روز بود ناگاه انتساخ آن وحی نمود کسی
پیش از مناجات صدقه بجا نیاورد علی رضی الله عنه یک دینار صدقه ساخت و آنرا وسیله هنگام راز گفتن با پیغمبر علیه السلام در باب ده مسئله
از آنحضرت ده سوال پرسید و جواب هر یکی بشنید اینست قال یا رسول الله ما الوفاء قال التوحید ثم قال ما الفساد
قال الکفر والشرک بالله ثم قال ما الحق قال الاسلام والقرآن والولایت اذا انتهت الیک ثم قال ما الحیلة
قال ترک الحیلة ثم قال ما علیّ قال طاعة الله ورسوله ثم قال کیف ادعو الله قال بالصدق والیقین

ثم قال ما ذا اسأل الله قال العافية ثم قال ما اصنع لنجات نفسی قال كل حلالا و قل صدقا ثم قال
ما السرور قال الجنة ثم قال ما الراحة قال لقاء الله چون علی رضی الله عنه از مقامات فارغ گشت و ده
سوال بجواب پیوست تقدیم صدقه برا گفتن وسیله پرسیدن که واجب گشته بود نسخ آن و اطلاق مناجات و از
گفتن با معجز روی نمود عمل بتقدیم صدقه بر مناجات جز علی رضی الله کسی نتوانست و قلت مدة وجوب صدقه کسے
ندانست که قول وی است فی کتاب الله ایات ما عمل بها احد قبلی ولا یعمل منها احد بعدی و دیگر آنکه
اسرار شیخ را پنهان دارد تا از کرامات و واقعات و غیر آن که مریدان اطلاع یابد بلکه افشای آن رخصت نجوید شاید
که شیخ در اخفای آن مصلحتی دیده باشد که علم او بدان نرسد و از اظهار آن فسادی متولد شود پس طریق ادب آنست
که اسرار شیخ را کتمان دارد و دیگر آنکه اسرار خود پیش شیخ ظاهر دارد و هر کرامتی و موهبتی که بدو حق تعالی دهد بتصریح یا بتعریض
بر رای شیخ عرض دارد زیرا که انطوای ضمیر او بر سری از اسرار خود که بعلم آن متقرر و متأثر بود سبب عقیده گره شود و در
باطن او بدان عقد فتوح و استمداد از شیخ مسدود گردد و چون با شیخ در میان نهد در حال آن عقیده انحلال پذیرد
انتهی باختصار العبارت والمضمون و ترک التکرار که بکر رسابق مرقوم شده است و اگر مفصل خواهی این کتاب
بنگر و در رساله مبداء و معاد است که حقوق پیر فوق سایر ارباب حقوق است بلکه نسبت ندارد بحقوق دیگران بعد
از انعامات حق سبحانه و احسانات رسول ذو ولادت صوری هر چند از والدین است اما ولادت معنوی متعلق بپیر است
و ولادت صوری را حیات چند روزه است و ولادت معنوی را حیات ابدیست نجاسات معنوی مرید را پیر است که با انقلاب
در روح خود کناسی نماید و تطهیر سکینه او میفرماید و در توجهات نسبت ببعضی مسترشدان واقع میشود محسوس میگردد که در
تطهیر نجاسات باطنه ایشان تلوثی بصاحب توجه متعدی میشود و تا زمانی مکدر میدارد پس پیر است که بوسیله او توسل او بحق میرسد
که فوق جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است و پیر است که بوسیله او اماره که بالذات خبیث است مزکی و مطهر میگردد و از اماره بودن
باطمینان میرسد و از کفر جبلی باسلام حقیقی می آید پس سعادت خود را در قبول پیر باید دانست و شقاوت خود را در رد او و رضا
حق را در رضای پیر نهاده اند تا مرید بمرضی پیر خود را گم نسازد و بمرضیات حق سبحانه نرسد آفت مرید در آزار پیر است هر زلتی که بعد
ازان باشد تدارک آن ممکن است اما آزار پیر را هیچ چیز تدارک کردن نتواند آزار پیر منتج شقاوت مرید است خلل در معتقدات اسلام
و فتور در اتیان احکام شرعیه از نتایج و ثمرات آفت است از احوال و مواجید که بباطن تعلق دارد خود چگوید چه شری از زوال

اگر با وجود آزار پیر باقی باید از استدراج باید شمرد که آخر بخرابی خواهد کشید و نعوذ از ضرر نتیجه نخواهد داد انتهی و از ینجاست که
حضرت ایشان میفرمودند که فقیر از ذلت یاران ناامید نمیشوم مگر از دو چیز یکی اختلاط ابناء دنیا داران دوم از سوء اعتقاد
با پیران که این هر دو از امراض مهلکه است بی دوا انتهی و در نفایس الفنون است که آداب سالک بنسبت حق ۲۱ یکی اند اول آن
که تا تواند با حق تعالی در سوال رحمت و مغفرت و عدم تعذیب بر معصیت خطاب با جرئی نکند چنانچه ابراهیم علیه السلام بوقتیکه
بمعصیات امت خود دعا میکرد نگفت اغفر لهم وارحمهم بلکه گفت وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و همچنین
عیسی علیه السلام گفت إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و نگفت لا تعذبهم
واغفر لهم و همچنین ایوب گفت رَبِّ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و نگفت ارحمنی دوم آنکه
اصغای کلام الهی بران وجه کند که هرگاه بزبان او یا بزبان غیری جاری گردد آنرا از متکلم حقیقی استماع نماید و زبان را در میان
واسطه داند سوم آنکه نفس خود را مظهر آثار رحمت الهی نسازد چنانچه رسول الله صلعم فرموده زُوِيَتْ لِيَ الْأَرْضُ
فَأُرِيتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا و نگفت فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا چهارم آنکه اگر بر سری از اسرار ربوبیت
وقوف یابد متحمل امانت و مستودع اسرار شود افشاء آن بهیچ وجه جایز نشمرد والا از مرتبه قربت دور افتد و در خبر است که افشاء
اسرار ربوبیت کفر است پنجم آنکه اوقات سوال و دعا و سکوت و صموت را رعایت کند چه هر که مراعات این ادب نکند در وقت
دعا ساکت باشد یا در وقت سکوت بدعا و در وقت دعا بعین مقت گردد و از ینجا گفته اند التَّصَوُّفُ كُلُّهُ أَدَبٌ و رعایت
این هیچ ادب بنسبت بحضرت ربوبیت نیست ششم آنکه چنانکه حق تعالی پیوسته جمیع احوال ظاهر و باطن خود واقف و مطلع
بیند رسول علیه السلام را نیز بظاهر و باطن خود مطلع و حاضر داند و از مخالفت او سر او علانیه شرم دارد و هیچ دقیقه از ادای
متابعت او فرو نگذارد هفتم آنکه در مقام خود مجال نه دهد که هیچ آفریده را آن کمال منزلت و علو مرتبت که او راست ممکن باشد
و هیچ سالک بحضرت عزت بی دلالت و هدایت او راه نیافت و هیچ ولی اقوت تکمیل و ارشاد او نتواند بود هشتم آنکه در
متابعت سنت او رعایت جهد بلیغ بعمل آرد و اهمال در آن جایز نشمرد و یقین داند که وصول بمقصود حقیقی نتوان یافت الا بمراعات
سنن او و طاعت او را بحکم أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ با طاعت حق مقرون داند نهم آنکه هر که بوی نسبتی دارد
بصورت یا بمعنی همچو سادات و علما و مشایخ که ورثه علم او بینند همه را از برای محبت او دوست دارد و احترام و تعظیم
ایشان واجب داند و رعایت این چهار ادب بنسبت با حضرت رسالت صلعم است دهم آنکه اعتقاد بشیخ چنان کند

که در تربیت و ارشاد و تهذیب و تادیب او و کاملتر در عصر او دیگری نیست چه اگر رابطهٔ محبت و اعتقاد ضعیف بود اقوال
و افعال شیخ را در و تاثیری زیادت نباشد یازدهم آنکه بملازمت صحبت شیخ عزیمت خود ثابت دارد و بزد
و بتعبیه شیخ از و برنگردد چه مشایخ را در تفحص احوال مریدان امتحانات بسیار افتد دوازدهم آنکه تسلیم تصرفات او کرده
بهر چه فرماید منقاد و راضی باشد چه شیخ و چه بظاهر و باطن او در خود مجال اعتراض بر تصرفات شیخ ندهد و هرگاه که بر و چیزی
از احوال شیخ مشکل آید و وجه حکمت بر و مکشوف نشود قصه خضر و موسی علیه السلام را یاد آرد سیزدهم آنکه بکلی سلب اختیار
شیخ شروع نماید و در هیچ امری از امور دینی و دنیاوی بی مراجعت با ارادت و اختیار شیخ شروع نماید چنانچه نخورد
و نیاشامد و نپوشد و نخسپد و نگیرد و ندهد الا باجازت او و همچنین در عبادات مثل صوم و افطار و اکثار نوافل و قضا
بعض الفرایض و ذکر و تلاوت و مراقبه بی اجازت و تعیین او شروع نکند و هر چه خاطر شیخ آنرا کاره بود بدان اقدام نماید
و بسبب اعتقاد حسن اخلاق و کمال علم و مدارات او آنرا حقیر نشمارد چهاردهم آنکه بیواسطه منتظر و مترصد آن باشد که
بر لفظ شیخ چه بسر و چه بزبان و بلاواسطه کلام حق داند پانزدهم آنکه در صحبت شیخ آواز بلند نکند چه رفع صوت
بحضرت اکابر نوعی از ترک ادب است از بنجاست که حق تعالی فرمود یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم
فوق صوت النبی شانزدهم آنکه نفس خود را از تسلط منع کند و با شیخ بفعل یا بقول طریق مباسطت نسپرد چه بواسطه
انبساط حجاب احتشام برخیزد هفدهم آنکه چون خواهد که با شیخ از مهمات دنیوی یا دینی سخنی گوید نخست از حال شیخ
معلوم کند تا فراغت استماع کلام او دارد یا نه و بر طریق استعجال هجوم مطالب و اقدام نماید هجدهم آنکه حد مرتبهٔ خود نگاه دارد
و در چیزی که تمام او بود در مجال سخن نگوید چه شاید که در آن ضرری باشد قال الله تعالی لا تسئلوا عن اشیاء ان
تبد لکم تسؤکم نوزدهم آنکه حال آنکه شیخ آنرا پنهان دارد از کرامات و واقعات و غیر آن چون بدان اطلاع
یابد افشای آن نکند چه شاید که شیخ را در آن مصلحتی دینی و دنیاوی باشد که علم او بدان نرسیده باشد بیستم آنکه اسرار خود را
از شیخ پوشیده ندارد و هر کرامتی و موهبتی که از حضرت الوهیت بر و فایض شود و تعبیر بعض یا تصریح برای شیخ عرضه کند
بیست و یکم آنکه هر چه از شیخ نقل کند بقدر فهم مستمع کند و سخن که در آن غموض و دقتی باشد و شنونده از آن مراد قائل
در نیابد و فایده ندهد ممکن باشد که اعتقاد مستمع در شیخ فاسد گردد نگوید انتهی و در فواید الفواد است که خواجه فرمود
اگر مرید عزیمتی بسفر رود و از پیر وداع شود تا وقتیکه از سفر باز نیاید باید که نسبت بحضور پیر حاضر نشود و درین محل حکایتی فرمود که یکی

از خدمت شیخ فریدالدین گنج شکر رخصت شده در سواد قصبهٔ اجودهن فرود آمد روز دیگر همراهیان او آنجا مقام کردند
بخدمت شیخ آمد فرمود که دیروز رخصت شده رفته بودی امروز باز آمدی گفت امروز همراهیان من مقام کردند من باز
آمدم شیخ فرمود مبادا وقت شب باز روی در قافلهٔ خود رفت و روز دیگر همچنان شد و باز آمد شیخ سبب پرسید همین جواب
داد سوم روز همین اتفاق شد پس شیخ دو نان طلبیده بوی داد و او را روان کرد چون برفت ابدال ان بخدمت شیخ
نیامد الهی و نیز درین کتاب است که خواجه [illegible] در خدمت شیخ می فرمود که شیخ من میگفت که دختر خود یک بار [illegible]
پیر خود کرده ام که وقتی از شیخ اجازت خواستم که چله بکشم وی فرمود که حاجت نیست که ازین شهرت حاصل آید و ازان
ما چنین نباید است گفتم که شیخ آگاه اند که مرا درین [illegible] نیست شهرت نیست پس شیخ ساکت شد ازین سخن هیچ رنجید
عمر خود هیچ جا آنها خوردم و توبه کردم که چرا جوابی نا موافق حکم ایشان دادم بعده خواجه فرمود که مرا یکبار جدایی قصد
بخدمت شیخ خود رفت که نسخهٔ عوارف بخط باریک ناکاره نزد شیخ بود در روزی شیخ را در بیان آن نسخه تامل شد بر زبانم
گذشت که شیخ نجیب الدین نسخهٔ صحیح دارد این سخن گران گذشت [illegible] ما فرمود که درویش را قوت تصحیح نسخهٔ سقیم
مرا ازین هیچ خیال نبود که چه میفرمایند چون مکرر این سخن بر زبان شیخ گذشت بدرالدین اسحاق [illegible] گفت که شیخ این
سخن در باب تو میفرمایند من برخاسته سر برهنه کرده در پایش افتادم و گفتم نعوذ بالله مرا ازین سخن هرگز قصد
گستاخانه شیخ قصد نبود نسخه دیده بودم از ان حکایت میکردم هر چند که معذرت میکردم اثر ناخوشنودی همچنان میدیدم
ازین رنج خواستم که در چاهی افتم اخر بصحرای رفته میگریستم پس فرزند آنحضرت را که با من الفتی بود خبر شد و باین نیکو
عفو کنانید شیخ مرا طلبیده رفته بر پایش افتادم خوشنود شده سر بر زدم فرمود که برای کمال حال تو بود و فرمود که پیر
مشاطهٔ مرید باشد [illegible] شرف گشت اینها الهی بالجمله اول از شرایط مریدی درین زمانه آنست که
با پیر خود صحبت دلی دارد و ازین که خود نیکو ... واقف باشد ... گفتگو و نشست و برخاست و جمیع
احوال خود با شیخ مودب باشد و کمتر ازان نبود که بادب ادا [illegible] مودب نشوند و فرموده او را بجان و دل قبول نماید
در رضای پیر بر همه مقدم دارد و او را بر جمیع مشایخ زمانه افضل دارد و در حصول نسبت باخدا سرعت نماید با کسیکه
از پیر وی مخالفت دارد صحبت نکند و مصاحب نباشد بلکه از وی آزرده باشد چنانچه در نفحات است که سخن در مناقب
ابو الحسن از مشایخ وقت بود گذشت شیخ الاسلام گفت که من با وی نیک نیم که وا [illegible] استادم خصمی [illegible] که او استاد

رنجیده آید و تو از وی نرنجه باشی سگ بهتر از تو بود انتهی و در رشحات است که بسبب مقهوری شیخ سیف الدین باخانه
اولاد ایشان خواجه بهاء الدین نقشبند بود اینست که روزی در یکی کوچه بخارا همراه شیخ خود بود اتفاقاً شیخ محمد حلاج
که از مشایخ وقت بود از برابر پیدا شد خواجه بزرگ بموجب کرم و مروت بجانب وی توجه کردند و وقت رفتن وی شیخ
شش قدم باوی مشایعت کرد و شیخ سیف الدین آن را پسندیده نکرده خود را میان آورده چند قدم دیگر باوی مشایعت کرده
بحال آنکه محمد حلاج از منازل عالی خواجه بزرگ بود خواجه را ازین بی ادبی که مریدش کرد غیرتی عظیم آمد و بغایت متغیر شد
و وی را رسانیده آمد فرمود که باین بی ادبی که حلاج را مشایعه کردی خود را با دودمان وی و بخارا را خراب کردی و
عالمی را ویران ساختی پس عنقریب همان شد که فرموده بودند انتهی و از پیر خود طالب کرامت نباشد بلکه طالب حق
باشد و آنچه متوسلان و متعلقان وی بیاید از ادب باشد و خدمت وی را از جان و مال سعادت انگارد و بهبودی
ظاهر و باطن خود در توجهات او داند و حاضر و غایب در همه احوال از وی حمایت و استمداد جوید و هر چه از وی صادر شود
از صواب داند و هر چه پیر وی واقع شود از کشوف و وقایع و غیر آن به پیر عرض نماید که این قدر ضرورت است چنانچه حضرت مجدد
در ترجمه نوشته اند خوی خواجه جمال الدین ... است که از کیفیت احوال اعلام نداده اند شنیده اند که مشایخ کبرویه مریدان را
که تا سه روز احوال و واقعات خود بعرض شیخ نرسانند از اکل پانی میفرمایند بعضی دیگر چنین نکنند و هر چه روی دهد اینها
باشند انتهی و صحبت که سنت موکده است هر روز با شیخ خود دارد و لیکن بپاس ادب و اگر خللی راه یابد در هر راه خط و کتابت
باید داشت تا غیبت کلی واقع نشود همچنین گفته اند علاء الدین عطار قدس سره انتهی و مرید را احتیاط عظیم درین باید
که گاهی بکنایه و هزل یا تحذیر بر زبان حرفی نراند که از آن نفی بیعت مفهوم شود که ازین حرف نقصان در ارادت پیدا
میشود و اگر کسی بپرسد تو مرید کیستی اول نام پیر خود گوید که نام پیران پیر که در نسبت هم در ارادت نقصان جاید
میشود چنانچه در رساله ... مذکور است که در راه سلوک سالکان طریقت بایدکه چو پرسند که مرید کیستی و در کدام
سلسله هستی اکثری نادان که پی برنخابرده اند و حق پیری و مریدی نشناخته اند میگویند که ما مرید غوث الثقلین ایم
و یکی میگوید که مرید خواجه معین الدین چشتی ایم و یکی میگوید که مرید شاه مدار ایم و یکی میگوید که من مرید خواجه احرار ام
و علی هذا القیاس نام هر یک مشایخ صاحب سلسله بر زبان میرانند و نام آن شیخ که بدو بیعت کرده و مرید وی شده اند
هیچگاه هرگز از اول یاد نمیکنند بلکه از وی عار میکنند ایشان همه بر غلط ما رفته اند و مرید هیچکدام نباشند لهذا لازم است

از مشایخ این سخن که وقت مرید کردن با مریدان میگویند که تو مرید فلان شیخ شدی از دست من باید که در نام
پیر حاضر که بدو بیعت کرده است بگوید بعضی نام پیر غایب بر زبان رانند تا پیری [illegible] الشریعت و الطریقت حاضر گردد
چرا که وی خلافت از گذشتگان دارد نه گذشتگان از وی غرض از پیر حاضر [illegible] تا پیغمبر علیه السلام رسانند که تا مدد
همین مثلاً کسی پرسید که تو فرزند کیستی وی بگوید که فرزند جد امجد یا جد خود این سخن صحیح درست باشد که اول نام پدر
باید گرفت بعد نام جد همچنین حال مقتدی که اگر کسی از وی [illegible] که امام تو کیست اگر وی گوید اقتدی بیت
[illegible] یعنی اما سکه از وقت پیش تر بوجود بود پیش امام وی در هر وقت و هر [illegible] دیگر گفت نام امام غایب بیان
میکنم پیش امام وی هیچ وجه درست نخواهد بود انتهی از کتاب محبوب السالکین [illegible] پیر حاضر باشد و [illegible]
کشف شود از وی چنانچه نقل است که یکی از مشایخ از حضرت جنید سوال کرد که [illegible] گفت پیر استاد
سری سقطی چهل سال یک قدم استاده بودم و کشایش کار نشد [illegible] انتهی
و در فوائد الفواد است که خواجه فرمود که ادب این است که چون مجلس [illegible] نشینند و [illegible]
آن جای که بالا و فرو نشیند پیش شود که وقتی [illegible] گرد وی حلقه زده [illegible]
در میان کسی آمد یکی در ان [illegible] دیگری در حلقه جای [illegible]
یافت و پشت ساقی گذشت که فرمود علیه السلام آن وقت جبرئیل [illegible] آنکس در آمد
جای یافت و بنشست [illegible] آنکه در دایره جای یافت [illegible]
در یافت فضیلت [illegible] و آنکه وی یافت [illegible]
نشیند و اگر پیش دایره ولیکن در میانه نشیند که ملعون [illegible] انتهی
آن مرید را حکایتی فرمود که در خانقاه شیخ ابوسعید ابوالخیر [illegible] آمده صحن خانقاه [illegible]
توانستی جست گفت [illegible] گفت [illegible] جوانی خوش صورت [illegible] گفت [illegible]
شد که این چنین خوبصورت [illegible] زشت و چگونه نکاح قبول خواهد کرد [illegible] شیخ [illegible] خلوت [illegible] هیچ طعام
و شراب نخورد و بعد از سه روز آن [illegible] طلب [illegible] آن جوان [illegible] فرمود که [illegible] وی قبول
کرد [illegible] گفت [illegible] طعام [illegible]

گفت همچنان کرد باز ازان گفت که الشیخ چنانکه و چه توانند این مرا ز بن بیشتر است باز بر خاک نهد و نشسته و با کند و
قبول کرد و همچنان تا آخر سبز تحقیق اینجا قبول کردن فرمان پیر احتمال کن و در کرامات الاولیاء مرقوم است که خواجه نظام الدین گفت
که شیخ نور العین فرزند معنوی حضرت سید اشرف جهانگیر را یکبار بیماری سخت شد چونکه اطبا از علاج آن عاجز شدند طبیب حاذق آمد گفت علاج
مالیدن ایشان طلبید اگر نم باقی است گوشت آدمی باید در آن وقت حضرت شاه در سه دم تشریف فرمودند یاران حیران شدند گوشت آدمی
کجا بهم خواهد رسید قاضی محمود که از یاران حضرت شاه بود این سخن شنید بصحرا رفت و دست راست خود بریده پنهان کرده پنهان
حواله آن طبیب کرد تا وی وقتی که اطبا شسته بسبب آن بیمار تخفیف یافت چون حضرت سید اشرف اینحال شنیدند قاضی را در پیش خود
طلبیدند و سخن معارف ارشاد فرمودند و حال از پیشتر نباید گوشت آدمی گفتند انگاه حکایت چنانچه بود و اگفتی این جانفشانی
مرید باید و فضل حق بهار فیض بیان آداب درگاه و فواید آن از آستان بوسی و بوسیدن غیره بدانکه بوسیدن دست و پای بزرگان
و بوسه دادن آستان انوار ایشان سر افگندن پیش ایشان از غایت ادب مرید است با پیران و نشان عظمت و جلالت بزرگان
و بعلاوه خلوص نیاز مریدان و منفعت هست در حالی از حصول جمعیت درجات نیست نقل است که امام احمد حنبل [illegible]
[illegible] اینجا بالای [illegible] و نزدیک وی [illegible] گذشت کنایه نباشد بالای [illegible] امام [illegible] از پیش [illegible]
آید پیش [illegible] [illegible] چه [illegible] بوسید [illegible] گفت بدان [illegible] که امام [illegible]
بیامد [illegible] و [illegible] گفت [illegible] با شیخ [illegible]
نفحات مذکور است و در خلاصة العارفین است که حضرت شیخ بهاء الدین زکریا [illegible] نقل [illegible]
حالانکه [illegible] بوسید [illegible] مرید [illegible] گفت [illegible] است [illegible]
دست و بوسیدن [illegible] شیخ [illegible] که [illegible] منقول است از شیخ فرید الدین [illegible]
گفت که [illegible] بهاء الدین زکریا ملتانی در [illegible] بود [illegible]
شیخ فرید [illegible] الدین [illegible] و مجلس با جماعت [illegible] دست [illegible] بوسید [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] حضرت دین [illegible] الدین [illegible]
[illegible] فاسق بود [illegible] پرسیدند که با تو خدا تعالی چه کرد گفت [illegible] پرسیده [illegible]
[illegible] الدین [illegible] دست بوسیده بودم ببرکت آن دست بوسیدن مرا خدا تعالی بیامرزید و نیز از شیخ فرید الدین منقول است

و تن شیخ بهاء الدین زکریا هیچ باز گشته بود که پاره‌ای کاغذ [illegible] بر دست ایشان افتاد [illegible] در قوم [illegible] که هر که خواب [illegible]
گرد آستانه شیخ بهاء الدین بود چون این خبر اشتهار یافت [illegible] در ملتان [illegible] آستانه [illegible] که هیچ [illegible] آستانه [illegible]
نرفتی و هم شیخ فرید الدین گنج شکر نقل میفرمایند که [illegible] فاسق [illegible] ملتان [illegible]
منظور [illegible] پسندید [illegible] عمل [illegible] گفت [illegible] پیش بهاء الدین زکریا [illegible] آستانه [illegible] فرمان [illegible] کسی
آستانه بهاء الدین [illegible] از خلاصة العارفین [illegible]
بوسیدن دست و پای پیر و آستانه بوسی ایشان [illegible] کردن [illegible] افگندن [illegible] پیران [illegible]
مریدان اگر [illegible] فقها جائز نیست [illegible] سجده [illegible]
دیگر سجده تعظیم که آن [illegible] اعتقاد [illegible] فرق [illegible]
فرق آنست که اول بنیت عبادت [illegible] دوم بنیت تعظیم [illegible]
خواندن تسبیحات و در ثانی هیچ سر فرو افگندنست و بس بدانکه [illegible]
قدری از آداب اهل ارشاد [illegible] این زمانه [illegible] که دانستن [illegible] ضرورت [illegible]
استعداد و قابلیت خود [illegible] اگر کار [illegible] دست خود [illegible]
تا اینجا بود که [illegible] اگر زیاده از این [illegible] پیش کسی [illegible] کامل [illegible]
تقوی چون [illegible] برای حصول [illegible] کاملی و مکملی [illegible]
باشد پس آن مرید را باید که [illegible] از پیر خود [illegible] انکار [illegible]
[illegible]
شد [illegible] کامل [illegible]
[illegible] جمال [illegible] نجم الدین [illegible] شیخ [illegible] الدین [illegible]
[illegible] خدمت آن حضرت [illegible] تعلیم [illegible] شیخ [illegible] قلندری [illegible]
کردی [illegible] تمام [illegible]
[illegible] بودند فانی [illegible] آن در [illegible] کاملی [illegible]

وملاحظه ترقی کند و طالب حق را پیش کاملی رفتن تجویز نمیکنند و تهمت پیر را باید که مرید غیر را مجرد آمدن خود گرویده نکند و قصد افاده و تعلیم وی تا وقتیکه پیرش
نند و بو نکند و اجازتش نباید که در راه ارشاد این وضع نا رواست و از جمله خیانت است و عیب که مثل همچو کس مثل مردی فاسق باشد که زن
غیر را تصرف خود میخواهد و مریدیکه در حالت حیات پیر خود بی اجازتش متوجه به پیر دیگر شود و استفاضه از کسی دیگر خواهد مثل وی نیز چون
زنی فاسقه باشد که با وجود شوهر خود رغبت بشوهر دیگر میکند غرض این حرکت از هیچ پیر و مریدی روا نباشد و زنیز بان لیسی و دیشا
و ارادت کیشان ازین مسئله خبر ندارند که پیران بی تکلف مرید غیر را برای ارشاد و تلقین میخواهند و مریدان بی تامل با وجود پیر
بدست دیگر میروند و قصد استفاده میکنند و بعضی را چنان دیدم که در حیات پیر کامل خود با شخصی دیگر که از منتسبان و مسترشدان
پیرش باشد رجوع میکنند و اعتقاد و محبت می آرند و متوجه بنسبت رابطه وی میگردند و میگویند که مرا از ایشان فائده می شود
حال آنکه غلط است و این خیال شیطانیست که دیگر مرتد کرده است درشان وی باید گفت مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لَا إِلَىٰ
هٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هٰؤُلَاءِ هرگز پیر کامل روا نخواهد شد که مرید من طالب دیگری شود و آنکه بعقل و فهم آن طالب که طلبگار دیگری باشد
و ضعیف بود دانش و بینش آن مطلوب که چنین کس را مقبول نگردانده و استعدادش نیک نیندیشند اگر مرتبه پیری داری هرگز با مرید
کسی آمیزش مکن و اختلاط چنین نداری که با تو گرویده گردد و از پیر خود منحرف شود و اگر مرید غیر بشرایط [illegible] آید نزد تو مضایقه
نیست تربیت کن اما با پیر وی نیز ترغیب محبت و اعتقاد میکرده باش و هرگز با طالب حق نگو که تا وقتیکه مرید من نشوی تربیت
نخواهم کرد که این سیرت اهل حق را جائز نیست چرا که در ارشاد و تلقین اول بیعت کردن شرط نیست هر گاه که دید از تو فایده
خواهد شد معتقد خواهد گشت و خود مرید خواهد گشت و اگر وی مرید کسی هست با وجه حاجت که مرید شدن کسی پیر ارادت یکی باشد بلکه باید که
حیات پیر خود هرگز به دیگری رجوع نکند و دیگر آنکه از پیر خود مرید خواهد شد و مرده پیر مرده پیران گرد و بعضی جهلا
[illegible] که بعد موت پیر بدیگری معتقد میشوند و تربیت میکنند نمی دانند و آنرا بجای پیر بلکه زاید از وی میدانند و میفهمند
این چنین کسان خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خواهند شد هرگز مرید را نباید که مقابل پیر خود دیگر را داند و بجای آن کس یا د
[illegible] ان و متوجه بکسی دیگر نشود و روبروی پیر خود و در تعظیم دیگری نکوشد و هرگز در حضور پیر نذر و نیاز بکسی دیگر ندهد که
[illegible] خواهد شد و بعضی پیران الحال همین ما نیز این چنین دیدیم که پیران هم شرکت پیدا می کنند و این حرکت را سعادت و نیکبختی خود
میدانند [illegible] حقیقت سبب شقاوت و بدبختی است و چون پیرش وفات کند باید که با پیر زاده خود همچنان عقیده دارد که با پیر
[illegible] حقیقت داشته الا پیر زاده نالایق است و بدکار لاچار که خفته را خفته کی کند بیدار و اگر فی الجمله از راه خرد است پس

تربیت و تعلیم از وی شود نه از دیگری و رجوع کردن با وی عین رجوع کردن با پیر خود است و در صحبت مرید با پیر باید از انفاس
باطن مدد و معاون او خواهند شد و درین هیچ شک نیست که نسبت این قوم مثل نسبت ... اند پیران از پادشاهان و محبوبان صوری کم نباشند
هرگاه که پادشاهان را اندک التفات نوکر خود بطرف غیر محسوس آید که ... دشمن کینه ورزند و نمک حرامش گویند و خوبان را اندک
توجه عاشق بسوی دیگری ننگ و عار پیدا میشود و از توجه از وی بیگانه اند بوالهوس ... پس پیران که مخدوم حقیقی و محبوبان
غیرت حقیقی باشند چگونه از حرکت مرید آزرده نخواهند شد و چسان درشتیا و جهات خود از بن مخلص ناراضی نخواهند گشت
نعوذ بالله من هذا غرض تابع را با متبوع سر کار باید داشتن نه با دیگری اگرچه یگانه باشد در خیال متبوع دینی و دنیوی هر دو برابر
اند حکم یکسان است و پیر را باید که بر مرید تکلیف ما لا یطاق ننهد و وقعت خود از دل مرید زایل نگرداند و همیشه در نظر مرید
خود را با هیبت و وقار دارد و حرکتی نکند که کراهت خاطرش بار آرد و امتحان و آزمایش مریدان عقیده تمکین ... این
نه باشد را مثل سابق یقین کند که درین زمان آنچنان مریدان راسخ معلوم هرگاه که در زمان سابق کمیاب بودند چنانچه در
رشحات است که حضرت عبید الله احرار میفرمودند که اهل ارادت بغایت کم اند شخصی پیش یکی از اکابر گفته فرستاد که اگر بخرج
صادق نشان ارادت است ما را فرستید آن بزرگ در جواب نوشت که اینجا مرید کم است اما شیخ هرچند که خواهند شما را بفرستیم فقط
پس از قوت چنین است که درین زمانه تا وقتیکه پیر موافق مزاج مرید نشود ... آشنا ... نمانده یعنی مرید از وی منحرف
شود و ربط ملاقات صوری هم ترک کند حتی که در امری که خلاف وی باشد اگر پیر نصیحت و هدایت کند عداوتی که از بیگانه
بوقوع نیاید مریدان این زمانه درانند که نصیحت وی یا پیر خود در دل ... پیران در امر دنیاوی دخل ننماید
و خیرخواهی بخلاف وی گویند کی قبول کنند پس پیر را باید که حتی الامکان در امر دنیاوی مریدان دخل نکند خصوصا
با مریدانی که بیگانه از اهل وطن باشد که مرید هرچند از بیگانگی نسبتی اقرب باشد در نسبی بیگانه خواهد بود که من اینحال بسیار
مشاهده کرده ام در عهد من درویشی بود روزی از مرید خود نصیحت کرد بر خلاف مزاج وی افتاد پس تا زندگی رو سوی
پیر خود ندید با وجودیکه در یک شهر میماندند و بعضی مریدان بتوقع فواید ظاهری با پیران محبت و اعتقاد مینمایند چون از
نیل مراد خود مایوس می شوند نه آشنا میگردند مرادش خواه دولت و جاه باشد خواه ترکه و ارث پیر چنانچه بعضی را
دیدم که وی ترکه خود بورثه های نسبی خود تقسیم کرد و مریدش که از بیگانه بود خصومت پیدا کرد و بر زبان آورد که من
چندین مدت خدمت کرده بودم بتوقع همین ترکه چون ترکه نیافت ترک پیر ساخته و بعضی مریدان ... که بتوقع

جانشینی وی خدمت میکنند چون سجادگی پسرش قرار می یابد در دل خود رنج میکنند و بشکوه و شکایت حاضر و غایب
پیش می آیند مخالف پیرزاده میگردند و میخواهند که در جانشینی وی خلل افتد و خود قایم مقام و مالک تکیه وغیره امور مخصوصه
اوگردد پس اینحال اکثر اقربا را و مرید که لا اقربا بالفقرا هر قدر که مرید بیگانه و دور از خانه باشد محبت خادم راسخ تر بود و ازینست
که اکثر بزرگان بوطن خود سکونت نکرده اند مگر در وطن ابتدا مثل حضرت پیغمبر از مکه معظمه وطن خود بمدینه شریفه
هجرت کرد پس بدیگری چه رسد و هم ازین سبب است که اکثر بزرگان بیگانه خود را مرید میکردند و میدانستند که در ایشان
استعداد محبت و اطاعت نخواهد بود و در اندک معامله دنیاوی منحرف خواهند شد شنیده که با آل پیغمبر علیه السلام
از بیگانها چه بوقوع آمد و سببش همی بود که بیگانه را حوصله ریاست و دعوی همسری باشد و بیگانه را سر ابا لحاظ وفا
و بندگی اگر بیگانه مثل بیگانه طریقه خادمی و محبت ورزد از غیر فائده زیاده تر یابد و این بسیار کم است النادر کالمعدوم
از نعمت نسبت دینی اکثر بیگانها حاصل میکنند پسران و برادران محروم باشند ولی باید که بیگانها گرفتار نسبت یگانگی
باشند نه قدر آن نعمت دانند و نه بآن صاحب نعمت محبت می ورزند پس چگونه بهره یاب شوند و پیر را باید که در صلاحیت
ظاهر ممتاز و مشار الیه باشد والا در دل مرید چه وقعت او خواهد بود یاری درویش اینقدر باید که از دیگر صلحا
ممتاز بود چنانچه مولوی روم میفرمایند مرغیکه از زمین بالا پرد اگرچه بآسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام
دور باشد و پرید همچنین اگر کسی درویش شود و بکمال درویشی نرسد اما اینقدر باشد که از مردم عام و اهل دنیا
ممتاز باشد و از زحمت اهل دنیا برهد و سبکبار شود و نجی المخففون و هلک المثقلون [illegible] مرید هم اینقدر
باید که در آداب کردن و خدمت نمودن با پیر از دیگران ممتاز باشد و با پیر خود ظاهر و باطن محبت دارد و
هیچ چیز با پیر خلاف نکند و هرگز با پیرزاده بدعوی همسری مقابلت پیش نیاید که روسیاه خواهد شد و در جانب
پیروی پیران خجالت خواهد کشید و معنی محبت آنست که هرچه مقدور باشد بمال و جان خدمت کند و مداح وی باشد
و در پی بهر بزرگان برگزیند مثل بعضی که از زبان چیزی دیگر میگویند و بمعامله بطور دیگر پیش می آیند اینها
نفاق گویند بعضی معنی محبت و دوستی بزرگان را منحصر کردن فاتحه دانسته اند هرچه میخورند بران فاتحه پیران کرده
میخورند و از آن چیزی اندک هم بمتعلقان وی نمیرسانند و بدانست خود این را کمال محبت میدانند که هر وقت یاد پیران
میکنم و با پیرزادگان چنان معیشت دارند که تا گفته مثل ایشان چنان است که کسی در هند گفته است ماتم کرین حسین

گانوین حسن پوره و فاتحه هم اگر میکنند به چیزی میکنند که مفت بدست آید و گویا این شغل در حق ایشان بست ستعوا اینکه دوکان
داد اکا فاتحه گاهی از پیش خود خرج نکرده باشند و شی ذی هند به چیزیکه فاتحه کرده شود بهتر است که به اولاد وی بدهید یا به محتاج که خود
بخورد و این فاتحه و اخلاص اچه باید گفت و این محبت و اختصاص اچه باید فهمید القصه درین باب تا کجا نویسم که آداب پیران
و مریدان را حدی نیست مقصود من از تحریر آداب ایشان نه آنست باشد که خدمت جهلای این فرقه باشد بلکه مراد آنست که
اگر مردی لایق ارشاد دست باید که بر آداب پیران نظر کند و خود را برین معیار بسنجد اگر موافق آنهمه یابد شکر گوید و اگر چیزی تفاوت
یابد خود را ناقص پندارد و مغرور به بزرگی نگردد و در تحصیل آن سعی کند و از مریدان خود طالب خدمت و آدابیکه نوشته ام
نباشد و اگر در امری از ایشان قصور بیند معاف کند و معذور دارد که درین وقت هر قدر خوبی و نکوئی که بنظر آید غنیمت
و اگر مردی اهل ارادت است وی را باید که بآداب مریدی که نوشته ام نظر کند اگر خود را باین قسم مودب یابد شکر الهی بجا
آرد و الا گنهگار و قاصر و ناقص داند و در پی تحصیل آن قدم گذارد و دیگر پیر را باین شرایط نه سنجد که موافق این شرایط
و آداب پیران هم درین زمانه کمیاب خواهند بود و پس عقیده وی سست خواهد شد غرض هر دو فریق را باید که خود را بمیزان
آداب خود سنجیده باشند تا عجب ایشان دفع گردد و دعوی ایشان بشکند و در شرح شرفا است که بنای استادی
و شاگردی بر دو حرف است بنای استادی بر شفقت و بنای شاگردی بر حرمت هر کرا حرمت نیست شاگردی را نشاید
و هر که را شفقت نیست استادی را نشاید انتهی فصل پنجم در بیان حقیقت سجاده و آداب آن و آداب صاحب
سجاده و پیرزاده بدانکه درویش را باید که حقیقت سجاده بداند و آداب آن بجا آرد چون مرید کامل شود شیخ را باید
که سجاده بوی عنایت کند تا مرید کامل بر سجاده نشیند شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوة شریف میفرماید که تصدیر و سجاده
نشستن برای وعظ و ارشاد و هدایت بی اذن مشایخ و اجازت و استخلاف ایشان جایز نبود و جماعتی بیشتر نشیند
از اهل جهل و هوا میکنند انتهی و شیخ احمد سرهندی نوشته اند که مولانا درویش محمد بزرگ بودند و تمام اهل ماوراءالنهر
به بزرگی ایشان قایل هرگز تجویز نمیتوانکرد کسی بی اجازت ایشان مرید کرده باشند و اوایل باید را اواخر که این
قسم عمل داخل خیانت است باوجودیکه مسلم این فن نمیتوانکرد تکلیف با کابر دین و اقدام برانچنین نزدیک جمهور
مشایخ موجب طرد است و در لطایف اشرفی مذکور است که روزی مولانا غریب که اجله یاران حضرت نظام الدین
اولیا بودند بر چار بالش در خانقاه خود اجلاس نمودند و شیخ حضرت سبحان محبوب الهی حاصل شد چون بخدمت آمدند

آنحضرت از ایشان اعراض کردند و توجه خویش برایشان مبذول نفرمودند وقت اظهار سبب همین ارشاد گشت که آنچینی
از داب و آداب مراحل درست کنی اجازت شیخ کسی بر سجاده نشینند چون مولانا بعرض رسانیدند که در واقعه چنان است
اما این ضعیف مرضی داشت با وجود کبر سن که جلوس بر آن ناگزیر بود نه از راه تشیخ بود و عفو خواست از سر نو امر بحلق فرمودند ٦
و بار دیگر از وی بیعت گرفتند انتهی اما آداب سجاده آنست که از خلوت بیرون آید و بر سجاده دوگانه بیگانگی حق گزارد
بعده تکیه بمحراب کند و جماعتی که روبرو نشینند برایشان تواضع و اکرام و بر هر یک نظر رحمت و شفقت کند و کلام لا یعنی
نگوید جز قول خدا و رسول و یا سخن سلوک و سند مشایخ که در نفع دین باشد و دست بر ریش بسیار نرساند و دست
را در شرمگاه هر بار نکند هر دو دست خود میان زانو نهد و بر سجاده مربع نشیند تا وقتیکه با وضو باشد چون طاقت
وضو نباشد در خلوت خود رود و هر گاه آمدن و رفتن بر جماعت سلام علیکم گوید چنانچه قول مشایخ عظام است الجلیس
علیم والنطق بعلم اول الکلام تحیة منه السلام بدایت سخن بسلام کند با اصحاب خود چنانچه خاصه رسول علیه السلام بود
و اگر کسی از حروف سجاده پرسد که چند اند بگوید که پنج اند س ج و الف و ال و ها و اگر کسی از معنی پرسد
بگوید س یعنی سر خود نگاهدارد و با سخاوت باشد ج جلالت خود نگاهدارد یعنی به بزرگی خود باشد و سبکی نکند که اهل
جلال در دل خاص و عام سبک نمی نماید و در طریقه بزرگی اینست که الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
اگرچه جلالت اهل تصوف مشهور است تاهم بر خطای مردمان تحمل ضرورست مبادا که نفس سرکش باین سبب راه یابد و اهل
خلق را مغلوب سازد و هوا از دست و زبان وی چیزی خلاف شریعت و طریقت برآید تا از مرتبه سجادگی بر اندازد و موجب
پشیمانی و افسوس و ملامت گردد لهذا باید که صاحب سجاده با حلم ورزش کند و هر چه گوید از نص و احادیث و مسائل و اقوال
بزرگان بنرمی و بلاغت و باخلاص تمام و باخلاص محمدی علیه السلام ادا نماید تا راه فیض هدایت بر مردمان بسته نگردد
الف یعنی اسم الله همیشه ذکر گفته باشد و هیچ وقت ازین مشغله غافل نشود و الاغیار و زنگار غیرت بر دل نشاید گیرد
و ال یعنی دنیا را طلاق دهد و دوست ندارد زیراکه دوستی آن دور کننده از خداست چنانچه وحی کرد حق تعالی بداود علیه السلام ٧
یا داود ان کنت تحبنی فلا تحب الدنیا فان حبی وحبها لا یجتمعان فی قلب احد البغض الدنیا فیهما فانا هما استوفی کلکما الله
چنانچه بزرگی میگوید ه از دل برون کنم غم دنیا و آخرت یا خانه جای رخت بود یا خیال دوست ها یعنی هدایت از حق تعالی
بخواهد همین مرتبه معرفت موقوف بر هدایت است تا که چراغ هدایت نیفروزد معرفت حق تعالی رو نه نماید باید که در مناجات

اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم خود را مستحق سازد تا روشنائی چراغ هدایت زائل نشود
انتهی و در مجمع السلوک است که صاحب سجاده کسی را گویند که بر جادهٔ شریعت و طریقت و حقیقت مستقیم بود و الا سجاده
نگویند الا دائما و صاحبا فی الارشاد و انما سمّی السجادة سجادة لان اصله ساجادة ثلثة ضربت و رکبت و المراد منها
طرق شریعة و طریقة و حقیقة فمن سلک هذا الطریق الثلثة استحق السجادة و الا لا انتهی و در غنیة الطالبین
که فقیر را باید که جامهٔ سجاده و سائر آنچه در دست دارد از اصحاب دریغ ندارد و سجادهٔ خود را بلند تر از دیگری نگسترانند و
پای بر سجاده ننهد و اگر دیگری پا نهد زجر نکند و چون یکی دست بر دوش می نهد منع نکند اما خود برین چیز جرأت نکند و پیر را
خدمت کند و مجلس را خدمت خود را نظر باید و چون بحمام در آید خادم را دلاک نگرداند و اگر فقیری بطور خود دلاکی او کند منع
نباید و چون در خرقه و سجاده وی بچشم طمع بیند ایثار نماید و در مجلس پیر نباید و فقیری را در انتظار خود دیر ندارد و چون
برای فقیران طعامی ترتیب دهد در پاکیزگی آن کوشش نماید و زود بیارد و اگر طعام بسیار باشد خود هم بخورد و اگر با جمعی
نشیند بر ایشان از خوردن سبقت ننماید و چیزی برابر خود نگرنید و اصلا از برندارد و اگر در آن اثنا کسی به هدیه آرد آنرا
همه بندارد و اگر بیمار شود و محتاج بدارو گردد بی اذن اصحاب تا دوی خود نکند و چون بر بالطبع با مدرسه فرود آید و آنجا
شیخ باشد تبعیتا او اختیار کند و از حکم و اشارتش تجاوز ننماید و میان فقرا آواز خود را بتسبیح و تهلیل بلند ندارد و اوراد
بخفیه بخواند تا بی فکر و اندیشه دل بدل سازد مگر آنکه از خود دیش بود که خاصان در جمیع احوال از آفت عجب و ریا معصوم
محفوظ اند و باید که در مجلس با هیچ کسی سخنی بپنهانی نگوید که موجب توهم دیگران شود و بسبب کثرت حاضران دل را پراگنده
نسازد و بپاسبانی باطن مقید باشد و در میان جمع باداء نوافل و اوراد و قیام ننماید و موافقت اصحاب لازم شمرد و اگر روزه
دارند روزه دارد و اگر افطار کنند افطار کند و در مجلس نخوابد و اگر خواب آید برخیزد و بگوشه بخسبد و چون خوابش گم شود
باز بمجلس رجوع کند و اگر از اصحاب با وی در امری مبادرت نمایند فرصت دهد تا او سخن را با آخر رسانند آنگاه هرچه در
رای او صواب نماید بیکبار باز نماید و بر مائده مدح و ذم نکند و بنیک و بد آن شکر گوید و با هر کس بمهربانی و ملائمت سخن
گوید و در هیچ حال درشتی نکند و سخنی از وی سر نزند از ابوسعید بن احمد بن عیسی منقول است که مدت سی سال با
درویشان صحبت داشتم هرگز میان ما و ایشان سخنی نرفت که سبب آزردگی و وحشت ایشان شده باشد گفتند
چه میکردی گفت بهمه وقت مقرر با نفس خود می بودم و باید که باحسان بر درویشان منت ننهد بلکه بقبول احسان

از وی ممنون شود و در توفیق احسان شکر الهی بجا آرد و از جمله آداب صحبت با درویشان این است که ایشان را
محتاج سوال نسازی و پیش از سوال حاجت ایشان را رفع کنی و اگر اتفاقاً درویشی از تو قرض خواهد بظاهر با او بطرز
دهی و در باطن نیت هبه کنی و در ابتدا نام هبه نگیری تا بار منت تو بر وی گران نیاید و بکنایت و اشارت بر وی
معلوم سازی که بر ذمه او حق نداری و از انجمله آنکه اگر فقیری سوال کند مراعات خاطر او نمائی و در عطا مطلوب او فوت
او را بطول انتظار منغص نسازی که فقیران این وقت تاب آینده ندارند و در خبر است ابن آدم ابن وقته لیس له
وقت انتظار المستقبل و از انجمله آنکه چون بدانی که صاحب عیال است در خور کفایت او و عیالش احسان کنی که
محسن احسان خود را باتمام رساند و از انجمله آنکه صبر کنی بر شنیدن انچه با تو بگوید و با پیشانی کشاده پیش آئی و نگاه تند
جانب او نه بینی و سخن درشت انگیز نگوئی و اگر چیزی خواهد نداشته باشی بوعده جمیل او را باز گردان بسوی درویشی خویش
پیدا کنی تا شاید بسبب شکستگی رنج او شود و لیس طیبش نماید و قیمت اهل سخن گوید و دلش کوشد و لهذا ایمانش بهم خورد
و تو بآن مواخذ گردی که سبب شورش و برهم زدگی او تو باشی و بسا است که فقیر به سوال از خلق محروم مانده از حق تعالی
نیز محجوب گشته اگر صبر ورزیدی و سوال از خلق نکردی بهره مند شدی و رحمت الهی متکفل پرورش او گشتی و در شان او قول
خداوندی یتوکل انما المحبین صادق آمدی و از غیر بی نیاز شدی و مردم بی نیازی او [illegible] و همه چیز [illegible] الطلب
مردم [illegible] پیش [illegible] شدی و هر کس پیش او آمدی از انوار او [illegible] گرفتی و [illegible] طیبه او خوشبو گرفتی مردم
مشغول [illegible] از ایشان غائب بود [illegible] بجذبه الهی از ظلمت تعلق دنیا بنور آزادگی سوی حق قال الله تعالی ان اصحاب
الجنة الیوم فی شغل فاکهون بسبب آنکه لهو و لعب احوال اهل دنیا بهشت بدل نموده اند ان الله اشتری من
المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة لهذا از دل ایشان را و بهشت مشغول ساز و مخبری که هیچ چشمی ندیده
باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد پس فقیر که مال و جان خود را بمقابله بهشت بدل کند و بهشت بمقابله پروردگار خود بفروشد
در کتب مشایخ مذکور است که دوست ترین دوستان من بنده ایست که حق ربوبیت بجا آرد و [illegible]
علیهم السلام فرموده که اگر [illegible] بهشت و دوزخ [illegible] پس لائق فقیر آنست که دل را
از خواهش ماسوی الله خالی کند و اگر فقیر تنگدست کشاده [illegible] بسبب ضرورت برای عیال خود از تو چیزی سوال کند
و منتظر نظر [illegible] باشد که عیال مند حاجت سوال مامور است و تو او را با وجود قدرت از عطای خود محروم باز گردانی

هم اینها شد که قفض تنگ گردد و فقر او بخود غنا تو باد شاه گردد و این انقلاب عذابیست سخت آنگاه به بلای بد مبتلا شوی که
راه نجات نیابی مگر آنکه رحمت الهی امداد نماید و موفق عذرخواهی شوی و اسباب استغفار درآید و بارحم الراحمین بازگشت
نمائی بر فقیر در حال فقر لازم است که محبت او بفقر مثال محبت غنی باشد باغنا چنانچه غنی کارها کند و کوشش نماید تا غنا
او زائل نشود فقیر نیز سعی نماید که فقر او زوال نیابد و زیاده از قدر کفایت از کسی سوال نماید و هنگام تهیدستی بهتر از
وقت پیشتر مستظهر باشد و هر چند فتوح کمتر باشد خوشتر گردد و هر چند عیالش افزون تر بود و دست آویزش در امر رزق کمتر
بود و بداند که بنام هر کس رزقی مقدر شده که باو میرسد و در وعده حق شک نکند و دریاد مرگ باشد تا از تشویش نفس محفوظ
ماند پیغامبر علیه السلام اَکثِرُوا ذِکرَ هَادِمِ اللَّذَّاتِ اَعنِی المَوت و چون کسی بزیارت پیش او آید با او خلق نیکو کند
و آنچه میسر شود از طعام و میوه هر چند اندک باشد پیش کند فقیر ایثار سزاوار تر است از غنی و اگر موجب تنگی بر عیال باشد
نکند مگر آنکه ایشان نیز با ایثار باشند و باید که از شبهات پرهیز نماید که پرهیزگاری اساس دین است و تناول لقمه شبهه
خرابی دین باید که بتاویلات و رخصت نگراید و عمل بعزیمت کند و بغیر ضرورت سوال نکند و بقدر ضرورت اکتفا نماید و اگر
اندکی بهتر باشد و طاعت بدرم دوخته باشد تا آن دانگ را صرف نماید از کسی چیزی نخواهد که گفته اند لا یبقی
مِنَ الحَبِیبِ شَیءٌ مَادَامَ فِی المُحِبِّ شَیءٌ انتهی **فصل ششم** در بیان حق سجادگی و پیرزادگی و بیان حقوق
بانی و سجاده در رون آداب سجاده و پیرزاده مریدان پوشیده مباد که سجادگی منصبی است رفیع و جانشینی مقامی است
بزرگ و در عصر اینکار دولت است کنون تا که او هند مگر دستور حضرات مشایخ کبار و صوفیان صاحب سلسله قدس سرهم آنست
نیست که جانشینی و سجادگی حتی الامکان اول باولاد خود میدهند از فرزندان هر که لایق تر بوده باشد اگر فرزند
کلان صاحب لیاقت است ترجیح او راست و اولویت او راست بعده دیگری و گاهی چنان هم واقع میشود که با وجود لیاقت پسر
بدیگری که پر لیاقت باشد سجادگی میدهند و تفصیلش بیان میشود چنانچه در نفحات است که از مولوی جلال الدین رومی
سوال کردند که بخلافت مولوی کیست فرمود حسام الدین چلپی چند بار این سوال و جواب مکرر شد
چهارم بار گفتند نسبت شیخ بهاء الدین سلطان الولد چه فرمائی فرمود که وی پهلوانست حاجت بوصیت نیست
پس از آنکه مولوی قدس سره از دار فنا رحلت نمود حسام الدین چلپی برخاست و با جمیع اصحاب
پیش سلطان الولد آمد و گفت میخواهم که بعد الیوم بجای پدر نشینی و مخلصان و مریدان ارشاد کنی

و تیغ از آستین بالا شی و مرو از کاب تو غاشیه بر دوش نهاده بندگی کنم و این بیت خواند ع در خانهٔ دل ایمان آن کیست
ایستاده بر تخت شه که باشد خرشاه و شاهزاده سلطان او لر سر نهاد و بسیار گریست و فرمود الصوفی ادب
حُرمته ما الیتیم کها هی بخفی حقیقته چنان که در زبان و الدم تو خلیفه بزرگوار بودی همچنین در زبان خلیفه بزرگوار ای آنچه اشار
از صوفی بوی کرده آن یتیم خود و گاهی چنان باشد که بزرگی را وقت آخر رسد و پسرش خرد باشد پس وی اجازت
میدهد و بعد آن پسرش یکی از خلفای خود وصیت کند چنانچه در ملفوظات شیخ حسین بن معز شمس بلخی که جامع آن مولانا
نعمت الله خلیفه وی بودند مذکور است که آخرین وصیت شیخ من سلمه آن بود که من صغیر بودم پدرم شیخ مظهر حق
را ملالت صعب شده بود و مولانا فرید منتجب او وی را فرمود که اجازت نامه برای فرزندم حسین بنویس و اجازت نامه
نوشته و حضرت مخدوم بر آن کتبه کرده تسلیم و الده من فرمودند و با مولانا فرمود که اتابکی مولانا حسین بکن
بعد از آن ملال حضرت شیخ رفع شد پس متابعتاً للشیخ من هم شیخ سیف الدین فرزند خود را اجازت میدهم و مولانا
نعمت را اتابکی او میفرمایند و بدین بیچاره فرمود که مولانا چون سیف الدین بزرگ شود او را علم بیاموزی و تربیت
کنی اجازت نامه نوشته فرمود که این را تسلیم والده او کن و خود شیخ سیف الدین را جامه خلافت پوشانید و مرا
او مستقیم انرا موافقت با موافقان او و مخالفت با مخالفان او فرمود اللهم وفق لنا اتیان امر الشیخ
و موافقت اولاده و ذلک علی الله لیس بعزیز تم کلامه و گاه باشد که بزرگی را بالفعل
فرزندی موجود نیست مگر در شکم مادر است پس والد بزرگوارش با این خیال که شاید فرزند پیدا شود و صاحب لیاقت
گردد دیگری نعمت خود بالکل نسپرد گو آن دیگری از عزیزان وی باشد و نسبت خویشی یا برادرزادگی یا دامادی داشته
باشد چنانچه در کلمات مؤلفات مولفه شاه خوب الله الهآبادی قصه شیخ افضل الهآبادی در باب عطای تسبیح خلافت
به شیخ خوب الله مذکور است که داماد و برادرزادهٔ وی بود مفصل مذکور است اگر خواهی ببین غرض با وجود اولاد لایق
کسی دیگر مستحق سجادگی و جانشینی نشده باشد الا ما شاء الله در صورتیکه اولادش نبود و یا محض نالایق و ناخلف
باشد پس خلیفهٔ وی قرار خواهد یافت که وی نیز بمنزلهٔ اولاد است که من سلک طریقتی فهو ابنی مصداق حال
وی است و اولاد را که انبیا و اولیا دوست داشته اند و وارث خود گردانیده اند از مقتضیات بشریت و بیش
این نیست که بوجود بیشتر بوجه بدیدیت و بقای او و بعد مرگ مونس از عمل جاری اولاد صالح است

کدورت میت از وی منقطع نشود ... [illegible] ... الذاهب ... [illegible] ... یا خلیفه ... [illegible]

مستخلف باشند تعظیم و تکریم ... [illegible] ... و مشایخ

آداب خدمت پیران ... [illegible] ... اطاعت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و ... سادات ... [illegible] ... سادات ... [illegible]

سادات بسیار است ... [illegible] ... ایشان قیام ... [illegible]

مجالس ... [illegible] ... طفلی از سادات ... [illegible]

درمیان این اطفال ... [illegible]

[illegible]

دهشت ... [illegible]

که صاحب لیاقت و سجاده نشین باشند زنهار مریدان پدر را با ایشان دعوی همسری نشاید و در هیچ امر برابری ایشان
نباید و مرید پدر را باید که مقابلت با پیرزاده خود بوجهی نماید که ناروای عین ست و موجب عدم حصول فیض ازین در
دیگر گزیر و انیست مریدان و مسترشدان پدر را که نزدیک ایشان بر صدر مسند نشینند و خلل انداز می شد ایشان گزینید
اللهم احفظنا من هذا هر گاه که عوام الناس و اهل دنیا رعایت آداب خانوادگان خود چه قدر میکنند بپاس اینکه نمک
پدر ایشان خورده اند و مدتی بخدمت وی بسر برده اند وای بر حقیقت کیشان که بدولت پدر ایشان چها چها حاصل
معرفت و نعمت دین و ایمان حاصل کرده باشند و آداب فرزندان ایشان مرعی ندارند بلکه داوار انیاد و برهمی رشد ایشان
گردند و مر صاحب سجادگی کنند و انتظام کار ریاست ایشان برهم کنند بس شناعت این امر باید دریافت تا بکجا کشد و درین زمانه
چنین هم دیده و شنیده میشود مر چنین اشخاص بدتر از حیوان باید گفت که الانسان عبید الاحسان ناشکری
محسن بعید از انسانیت ست چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که هر که شکر مخلوق نمی کند وی شکر خالق
نیز نمی کند شنیده که حضرت علی کرم الله وجهه فرموده انا عبد من علمنی حرفا شاگردان را با استاد نسبت عبودیت ست
در کتاب منابل مذکور ست که روزی سلطان المشائخ حضرت نظام الدین بدا(و)نی با جمعی از یاران خود نشسته بودند که ناگاه
برخاستند و بایستادند حاضران مجلس از حضرت پرسیدند که سبب برخاستن چه بود گفتند در خانقاه پیر دستگیر من سگی بود
امروز بصورت آن سگی یکی در نظر من آمد که در کوچه می گذشت من بتعظیم آن استاده شدم صاحب کتاب میفرماید این خود هم
سگی ست که مشابه آن سگ بود که در خانقاه بود و اگر آن سگ بعینه حاضر شدی چه تعظیم و اکرام او میکردند امروز
هیچ مریدی پیرزادگان خود را اینقدر تعظیم هم نمیکند ای برادر مرید و پیری نه سهل کار ست انتهی ه پای سگ بوسید مجنون
خلق پرسید این چه بود گفت این سگ گاه گاهی کوی لیلی رفته بود هر گاه از باعث عشق لیلی حال مجنون چنین بود بس
در حق مریدی چه باید گفت که با پیر مرشد دعوی محبت وارد و با اولادش بی ادبی نکند نقل ست که چون شاه محمد ماه قلندر خلیفه
شاه مجا قلندر در الله آباد برای ملاقات شاه الهدیه احمد که فرزند نطفی و برادرزاده صاحب سجاده شاه مجا قلندر بودند رفتند نعلین
اوشان از دست گرفته در صف نعال استادند هر چند آنحضرت مانع شدند و گفتند که سید صاحب این چه میکنند شما بجای شاه مجا
قلندر هستید ایشان در جواب گفتند که بجای شاه مجا قلندر شما هستند آداب همین ست اگر من چنین نکنم این عوام الناس
سر که چشمان از چه ادب کنند و در کتاب الامریدین ملفوظ حضرت قاضی محمد تقی مهونوی ست که یکبار شاه حمید الله نبیره شاه

الهدیا احمد قلندر در عالم خوردسالی بمهونه تشریف آوردند قاضی موصوف بتعظیم برخاستند و گرد سر ایشان گردیدند و گفتند
که صاحبزاده چه نثار شما کنم هیچ ندارم اگر دین و دنیا و جان و مال همه را تصدق شما و همراه ای حق و شکران نعمت دینی
و معرفت یقینی که از بزرگان شما یافته‌ام نتوانم کرد پس بخانه [illegible] و گفتند که ای صاحبزاده من تشریف
آورده اند چیزی نیست که نذر کنم چند فلوس بهم رسید آنرا شیرینی خریده پیش آنحضرت نهادند و فاتحه خواندند و در حق
ایشان بسیار دعا کردند فقط و خود شاه موصوف این قصه از فقیر بیان کرده بودند و تعریف حاجی صاحب و پدر
ایشان بسیار میگفتند با وجودیکه در آن عهد حاجی صاحب بسیار پیر و بزرگ بودند و ایشان خورد سن اما ادب که
از ایشان بوقوع آمد چنان بود که خوردان با بزرگان میکنند پس حال پیرزاده را رعایت پیر باید کردن که وی را دو فضیلت
است یکی قرابت دیگر نسبتی علی الخصوص مرید که از فیض یافته باشد با پیرزاده که صلاحیت هم داشته باشد چنانچه بخط بعضی از
مشائخ حضرات صوفیه نوشته دیده ام که مرید اگر صادق است پیرزاده را [illegible] خصوصا هرگاه که مجاز
از پیرزاده بود و خرقه خلافت و اجازت سلاسل از وی یافته باشد و پیر خرقه اش [illegible] چنانچه پیر بیعت او را
داند [illegible] اطوار دیگر فرق در پیر بیعت و پیر خرقه آنست که پیر بیعت [illegible] و پیر خرقه [illegible] منکر شدن بی ادبی او
مرید را در طریقت ست چون منکر وی با ادب پیر بیعت کار [illegible] و قرابت و نسبتی درمیان هیچ بکار
نیاید که پیری و مریدی چون عبودیت و ربوبیت است و همچنان ست پیرزادگی خاصه پیرزاده که مجاز هم باشد از پیر
خویش و سلطنت [illegible] آزردگی وی مرید را چون آزردگی پیر [illegible] بلکه چون آزردگی حق مطلق
[illegible] حق ست و مریدان پدر را باید که با پیرزاده خود به ادب پیش آیند و [illegible] خلاف او
پیر مرید کسی را دوست که راضی شود و [illegible] مخالفت و خصومت با پیرزاده [illegible] الفت و خصومت با پیر
رجوع میکند [illegible] نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا
انتهی و حکم خلیفه پیر همین است چنانچه شیخ جمال الدین [illegible] در رساله خود می نویسد [illegible] او الخلیفة
[illegible] الله و رسوله [illegible] فی الشیخ او الخلیفة [illegible] الخلیفة [illegible]
[illegible] فی الدنیا و الآخرة و من عاب الشیخ او الخلیفة [illegible] الخلیفة [illegible] الشیخ او الخلیفة
[illegible] الدنیا [illegible]

از روی عهد و وثاق که این بیعت بر شرط تجدید باشد از روی احسان هم پیران ابا که آدابی پیرزاده و صاحب سجاده همه ادب
پیر بجا آورده باشند و تربیت تعلیم از وی شوند و تابودن وی به گیری دیگری رجوع نکنند و اهل و عیال خود را مرید
وی کنانند و کار دین و دنیا خود همه بصلاح و صوابدید وی کرده باشند و در هر امر از روی همه قدم از تبرک همین گیرند
اگر نزدیک باشند به خدمت وی همیشه آمد و شد کنند و اگر دور باشند از نامه و پیام رابطه دارند تا مفارقت و غیبت
کلی دست ندهد و از خدمت به مال و جاه دریغ ندارند و در همه مناسک و هم احوال خود [illegible] و تعظیم وی کنند که
این آداب خدمت ا مریدان دلیل است بر اخلاص و سعادت مندی ایشان و نشانست بر بزرگی و خوشبختی ایشان پس
ایشان آداب خدمت هر قدر که خواهند کرد رجوع به آداب خدمت پیرزاده هم شده و اگر پیشتر معمول چیزی از پیر بود
و ارواح پیران [illegible] از توجه وی راضی گشت که بزرگان [illegible] که از [illegible] امداد و ارواح حاصل می‌شود که
اکثر [illegible] شود [illegible] و [illegible] توابع [illegible]
و واقع [illegible] حضرات مشایخ و [illegible] بالله [illegible]
[illegible]
[illegible] آنچه [illegible]
[illegible] است بایکه [illegible]
و اشارت [illegible] تو [illegible] معتقد النفس او [illegible]
که [illegible] بزرگان [illegible] خلف [illegible] الشیخ [illegible]
شاه محمد [illegible] احوال که اخفای کمالات [illegible] خود [illegible] رفاقت [illegible]
و وی [illegible] ایشان [illegible] تا [illegible] که با پیر خود یعنی شاه پیر محمد الکهنوی [illegible] از [illegible]
فقیر تقریب [illegible] آن حیران شده به ملاحت [illegible] الشیخ [illegible]
[illegible] گذاشت شاه موصوف [illegible]
[illegible] اطمینان کردند و آن وقت اگر [illegible]
[illegible] شد که پیر [illegible] انتهی [illegible] حضرت [illegible]

مهربانان را وا باین است و اگر پیرزاده تو صغیر است در این طرف باید که توجه بایستد و صی شده تربیت آن خواه از
با شفقت و دوستی خود تعلیم وی میخواهند از وابستگی تعلیمش که با وجه نماید و در آن بیکار صرف اوقات کند اما پیش خلائق
آداب وی ترک نکنند بلکه در دل مریدان و معتقدان هیبت و خوبی و بزرگی او ممکن گردانیده باشند و صبر پیشه تحقق الشعور
و نمائی می بوده باشند تا بعد یکه وی بهوشیار و بالغ شود و به همه کار خود و بست و پست گردد و از جمله و در وقت
شود و محتاج تربیت نماند بعد از این هر کس بخواهد بخدمت آن صاحبزاده عزیز و مرید شد نماید و پیاده
از وی جدا شود و تربیت باید الا که صاحب لیاقت باشد زیرا که بعض پیرزاده مجرد سجاده مشیخت استران دارد خانقاه که
خود سکونت اختیار کند و بعض را باشد که خلل مشیخت و سجاده پیرزاده نشود طریقش آنست که هر دو قبل از کنار ای
گوشه و تو مجالس معتقدان مریدان پیر دیگر آیند تا آن جا را بخود نکشند و اگر کسی بیک ایشان آید وی را تعریف
پیرزاده و خوبی او اینچنان فی همنشین کند که با صحبت او [illegible] کنند و اگر سعی کنند وانع شود [illegible] بیت بیش آن
و بد اخلاقی کنند که سخن چه پیش پیران بیان آرد و [illegible] کنند [illegible]
و خصوصیت امکان نسیار است خصوصاً در این ایام که [illegible] انفس و بیعت [illegible] مشهور است [illegible] بادشاه اقلیمی [illegible]
اگر انکس را حوصله شیخی و مقتدائی باشد [illegible] آنجا نشیند که بجای و شیخ بودن فایده [illegible] چنانچه [illegible]
است که مخدوم شیخ مینا را دو خلیفه بودند یکی شیخ سعدالله [illegible] شیخ قطب الدین او برادرزاده و صاحب سجاده چون شیخ مینا
قدس سره فوت شدند هر دو خلیفه در مقام الکسر ماندند اما از بودن مخدوم شیخ سعدی [illegible] شیخ قطب الدین بیچ رونق نشد
با وجودیکه وی [illegible] قائم بود آنگاه حضرت مخدوم شیخ مینا قدس سره شیخ سعدالله را در خواب گفتند که شما در خیرآباد بروید
ایشان بحکم [illegible] در خیرآباد رفتند انتهی از اینجا معلوم شد که در یک مکان یک کس برای ارشاد [illegible] لهذا
پیران خلفای خود را در یک مکان ماندن تجویز نکرده [illegible] اجازت خلافت [illegible] که [illegible] برده و ارشاد
و تلقین نمایند چنانچه حضرت والد قدس سره [illegible] حضرت پیر مرشد اجازت و خلافت [illegible] فرمودند که در [illegible] طمن
خود استقامت کن [illegible] عرض کرد [illegible] مشیخت [illegible]
[illegible] آفتاب یکجا نتوانند بود [illegible]
لیکن یکجا ماندن اسرار نیافتند و [illegible] همین است که در حضور مرشد رشید خلیفه نتواند شد مگر شود [illegible]

کم شود و این بی ادبی است و جائز نیست این روش در طریقهٔ درویشان بلکه بعضی بزرگان چنان بوده اند که اگر در
شهری درویشی ابتدا [illegible] نشسته میبود هر دو یکجا و شان تکیه نمی ساختند و قیام در آنجا نمیکرده اند و اگر احیاناً اتفاق
میشد که هر یکی پیش ایشان می آمد باو می گفتند که پیش فلان برو چنانچه حال حضرت الام چنین بود که در ابتدا چون
تجویز بنا خانقاه میشد [illegible] تکیه [illegible] که معتقد آنحضرت بود خواست که مکانی برای آنحضرت ساخته دهد بعضی
مردم تجویز کردند که متصل [illegible] بعضی [illegible] واقع است [illegible] قطعه [illegible] مکان کرده شود حضرت
فرمودند که اینجا مکان ساختن نباید که متصل شاه [illegible] انقاه ساختن نشاید با وجودیکه با هم کمال دوستی داشتند آخر علاوه
از شهر [illegible] بزرگان [illegible] ساختند من بعد اگر اینجا کسی برای مرید شدن می آمد میفرمودند که برو مرید شاه [illegible] شو
که او شان چنین [illegible] میکردند [illegible] که بی ادبی با پیرزاده واقع شود و سبب [illegible] فساد [illegible] آید
از ان [illegible] که [illegible] بی [illegible] شد این حرکات البته خلاف طبیعت [illegible] پس [illegible]
اگر [illegible] بعضی مشائخ را معمول بود که فرزندان خود را مرید پیرزاده خود می کنانیدند و اجازت [illegible] از ایشان
میدهانیدند با وجودیکه [illegible] وقت بوده اند چنانچه در خاندان قلندریه همین دستور است این نهایت ادب است [illegible]
بعضی مشائخ را چنین دستور بود که تا وقتیکه شیخ وی زنده میبود خود بر مسند مشیخت نمی گرائید و اگر کسی از [illegible] تعلیم [illegible] میشود
خرقه و اجازت از پیر خود میدهانید چنانچه حضرت شاه [illegible] قلندر قدس سره در رساله مناقب الخلفا نوشته اند که شیخ محمود قلندر
لکهنوی را [illegible] شاگردان قطب جهان شیخ عبد الرحمن جانشین بود و قطب جهان [illegible] برای ادب پیش پیر خود که شیخ
عبد السلام بودند [illegible] خرقه [illegible] قلندر گردانید انتهی انصاف باید کرد هرگاه که درویشی ادب
درویشی دیگر [illegible] پیرزاده [illegible] نخواهد کرد در نفحات است که [illegible] شیخ علی بندار با شیخ عبد الله خفیف [illegible] تنگی
آمده رسید عبد الله خفیف [illegible] گفت پیش وای ابو الحسن [illegible] گفت که چه [illegible] گفت تو جنید را دیده
ندیده ام انتهی [illegible] شبلی را ارادت این [illegible] بر دست محمد خیر نساج که از مشائخ وقت بود [illegible]
آورده [illegible] پیش جنید فرستاد صاحب کشف المحجوب گوید که فرستادن پیش جنید نه از ان جهت بود که
از [illegible] شبلی [illegible] بلکه ادب جنید نگاه داشت و شبلی از خویشاوندان جنید بود انتهی این چنین حکایات بسیار اند که دلیل اند
بر [illegible] که اگر معتقد و طالبی پیش وی می آید او را پیش دیگری بفرستد نه آنکه خود طالب دیگری [illegible] معتقد خود گرداند

و دیگر از اعتقاد و محبت پیری باز دارد القصه پیرزادگان با لحاظ این مراتب ضرور است و بر خلاف پیرزادگان از اهل دل و صاحب ذوق
بمراحل دور در رشحات است که حضرت ایشان میفرمودند که اگر در راه سگی خفته باشد و صاحب جذبه و حال آنرا از راه بتحریک اند
تا خود باسانی از انطرف بگذرد باید که حالت و کیفیت وی متغیر شود و اگر نه از مکر الهی آن حالت است که با وجود آن فعل قید حال
وی برقرار ماند فقط پس از تکلیف دادن سگی تغیر حالت صحیح میشود و از رنجانیدن پیرزاده چگونه متغیر نشود و بالفرض
اگر نشود و حالت شیطانیست چرا که مکر الهی بر دو قسم است یکی بنسبت عوام و دیگر بنسبت خواص مکر یکه بنسبت عوام است
باز دادن نعمت است با وجود تقصیر در خدمت و مکری که بنسبت خواص است ابقای حال است با وجود ترک ادب چنانچه
در رشحات قصه کوتاه ادب پیرزادگان خدمت حضرت ایشان پاره تر از پیر علی بدیه ثبت است و آیین بنایید از مرید صادق
که با پیر خود در نهایت محبت و خلوص داشته باشد [illegible] دوست ندارد مرید صادق پیر خود را که بواسطه او باین کمال
انسانی و معرفت حق رسیده و چنان عارف [illegible] محبت است که از الفت او پسندیده چنانچه ابو جعفر هروی گفته است
چون دوست داری کسی الخ [illegible] العین خالی نیستی و چون دو محبت کنی باکسی [illegible]
در مقام موافقت و باشی انتهی اصل در محبت [illegible] محبت فعلی کیمیا خواه با خدا باشد یا رسول یا پیر یا با هر [illegible]
محبت را اقسام است چنانچه در [illegible] السلوک است که سالکان میان محبت و عشق فرق کرده اند [illegible]
را الخ و بدایت محبت موافقت است بنده [illegible] موافقت [illegible]
[illegible] عشق اما موافقت آنست که [illegible] شیطان و نفس را دشمن داری و دوستان
[illegible] را دوست داری و با ایشان ملازمت [illegible] و فرمان ایشان را [illegible] دل ایشان [illegible]
و در دل احب [illegible] جا یافته و منظور گشت صاحب دولت شد [illegible] میل موافقت آنست که از [illegible]
باشی و حق را همه وقت جویان مانی من انس بالله استوحش عن غیر الله و [illegible] آنست که در خلوت [illegible]
باشی بعجز و بزاری و بغایت اشتیاق و بیقرار [illegible] آنست که دل همیشه در مجاهده [illegible] گرانی و غفلت [illegible]
که یکی بجمله اعضا خود را [illegible] خالی کنی از غیر دوست و محبت آنست که از اوصاف [illegible] پاک گردی و با وصاف [illegible]
موصوف شوی و شفقت آنست که از غایت حرارت شوق حجاب دل پاره کنی و آب دیده را پنهان [illegible] محبت را [illegible]
محبت سر ربوبیت و افشای سر ربوبیت کفر مگر بغلبه حال که طاقت نماند و اختیار هم نماند و [illegible] آنست که خود را بنده محبت

والمگیر گردانی و بتقریب ظاهری و تقریب باطنی موصوف گردی و الآن تا که ایشان بدان جمال و دست دارے
دست طلب بجمال گردی و طریقت بیان باشی و شوق آنست که خود را گم گردانی ... انتهی این قسم محبت
رسول و پیر و محبوب کا باشد قیاس باید کرد زیرا که مرید صادق و مرید باطنی ... در بیعت پیرزادگی نکنی و خود سلسله
افتد سجادگی وی نداند که غیر آن هم ... انتهی ... چنانچه در کتاب مناقب الاصفیاست که حضرت شاه
فتح قلندر بعد از سیر و سفر ... بوطن خود تشریف آوردند ... که والد حضرت شاه عبدالقدوس
بودند ناخوشی میان آمد بسبب اینکه حضرت شاه فتح قلندر شیخ ... موافق شریعت ...
و سجادگی حضرت شاه قطب الدین بنا و اول شیخ عبدالقدوس اجداد ما ... از وقت ...
طرفداری شیخ مذکور نموده ... انتقامت حضرت قلندر ... با آنحضرت ...
صاحب ... شیخ ... حضرت جلال الدین ...
شیخ ... وقت رحلت ... فاتحه ...
منقول است حضرت شاه فتح قلندر ... شیخ ...
عبا ... حضرت قلندر ... حضرت ...
از بعضی ثقات ... ایشان ...
جلالی ... است که شیخ نجیب الدین ...
و فقیران اند که با ایشان ... شیخ ابو النجیب ...
و هم بعد وفات خود انتهی الا ان اولیاء الله لا یموتون بل ینقلون من دار الی دار ...
دیگر یک جگر گرسته ... اولیا ... محافظت اولاد
بیکنند و نفوس کاملان هم بعد مرگ متوجه به حال منتسبان خود می شوند چنانچه در کتاب اثبات الاولیا مرقوم است که حضرت سید
اشرف جهانگیر فرموده اند که ... شیخ عبدالله ... اثر ... خورده بود از جهت
بر خلاف ادب گفت ... شیخ فخر الدین زاهد ...
دهان خود گرفت و گفت ... عبدالله ...

که اعزه را بعد مردن یا اولاد خود بعید باشد انتهی و حضرت شاه مینا قلندر در مناقب الخلفا نوشته اند که این درویش سیر و سفر
چون در قصبه ردولی رسید نسبت بعض مشائخ بایست حضرت مخدوم شیخ عبدالحق [illegible] یکی از فرزندان [illegible]
که از جانب شیخ احمد [illegible] پیدا شود [illegible] این درویش هفت شیر پیدا شدند چون آن انجمال شاه [illegible] بصلح در آمد
در معامله شده و [illegible] هشت [illegible] فرزندان و تا امام عبدالرحمان [illegible] بود که هشت پشت غوث و قطب بود
انتهی و اولیا را ملامت باشد که از عالم ارواح خبرگیری و تربیت اولاد نمایند چنانچه گویند که سید اشرف جهانگیر [illegible] گفته اند
اولاد من [illegible] ارواح سلاطین [illegible] نخواهند کرد تا پانصد سال خبرگیری ایشان خواهم کرد و محتاج چیزی نخواهند ماند و گفته
شاه ولی الله محدث دهلوی نیز میگفتند که من [illegible] سال در برزخ برای تربیت فرزندان خواهم ماند گاهی حضرت [illegible]
نیز در همین تذکره مسطور است که اگر بعد مرگ [illegible] اختیار [illegible] خواهد بود [illegible] تربیت اولاد خود خواهم کرد
غرض ارواح اکامل را متوجه باولاد خود باید فهمید و صحبت بزرگ زادگان را فی الحقیقت غنیمت باید دید و صاحب سجاده
باید که بر طریقه بزرگان خود باشد ظاهرا و باطنا [illegible] اعمال حسنه تحصیل اوصاف حمیده کوشد
و بکمالات و بزرگی پدر خود قانع نشود و مغرور نشود نظر بر حال خود دارد و فخر بکمال اجداد ننماید و تا [illegible] گرد
پیشگویی [illegible] خویش باش [illegible] افعال احوال اقوال اجداد کند و بصورت و سیرت موافق
گردد تا الولد سر لابیه [illegible] خلف رشیدش گویند و با مریدان و معتقدان پدر [illegible] پیش آید
تا دل ایشان [illegible] با عوام بلطف و مدارات کرده باشد [illegible] اوراد و تعلیم [illegible]
دارد و بجای مریدان خود پندارد بلکه پاس ادب و دلجویی آنها از مریدان زیاده تر [illegible]
نکند و [illegible] عقیدت آنها زیاده پیدا شود و [illegible]
[illegible] اکثر مریدان اند که [illegible] اتفاقی [illegible] منحرف شده [illegible] پیرزادگان [illegible]
پیرزادگان [illegible] مریدان [illegible] انحراف ایشان [illegible]
خواهد شد یا نسبت بد خلقی و بالیاقتی پیرزاده کرده خواهد شد لهذا تالیف قلوب آنها ضرور است اگر آنها محتاج باشند خبرگیری
ایشان کند بشرط استطاعت خود که [illegible] بیقراری [illegible] باید [illegible]
مریدان پدر که خواص صاحب لیاقت اند [illegible]

هر که از اوشان مهتر باشد او را بجای بزرگ خود فهمد و اگر اوشان در هیچ امر و در شیٔ محتاج الیه وی باشند از ایشان تربیت و تعلیم شود
مضایقه ندارد و بی تکلف از اوشان اخذ طریق نماید و ننگ ندارد بلکه غنیمت شمرد که گویا اخذ طریقه از پدر خود کرده باشد
که خلیفه پدر بجای پدرست و در تعلیم شدن از هیچکس عار نکنند که اکثر پیرزادگان این زمانه همین عار و غرور جاهل مانند
و پیرزاده جاهل و بی طریق را اعتباری نباشد و هر که از ایشان صاحب لیاقت و قابل اجازت باشد وی را مجاز خود گرداند
و خرقه عنایت کند بهر قدر که بسیار خلفا او و پیر او سلسله جاری خواهد شد بهترست و موجب اجر و کثرت ارشاد سبب
زیادتی ثوابست روزی جنید از اصحاب خود گفت که اگر بدانستمی که دو رکعت نماز غیر از نماز فریضه فاضلتر بود از نشستن با شما
هرگز با شما ننشستمی و مجالست نکردمی انتهی و بر پیر و مریدان تعظیم و تکریم اوشان بسیار کند که بسبب تعظیم وی یاد بزرگی
در دل خلق ثابت خواهد شد و در زیادتی رشد کوشد که رشد وی همین شدن وی هست بکثرت مریدان آن نها خوش گردد چنانچه
منقولست که مردی را غلامی بود بسیار مالدار روزی در مال و اسباب خود را دیده بسیار خوش شد و از آن خیال برقص آمد
مولای او نیز از آن خیال دیده برقص آمد غلام پرسید که ای خواجه انبساط میکنید وی گفت ترا سبب انبساط چیست گفت
از اینکه من چندین مال دارم پس وی گفت که من بدین خوشم که مولای تو ام و این همه مال من است که تو از آن مایی پس صاحب
سجاده را همچنین فهمید باید که همه مریدان پیر و منتسبان آن خاندان که واسطه یا بواسطه از ذوات ایشان پیدا شده اند
موجب بزرگی و عظمت ماست و لیس غرض و بتوفیق این چند اوصاف لازمه پیرزادگی ست یکی علم دوم صلاح حسب
ظاهر سوم اخلاق نیکو چهارم تحمل پنجم سخاوت ششم قناعت هفتم خدمت که معنی آن در مجمع السلوک آنست
که مسافر و مقیم صادر و وارد را بموافق طبع ایشان خدمت کنی و فراغت دل ایشان بجویی تا ایشان با وراد و ذکر
بفراغ دل مشغول باشند و جمعیت تو که ایشان را جمعیت حاصل آید ثواب آن ترا نیز رود نماید خانقاهها و جماعت خانهها
صوفیان برای همین ساخته اند یعنی که درویشان چون یکی را بجای خود نشانند و قبالهٔ اجازت نامه وی نویسند
خدمت مسافران و وارد و صادر بکند و اگر در خانقاه چیزی موجود نباشد در یوزه کند و بیارد و خدمت ایشان بکند
تا فراغت ایشان حاصل شود و کسر نفس نیز حاصل گردد و آن خدمت مرکسی است که قرین او هست یا کسی که از وی زیاده تر
ست و اگر خدمت فروتنی کند آن خدمت نیست بلکه رحمت و شفقت است انتهی این اوصاف مذکوره جامع منافع دینیست
و نیز صاحب سجاده را باید که ساکنان خانقاه پدر خود را خدمت کند از هرچه حاجت باشد و تکلیف اوشان روا ندارد و صحبت

با اوشان باوقاره تمکین مدارد بار خود بر اوشان نمی‌نهاد بلکه خود بار اوشان بردارد و هر یکی را مسکنی برای آسایش و عبادت
معین گذارد و خانقاه را همیشه پاک و صاف و آراسته دارد و ساکنان خانقاه مشایخان را دعوی ملکیت مکان نکنند و شیخ خود
نمی‌رسد که پیرزاده مالک مکانات پدر خود است نه غیری و مریدان آنجا را اتباع صاحب سجاده ضرور است که انتظام صوری
و دنیاوی بی متابعت یکی صورت نمی‌گیرد در نفحات است که سفیان ثوری گوید اول کسیکه او را صوفی خواندند
ابوهاشم صوفی بود و اول خانقاهی که برای صوفیان بنا کرده‌اند آنست که برمله شام کرده‌اند و سبب آن بود که روزی امیری ترسا
بشکار رفته بود در راه دو تن را دید از این طائفه که فراهم رسیدند و دست در آغوش یکدیگر کردند و هم آنجا
نشستند و آنچه داشتند از خوردنی پیش نهادند و بخوردند آنگاه برفتند امیر ترسا را معامله و الفت ایشان با یکدیگر خوش آمد
یکی را از ایشان بخواند و پرسید که آن کدام بود گفت ندانم گفت ترا چه بود گفت هیچ چیز گفت از کجا بود گفت ندانم از آن
امیر گفت پس این الفت چه بود که شما را با یکدیگر بود درویش گفت که این ما را طریقت است گفت شما را خانه هست
که آنجا فراهم آیید گفت نه گفت برای شما جائی بسازم تا با یکدیگر آنجا فراهم آیید پس آن خانقاه برمله ساخت انتهی اینجا
خانقاه برای همین است که درویشان موافق یکجا باشند نه برای آنکه مخالفان چند در یک خانقاه جمع باشند هرگاه که
اهل دنیا بسبب عدم اتفاق در یک خانه در یکجا ماندن مصلحت نمیدانند و آنکه درویشان که با وجود ناموافقت در
در یک خانقاه باشند و جائی یکجا ماندن نخواهند و شعار اتحاد و موافقت باشد که میگویند ده درویش در گلیمی بخسپند
و صاحب سجاده را باید که در پی آرایش خانقاه و پیرایش درگاه پیر باشد و روز بروز بنات خود در رواج سلسله و طریقه
بخشد اگر صاحب مقدور است در اعراس پیران بکوشد که در خاندان چشتیه بهشتیه از جمله وصایاست که خلفا
در مثال می‌نویسند و اگر محتاج است مقید آن نگردد در اقامت اعراس فائده هست یکی اجتماع برادران دینی و
ملاقات یکدیگر هر سال باین حیله یقینی دوم مدح صاحب اعراس و ثواب بسبب فاتحه خواندن بدین وسیله باشد
و جائز است آنروز طعام پختن و خوردن آن چنانچه در کتاب نصاب الصلوة است که طعامی که روز فاتحه بزرگان پزند
و آنرا در عرف عرس نامند پس اگر طعام عرس عام است جائز نیست خوردن آن اغنیا را و اگر طعام عرس انبیا و اولیا است
جائز است خوردن آن همه را زیرا که در وی برکت است و آن از فواکه جنت است کذا فی عمدة الاحکام انتهی صاحب
سجاده را باید که بشرط مقدور در وضع پیر خود بهتر و تکلف نماید و در مرمت عمارات رفیع بنا کند تا شوکت شان

ورفعت وجلالت صاحب مکان در دل همگنان افتد شود ونیز خادمی را که صالح ولائق ومسعود باشد برای خدمت
درگاه متعین نماید تا اندرون بردن گرد وپیش وضاک صاف دارد ومانند آنکه روا است مزار پیران را بگچ وغیره ساختن وتعمیر
عمارت درگاه بزرگان کردن وگنبد بران افراختن وپخته بگچ کردن قبر ومسقف راست کردن بر قبر بزرگ تشریح وقایه
مکروه داشته ودر مجمع البرکات هست که متاخران آن را مستحسن داشته اند لیکن این کراهت جواز در حق عوام هست
که ترک خواص مسلمانان از هر چیزیکه بزرگی ایشان وتعظیم اسلام پیدا شود بباید کرد وشنیده که در بلاد
وفرات مشهد مقدس وبغداد وغیره مقابر اولیا وشهدا چه چه عمارات رفیع وتکلفها است اگر این عمارت به
صاحب قبر چیزی وضرر چیزی پیدا البته ازان منع میفرمودند هرگز کسی از اولیا وعلما فتوی بر ... قال فقاهت
ازینجاست که شاه طیب بلگرامی در ترتیب الصلاة می نویسند که در شرح البدایة هست که مباح کرده اند
عمارت بر قبور مشائخ وعلما وبزرگان بجهت نشستن وآرام گرفتن زائرین وسواد اعظم شوکت اسلام خصوصا
در دیار هندوستان که اعدای دین بسیار اند پس اعلای شان این مکان موجب اعتقاد وانقیاد ایشان هست وبسا
اعمال وافعال اند که در زمان سلف مکروه بودند ودر آخر زمان از مستحبات گشتند کذا قال الشیخ انتهی ودر کتاب
صراط المستقیم شرح سفر السعادت نوشته است که آنچه مصنف در منع مساجد وغیره بر سر قبر نوشته است حق است واصل
سنت همان است وخلفای راشدین همین بود لیکن بعد ازین تکلفات در مقابر واقع شده مفاخرت ومباهات ان او یا
ودر آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر وترویج مشاهد ومقابر مشائخ وعظما دیده اند وچیزها بران
افزوده اند که تا آنجا ابهت وشوکت اهل اسلام وارباب صلاح پیدا آید خصوصا در دیار هندوستان که اعدای دین از
هنود وکفار بسیار اند وترویج واعلای شان این مقامات باعث رعب وانقیاد ایشانست وبسا اعمال وافعال واوضاع
که در زمان سلف از مکروهات بودند ودر آخر زمان از مستحسنات شده اند اگر جهال عوام چیزی کنند یقین که ارواح بزرگان از
ان ناخوش خواهند بود ومساعدت کمال دیانت ایشان چه جهت است ونورانیت وصفا است وزیارت مقامات متبرکه
در اینجا متواتر شده است امام شافعی گفته است که قبر موسی کاظم تریاق مجرب است برای اجابت دعا وزیارت قبور واحترام اهل آن
به استقبال وجه وپس دادن بجانب حکم است که در حالت حیات کذا قال الظهیری ودر بعضی ازین امور مذکوره بعض وجوه
در کتب فقه متاخرین توسع وترخص [illegible] والله اعلم ودر کتاب مناقب العارفین در حال حضرت مولوی جلال الدین قدس [illegible]

منقولست که روزی فرمود یاران ما تربت ما را بلند مسازید تا از مسافت دور پیدا شود تا هر که تربت ما را دید عقیدة
نماید و بولایت ما اعتقاد کند آنرا حق تعالی او را از جمله محبان گرداند علی الخصوص کسیکه بعشق تمام و صدق بی یا حقیقت
بی مجاز و یقین بیگمان بیاید و زیارت کند و نماز گذارد و هر حاجتی که دارد بخواهد حق سبحانه تعالی جمیع حاجات او را برآورده
گرداند و بمقاصد خود برسد و مطلوب یعنی در دنیا و آخرت حاصل کرده و هم در همان کتابست که روزی مولانا فرمود که تعمیر
گنبد هفت کرّه تربت ما از عمارت گنبد آخرین بار ترکی بیاید چون تربت ما را یکخشت از زر و یک خشت از نقره خام
بسازد و خواهی تربت ما شهری شود و بیمن برکت تربت ما در میان شهرها ندور آن نماند شیخ شوی کمال التمی و بالجمله
اصل زیارت قبور انبیا عالی قدر او خدام و دین انتهی و موافق همین هست که فدوی شیخنا و مولانا شیخ المشایخ سید السادات
حضرت شاه عبد العلی قلندر الله آباد قدس سره در بیک اثر او خود شاه شاه قلندر موافق همان نشسته بودند و در آن وقت
قبر ایشان گلی بود اتفاقا در همین جا رسید از آنحضرت پرسید که این گو کیست فرمودند این قبریست از اولیا
الله با وجود این سخن از انجا تعجب کرد ... ملاقات کرده فرمود و آنحضرت مخاطب گردیده فرمودند که
شهنشاه قبری از غیب البقیع تا فرا شاهجهان آباد که اهل دنیا نابینا اند ... هاي بیابند قدر گل خاک
نشناسند چنانکه گفته کالا لا کالی از کشف و کرامات نیست هر چند باین نگذشت که همانا گیست را که دیوان هیچ نشده بود
فرا رسید جمیع اهاطه یاد گواه ساخت و باین طبیعت دلشد و افراخت چنانچه آن مزار این زیارتگاه هست بعد از وفات آنحضرت
روضه خانقاه و چاه و مسجد بنا کرده که شهر آباد و هیچ از آن ... شده روضه هیچ کسی باین نعمت و شان برین یا نشده باشد
نیز از حد تجاوز ... بیاد که فقیر خیر ... و در ... تکیه آنحضرت باین قبر بالیدن شرایقین موجب ... زبان حضرت
بیگذشت که المحبة تحفة افتد الالفته ... حضرت و ... آنحضرت دیبا و الدینی در ما ... دون
ساخته بود بلکه آن الوقت در دلم خیال ... که کاش چنان ... شود که بنای روضه مایم و مقابل ... که
بنا درست ... کنم و اگر نه مکان صاف ... و گرد پیش آن سبزه کشانم چمن ... سازم تا سواد آن ...
دیگران ... مقابر بزرگان ... باعث ... اتفاق ... شد اتفاقا روزی ... شیخ لعل ... ساکن
لکهنو که از مریدان صادق و خادمان لائق آنحضرت بود و با فقیر ... زیاده تر از سابق الفضل ... ست ...
تذکره ... آمدند و ... در ... بالای مزار ... شدم ... حرفت ... گفت که ...

این تیار خواهم کرد هر چند در آن وقت پیرانه سالی با مقصد نرسیدم لیکن از تصرفات و کرامات آنحضرت است که در عرصه شده در
تیاری و نیمه مستعد شده مبلغها خطیر در آن صرف کرده جلد باهتمام غلام محمد بهار که وی نیز از مریدان آنحضرت بود تیار شد چنانچه تاریخ
تعمیرش درین قطعه مذکور است قطعه تاریخ خدا بلطف محمد جزای خیر دهد ؛ ز سعی و جهد بنا گشت روضه پیرش ؛ چو تراب جستش شده
واز بهر یادگاری دهر ؛ بگفت گنبد پر نور سال تعمیرش ؛ و در لفظ گنبد پر نور تاریخ آن بی کم و کاست می بر آید و بعد چندی مسجد هم
کرده در گاه هست بنا نمود و دیگر مکانات تکیه درست کرده الحمد لله علی ذلک حق تعالی مر او را جزای خیر دهد که چنین کار عمده از دست وی
سرانجام یافت ع پانصد رخصت چه قدر و در دنیا و دین نیکو نام یافت ع این کار دولت است کنون تا کرا دهند ؛ از آن زمان
مزار مبارک زیاده تر زیارتگاه خلائق شد و تاریخ مسجد نیز دو قطعه گفته شده اند قطعه اول بخشد خدا بلطف محمد ز فضل خویش ؛ اجر نماز
روزه و هم حج و هم زکوة ؛ بعد از بنای روضه چو این سجده گاه ساخت ؛ سالش تراب گفت لقد قامت الصلوة ؛ قطعه
ثانی بنا شد چو این مسجد خوش نما ؛ دل حق پرستان ز صحنش شگفت ؛ تراب از بنایش ببهجت شده ؛ عبادتگه خلق
تاریخ گفت ؛ در قطعه اول ماده تاریخی لفظ لقد قامت الصلوة است و در دوم لفظ عبادتگه خلق بی کم و کاست بر آید
القصه صاحب سجاده را باید که از طریق زیارت قبور بزرگان و آداب و فوائد آن مطلع باشد و هر قدر که آداب مرعی
خواهد داشت برکات خواهد برداشت **فصل هفتم** در طریق زیارت قبور مشائخ و آداب زیارت مزار بزرگان و فوائد زیارت
ایشان و استمداد از روحانیت و خواندن ادعیه چیست بدانکه رفتن برای زیارت قبور از جمله اسفار دینی مستحب است
در کتاب عین العلم در مقام بیان انواع اسفار دین این عبارت مذکور است مِنْهُ مُلَاقَاتُ الْكُبَرَاءِ لِلْاِسْتِفَادَةِ
مِنْ مُشَاهَدَةِ الْاَحْوَالِ فَلِسَانُ الْحَالِ اَفْصَحُ وَزِيَارَةُ قُبُوْرِهِمْ فقط در اینجا شارح آن ملا علی قاری گوید در تفسیر
لفظ قُبُوْرِهِمْ ای الکبراء فَاِنَّهُمْ بِمَنْزِلَةِ الشُّهَدَاءِ لَا يَمُوْتُوْنَ وَلٰكِنْ يَنْتَقِلُوْنَ مِنْ دَارِ الْفَنَاءِ اِلٰى دَارِ الْبَقَاءِ
وَقَدْ وَرَدَ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُوْرِ فَزُوْرُوا الْقُبُوْرَ فَاِنَّهَا تُزَهِّدُ فِي الدُّنْيَا وَتُذَكِّرُ الْاٰخِرَةَ
رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ وَفِي رِوَايَةِ الْحَاكِمِ عَنْ اَنَسٍ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُوْرِ اَلَا فَزُوْرُوْهَا
فَاِنَّهَا يُرِقُّ الْقَلْبَ وَتُدْمِعُ الْعَيْنَ وَتُذَكِّرُ الْاٰخِرَةَ الحدیث انتهی پس پیرزاده صاحب سجاده را باید
هر روز دو وقت یعنی بعد صبح و عصر بر مزار مبارک پیر خود رفته باشد و با دب تمام چنانچه قاعده رفتن پیش بزرگان است ایستاده
فاتحه خوانده باشد بلکه آنجا نشسته مشغول شود که فوائد زیارت بسیار است اگر مزار نزدیک باشد فبها والا در هفته باری

وپیاده پا شده رود که هر قدر آداب تعظیم بجا خواهد آورد ثمرهٔ آن خواهد دید که حال اولیاء الله در حیات و ممات یکسانست
و نسبت و فیض پیران برابر و در زیارت فوائد عظیم است چنانچه حضرت شاه محب الله در مکتوبی بخلیفه خود شیخ عبد الرسول
گهندوی نوشته اند که یا آنکه چون برای کسب فیض خواهی که چند روز بگذرانی البته در روز یک دو بار بزیارت برهان الواصلین
سلطان العاشقین مخدوم العالم بندگی شیخ اخی جمشید قدس سره خود را برسانی و در روضه منوره ایشان مشغول
شوی که در زیارت اولیا فوائد بسیار است این درویش از قطب العالم شیخ عبد القدوس قدس سره شنیده بود که شیخ آستانه
عالی شیخ الاسلام شیخ عبد الرحمن حاجی جنابت لاهوری نور الله مرقده فرموده بودند و نیز گفته فرستادند که مجتبی نزدیک آستانهٔ
ایشان باشد که هر روز دو مرتبه بزیارت ایشان سند و بحسب الحکم شیخ قدس سره قبل ازین اکثر اوقات بزیارت میرفتم و در آن
مراقبه میکردم و ذوق می یافتم و درویشی از خدمت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی نور الله مرقده پرسید که چون این بدن
در خاک ادراک نیست و بدن مکتسب که با روح اوست مفارق نشده و در عالم ارواح حجاب نیست چه احتیاج است بسر خاک
رفتن و فائده چیست در هر مقام که توجه کند بروح بزرگی همچنان باشد که بسر خاک رفته شیخ فرمود فائده بسیار است یکی آنکه چون
بزیارت کسی میرود چندانکه میرود توجه او زیاده میشود چون بسر خاک میرسد بحس مشاهده میکند خاک او را حس او نیز مشغول
او شود و بکلی متوجه گردد فائده بسیار باشد دیگر آنکه هر چند که ارواح را حجاب نیست و همه جهان او را یکی است اما در بدنیکه
هفتاد سال با وی صحبت داشته باشد و بدن مجسد او که بعد از حشر ابد الآباد خواهد بود در آنجا باشد بآن موضع نظر و تعلق وی
بیشتر بود که بمواضع دیگر پس حکایت کرد که یک شب در خلوت جنید قدس سره بودم و از خلوت وی ذوق تمام میرسید
نسبت جنید که در آن خلوت بود چون بیرون آمدم و بسر خاک وی رفتم آنجا ذوق نیافتم یعنی اینجا بشیخ خود
قدس سره گفتم فرمود که ذوق آن نسبت جنید یافتی یا نه گفتم بلی گفت در موضعیکه در عمر خود پیدا است که چند وقت
آنجا بوده باشد وقتی و ذوقی حاصل شده باشد و در بدنیکه چند سال با او ایمان صحبت داشته باشد اولی باشد که ذوق
بیشتر حاصل شود شاید که بسبب مشغولی حس بسر خاک در توجه تقصیری افتاده باشد آخر در خرقه که ابدالی پوشیده باشد
ذوق آن مشاهده میتوان کرد بدن از آن نزدیک تر است پس فوائد زیارت بسیار است کسی اینجا توجه کند بروحانیت
مصطفی علیه السلام فائده یابد اما اگر بمدینه رود در روحانیت مصطفی صلی الله علیه وسلم از رفتن او و رنج راه او با خبر باشد
چون آنجا رسد بحس بیند روضهٔ پاک آنحضرت را و بکلی متوجه باشد فائده آنرا با فائده این چه نسبت و اهل مشاهده را یعنی

تحقیق باشد انتهی و همچنین حضرت مخدوم نیز سفر موفور میفرمودند وقتیکه قصد رفتن آستانه و مگهٔ مکان مرشد خود کرده بودند بخیال
اینکه آنجا رفته چله خواهیم کشید عرض کردم که چرا تکلیف سفر خواهند فرمود آنحضرت در حضور که روحانیت مرشد
آنجا و اینجا یکیست در جواب آن این فرمودند که از اینجا تا آنجا فرق بسیار است فوائد آن چنانچه در نفیسه ذکر یافته
بعینه بیان فرمودند پس آنچه اشتباه نمودند مناقب الخلفاست که احمد علاء الدین گفت که حضرت امام علی رضا فرزند خود
امام سلیمان را بهندوستان داده در کنتور آسوده مرا چار درجه کشیده حضور ایشان حب بر این آنجا امام احمد علاء الدین
و بهندوستان آمد و زیارت حضرت امام سلیمان کرد در رحم چند در کنتور بود و چار درجه کشید در حضور آنحضرت کرد
انتهی و نیز در آن کتابست که قطب جهان هر شب باده هر شب جمعه پیاده بجهت زیارت پیر پدر گوا خود امام احمد الرازی
رفتی و بعد از ادای زیارت تا وقت صبح آنجا نشستی و مراجعت نمودی و هم در آن کتابست که روزی شیخ پیر نور ابو المکارم از قصور
که چون بوطن خود بسر آمد اول زیارت جد خود پدر بزرگوار خود کنی قطب الاقطاب شیخ علاء الدین احمد را از آنجا بلاهور
در آمدی زیارت جد خود قطب جهان امام عبد الرحمن جانباز کمن بعد از آن زیارت مخدوم شیخ بدر السریع کمن شیخ ابو المکارم قصد
لاهور کرد چنانکه پیشتر گفته بودیم الخ و تفصیل آن درینجا نوشتیم غرض همه اولیا تا کسیکه زیارت مشایخ کرده‌اند
که فوائد آن یافته‌اند باید دانست که هر گاه گور بزرگ و مکان خلوت بزرگ و خرقه بزرگ را تاثیرات است که اهل ائمه و صلحا و اولیا
مشهور میشود لیکن از اثر دیگر انکه صالح باشد چرا نه تاثیر خواهد بود که و حقیقی نیست از انجا آن بزرگ که با اهل حق مرتبا
واجب شود آداب قبر مشایخ و دیده مشایخ چنانکه بیان شد پس چیست ادای گنهگاران چگونه بر ایشان واجب باشد
و کسیکه معتقد ایشان بود و در شان نگاه دارد چگونه فائده و برکت ایشان نیابد حق تعالی در ذات ایشان تاثیرات زیاده
از جمادات و حیوانات بخشیده است و تاثیرات جمادات و غیره هم ظاهر است و تقریبیست که در رشحات ذکر است که حضرت ایشان
میفرمودند که تاثیرات جمادات لذا اعمال و اخلاق هر کس پیش ارباب تحقیق مشهور است چنانچه حضرت شیخ محی الدین ابن عربی
در باب تحقیقات بسیار رانده‌اند آن تاثیرات جمادات سرائیست که اگر شخصی فضل عبادات را که نماز است در موضعی ادا کند
آن موضع از اعمال اخلاق ناپسندیده جماعتی متاثر شده باشد بها جمال این عمل بر آن محل نیست که در موضعی ادا کند که ساکنانش
جمعیت ارباب جمعیت شده باشد از اینجاست که دو رکعت نماز در حرم برابر است با هفتاد رکعت در غیر آن انتهی اصول
بزرگان همه است که مشغولی در خلوت پیر میکردند و در روضه بزرگ نشسته مشغول میشدند و آن مکان پاک صاف میدانستند

و بطهارت و آداب اماکن شریفه میرفتند قول بزرگان است که بر مزار مشایخ بغیر از طهارت کامله نرود و مسکن خود نسازد و مسکن
در آنجا اختیار نکند کما حکموا العدم بیتوتة المسجد مگر مسافر در خانقاه مرشدان محاذی قبر شیخ پا دراز نکند و پشت داده
ننشیند و پشت داده بدانسو راه نرود و بول و غایط و حدث آنجا نکند و آمیزش کسی نزد روضه بزرگان نه و بیت اختیار کند و از
کلمات لا یعنی و صحبت ناجنس و عوام پرهیز نماید و نبیند پیشه که این مزار کیست و از نزدیکی این کیفیت چیست در کتاب تذکرة
الاولیا است که حضرت خواجه حسن بصری در گورستان گذشت یکی را دید که آنجا نان میخورد گفت منافق است هر که پیش
مردگان این شهوت بخشد گوئی با آخرت و مرگ ایمان ندارد انتهی پس این چنین عبرت است که اگر نزدیک قبر باشد باید هیچ کار
بشری نکند یاد مرگ باشد چه جای قبر بزرگان که نزدیک ماندن نفس بر ... همین است که ... مشغول شود و از روح آن بزرگ
استمداد جوید و این هر وقت و شب و روز محال است لهذا ادب است که وقتی معین آنجا حاضر آید باز در ... نشیند و ... است که تا
بحوائج بشری خود پرداخته باشد که آداب بزرگان در حیات و ممات یکسان است بلکه زیاده از آن چنانچه در کتاب مونس السالکین
که خواجه قطب الدین بختیار کاکی فرموده که وقتی خواجه معین الدین سجزی با اصحاب خود نشسته بود و حکایت سلوک میفرمود و هر بار که
راه بران سید ... قیام می آورد و خلق جمیع یاران در حیران ... آنجا کسی ... است که شیخ هر بار بر وقیام می آورد چون ...
وقت فرصت یافت عرض کرد که ... قیام می آوردید چه حال ... شیخ فرمود الطاف ... پیر من ... بود
هارونی هر بار که نظر من ... افتاد ... میشد ... قیام ... که مرید ... غیب پیر یکسان می باید
چنانکه در حیات پیر واجب است بلکه از آن زیادت انتهی و در تذکرة الاولیا است که در وقت ابوبکر شبلی بر خاک تربت ...
استاده بود سائلی بیامد و پرسید از مسئله ... جواب ... بعضی گفت که بزرگان احوال حیات و ممات یکیست شرم داشتم
که در پیش خاک استاد جواب مسئله گویم چنانکه در حیات و شرم میداشتم که در پیش او جواب مسئله گویم انتهی پس سبب است
که مریدان نزدیک مزار پیران بیتوتت نمی کنند که شهرت است ادب ... ایشان ... بعضی ... بوده اند که نزدیک مزار پیران ...
خود را روا نمیداشتند چنانچه در نفحات است که شیخ ابوسعید ابوالخیر گوید که پیر ابوالفضل از جهان گذشت گفتند ای شیخ ترا کجا
دفن کنیم جواب او گفتند بفلان گورستان هرات گفتند ... گفتند چرا گفت ... آنجا خواجگان اند
اما مانند بزرگانند ما ... گفتند پس کجا دفن کنیم گفت بسر پل ... دفن کنید که آنجا مقابر ... خرابات ...
بایانند ... ما ... و ... ایشان ... باشند انتهی ...

مشعر بر آنست که مرید را حوصله آن نباید که سخن دیگر گوید پیر مدفون شوم بلکه نزد اولیا است خود که من لایق آنم که گور من مقابل
زیارتگاه خلایق شود و بعضی که در جوار بزرگان جا نموده‌اند باین خیال است که شاید که بسبب قرب و نزدیکی می نجات یابم
که دفن در جوار صلحا موجب برکت و نورانیت است و همسایه اهل شر و فسق موجب ایذا است یابند زندگان است و طالب این را
نشان آنست که وی خود را گنهگار دانسته باشد و چون آن بزرگ دعوی همسری نباشد پس روا نیست کسی را دفن کردن در خانه گنبد
وی وصیت کرده باشد که آن سنت مخصوص بانبیاست چه جا شیخ دیگر و خانه ساخته دعا نیکی کسی دیگر در این مسئله بسیار احتیاط
شرط است غرض مزار اولیا اشرف بقعت است ظاهرا در آن هر قدر که تواند بجا آرد چنانچه در نفحات است که شاه سبحان قدس سره
رکن الدین محمود است شرف صحبت خواجه دریافته بود و چندی در چشت اقامت کرده بود میگویند که وی تا اقامت خود در چشت
هرگز نقض طهارت نکرده چون حاجت استنجا و طهارت کند سوار شده از چشت بیرون آمده و دور رفتی و طهارت ساختی و مراجعت کردی وضو ساختی
که چشت منزل مبارک مشایخ متبرک است تا دانسته که آنجا بی ادبی کند انتهی نقل است که حضرت نظام الدین اولیا هر وقتی که بزیارت
و فاتحه خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس سره میرفتند آستان بوسی میکردند و همانجا فاتحه و درود میخواندند و باز بر میگشتند
و تا مرقد خواجه نمیرفتند و سبب میفرمودند که چون سر آستان پاک است هرگز به بدان قدر پاک مقبره رو نه بزیارت آمده بودند و بعادت
معهود آستان بوسی کرده همانجا فاتحه و درود خوانده بازگشتند و بخاطر ایشان گذشت که آیا از آمدن من خواجه را خبر است یا نه
آواز از مرقد پاک ایشان آمد [illegible] مرا زنده پندار چون تو نشستی من [illegible] قوالی [illegible] درود هم [illegible]
درود [illegible] زگنبد فرود انتهی سبحان الله [illegible] که با وجود خلیفه جهان کامل بودند لیکن
[illegible] پیر خود را چنان [illegible] که اندرون روضه رفتن قصد نمیکردند میگفتند که من پاک [illegible] و اندرون رفتن
نمیتوانم و بعضی بجهالت مصر میشوند که مرا باین حوالی فلان بزرگ دفن باید کرد حال آنکه نمیدانند اگر بین شایسته
این مقام نیستم چه حال اگر هستم هر جا که خواهم بود نزدیک ایشان خواهم بود در فوائد الفواد است که حضرت خواجه در باب
کسانیکه خود را بیابانات بزرگان و پیران بجهت دفن جا میخواهند حکایت فرمود که در بداؤن سراج الدین نام بزرگی بود
او بمکه رفت باین عزیمت که همانجا بمیرم و مدفون شوم چون از آنجا زیارت کرده در بداؤن باز آمد او را پرسید که قصد تو
چنین بود چرا باز آمدی گفت آنجا شبی در خواب دیدم که جنازه‌های اطراف می آرند و در حوالی مکه دفن میکنند و مردگانیکه
در مکه و حوالی آن اند بر داشته بجای دیگر میبرند پرسیدم که این چه حال است گفتند طایفه که اهلیت این موضع دارند اگر چه جاهای

بدانکه انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی میماند و برین معنی شرع شریف و قواعد فلسفه اجماع دارند اما
شرع شریف پس عذاب القبر و تنعیم القبر بتواتر ثابت است و تفصیل آن دفتری طویل میخواهد در کتاب شرح الصدور فی
احوال الموتی والقبور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث باید دید و اثبات عذاب القبر در کتب کلامیه
مباحث عمده است حتی که بعضی از اهل کلام منکران را تکفیر کرده اند و تعذیب و تنعیم بغیر ادراک و شعور نمیتواند شد و نیز احادیث
صحیحه مشهوره در باب زیارت قبور و سلام بر ایشان و بهم کلامی با ایشان انتم سلفنا و نحن بالاثر و انا ان شاء الله تعالی بکم للاحقون ثابت است
و در بخاری و مسلم موجود است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با کفاری که در بدر کشته شده بودند خطاب فرموده اند هل وجدتم ما وعد ربکم حقا
و صحابه عرض کردند که یا رسول الله اتکلم من اجسادا لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع منهم ولکنهم لا یجیبون و در قرآن مجید ثابت است
لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله بلکه اقوال ایشان که آنها هم خوف نیست
و استبشار ثابت است و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون و انکار شعور و ادراک اموات
کفر نباشد در الحاد بودن او شبهه نیست و اما قواعد فلسفه پس بقاء روح بعد از مفارقت بدن و بقاء شعور و ادراک و لذات روحانی
و آلام روحانی مجمع علیه فلاسفه الا جالینوس لعنه الله در فلاسفه شمرده اند و ظاهر است که بدن تنها آله تعلق است و روح در شعور و ادراک
دائما در ترقی پس مفارقت بدن در سلب ادراک و شعور او چه قسم تاثیر تواند کرد و ادراک و شعور اهل قبور بعد از موت در بعضی هم زیاده میشود
و در بعضی کم و در آنچه تعلق با امور غیبیه دارد ادراک آنها زیاده است و در آنچه متعلق بامور دنیویه باشد ادراک آنها کم و سببش آنست که التفات
و توجه ایشان در امور غیبیه زیاده است و از امور دنیویه التفات و توجه کم باین جهت تفاوت واقع میشود و الا اصل ادراک و شعور
یکسان است بلکه اگر تامل کرده شود در دنیا نیز بسبب توجه و التفات زیادتی و کمی در شعور و ادراک واقع میشود چنانچه در قالوا بلی و کلام
بسیار کم فهمند و لذا الذین علماء ... فشار و کیفیت نعمات او را بسیار زیاده ما خود است بر ادراک میکنند و علما و فضلا در ادراک آن چیزها بسیار
قاصر اند همین بسبب قلت توجه و التفات و کثرت آنست سوال کسی صاحبان و صاحب کشف بر قبور ایشان آمده شبهه چیزی از ایشان
میتوانند نمود و ایشان جواب میتوانند نمود حاصل آنکه چون روح از بدن جدا شد قوای باقی اند و جدا میشوند نه قوای نفسانی و وجود قوای نفسانی
و جسمانی فیضان آنها و بقاء شرط باشد بوجود قوای نیابتی ارواح در عالم قبر مثل حال ملائکه است که بتوسط شکلی و بدنی کار میکنند و افعال
جسمانی و نفسانی میکنند فی آنکه نفس باقی همراه داشته باشند فرق همین است که ملائکه را موافق اعمال تنعیم و تعذیب نیست و ارواح را
اعمال کسوبه تنعیم و تعذیب ... و معتبر است استدلال و این آیه چنانچه ... در شرح صحیح بخاری در باب المیت یسمع خفق النعال

دو بعد وفات یافته اند ایشان را فرمان هست که اینجا آریم و طائفه که شائسته این مقام نیستند اگرچه اینجا خفته اند ایشان را
فرمان هست که بجای دیگر بریم هرگاه که این حقیقت مرا معلوم شد باز در بداون آمدم انتهی الغرض زیارت و آداب آن بسیار
فوائد دارد و در نفحات است که ابوبکر تالیمادی هفت سال پیاده و پا برهنه از تا ثبات به تربت مقدسه نبی و تلاوت
قرآن مشغول میبود و چون به تربت مقدسه سید در گنبدی که محاذی آنست ایستاده و تلاوت قرآن مشغول شده
و در هر چند وقت اندکی بیشتر آمدی تا مدت هفت سال پیش آمد مرقد وی رسید و بعد از آن هرگاه که پیش مرقد وی رسیدی
نشستی و بیار از اختلاف احوال که چند وقت می ایستاده گاه دور و گاه نزدیک و در آخر می نشست بی توقف سوال کردند
جواب داد که همه بامر و اجازت آنحضرت بود و بعد از اینکه هفت سال باین طریق بود بعضی از اصحاب وی گفته اند که ایشان را
معلوم شده است از ختم قرآن باین طریق کرده بود از تربت حضرت شیخ اشاره بآن رفت که احترام زیارت مرقد مطهر و مقدس صلی
بقدر آنجا یافت و حلقت ما و بقدر از شنها یافت مولانا ظهیر الدین خلوتی گوید که هرگاه بزیارت گاه رفتی گفتی از اولیا را
شرم میدارم که پای بنعلین بر زیارت ایشان نهم انتهی و هم در نفحات است که بایزید بسطامی وصیت کرده بود که قبر وی فروتر
از استاد من کنید حرمت استاد را انتهی و ادب است تا وقتیکه بزیارت مشغول باشد متوجه بسوی کسی نشود که ترک
ادب آن صاحب قبر است چنانچه در نفحات است که شیخ عبدالله بلیانی بزیارت شیخ روزبهان بقلی رفته بود پسر وی یعنی شیخ
صدر الدین بر تربت پدر خود نشسته بود چون شیخ عبدالله برابر قبر ایستاد شیخ صدر الدین بتعظیم وی برخاست و بسیار ایستاده ماند
و نشست باز ایستاد و تا دیر ایستاده ماند شیخ عبدالله هرگز بوی التفات نکرد چون از زیارت فارغ شد گفت شیخ زاده را گاه هست که بپا
ایستاده ام شما را هیچ التفات نکردند گفت شیخ روزبهان ناراضی بود من ایستاده بودم چون من آن مشغول بودم انتهی غرض اولیاء الله چنانکه در زندگی قوت
و طاقت دارند بعد مرگ نیز و چنانکه در حیات میکردند بعد وفات نیز میتوانند کرد آنچه از ایشان ... و قدرت ایشان در مناقب الخلفا
مسطور که شاعر صاحب سخن بمرض برص مبتلا بود بموجب اشارهٔ غیب در خانقاه قطب جهان آمد و منزل گرفت
و گنبد وی جاروب کشی و در مدح و اشعار گفتی و بر در گنبد تمام شب خواندی شبی روحانیت قطب جهان بر وی ظاهر
گشت و بیست که خدمت جاروب کشی و جاروب من میکنی ای برص هنوز از جسم وی بیرون نشد در حال بیرون شد
گویا هرگز از آن مرض نبود و نیز در آن کتاب است که حاکمی بدمذهب بالا هر لور آمد و با مردم اهل معاش بدسلوکی میکرد
اولیا سطاق نبود در خانقاه قطب جهان آمد و تبر بر سایه و کسر چاپ پالی انداخته نشست گفت ایشان مرده اند

هرچند مردم گفتند که ادب اولیا نگاه باید داشت قبول نکرد در نیم شب که مردم نگهبانان بودند دیدند که مردم از غیب پیدا شدند
واورا در زیر چارپائی انداختند و از عصاها چندان زدند که از هوش رفت و برادرش کهاس کرده در قلعه بردند چون سیاست
غیب ادیده بود و ترسید روحانیت قطب جهان بر وی ظاهر شد گفت ای جاهل اولیا زنده اند و بعد از حیات ایشان زیاده
قدرت و تصرف میشود چنانچه دیدی چو بیدار شد و شیرینی بسیار بحضرت قطب جهان آورد و سر بپای آنحضرت نهاد و در سلسلهٔ
وی مرید شد و از خدمت فرزندان آن سعادت حاصل نمود انتهی و وقتیکه وفات حضرت والدم شد مریدی از مریدان
آنحضرت بر مزار رفته گریه کرد و آنحضرت را بیاد آورد و همان وقت در گوش او آواز رسید که موجود ام چه حزن با شما
زیاده از نسبت سابق خواهد بود و خاطر جمع دارید فقط و سوید این سخن آنست که حضرت جلال الدین رومی در رباعی بیان یاران
خود گفت که از رفتن من غمناک مشوید که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح شیخ فرید الدین عطار تجلی کرد و مرشد
او گشت و بهر حالیکه باشید با با شید و مرا یاد کنید تا من شما را ممد باشم در هر لباسیکه باشم و تنزیر فرموده که در عالم ما را دو تعلق
هست یکی ببدن و یکی بشما چون بقرب حقتعالی فرد و مجرد شوم آن تعلق نیز از ان شما خواهد شد انتهی و از همین هم
قول سلطان المشائخ نظام الدین اولیا که در تعریف والده خود میفرمودند که والده ام چنانکه در حیات حاجت من روا
میکردند اکنون هم هر حاجتیکه مرا باشد و پیش خاک والده عرض کنم غالبیکه بهمدران روز کفایت کنند و کم باشد که نا
کشد و در کرامات اولیا مسطور است که وقتی سید اشرف جهانگیر فرموده که شیخ ابو الحسن توتوی در طبقات صوفیه فرموده
که از مشائخ پنجکس در قبور خود مانند احیا تصرف میکنند حضرت شیخ عبد القادر جیلانی و شیخ معروف کرخی و شیخ محی الدین
ابن عربی و شیخ عقیل منجی و شیخ حیات آلوقت یکی از حاضران التماس کرد که این تصرف مشائخ ولایت در مشائخ
کرامات تصرف باقی است فرمود که تعین این امر احتمالی از بی ادبی نیست اما بشیری از خاندان چشت ایا باقیست
بتخصیص خواجه معین الدین چشتی و حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی و شیخ فرید شکر گنج و شیخ نظام الدین اولیا
و شیخ علاء الدین بنگالی انتهی و مریدان صادق او زیارت مزارات ایشان ثوابی است ... چنانچه در
نفحات است که شیخ ... هر مرید ... که ... ابو الفضل ... لا محاله
را زیارت کوه ... انتهی و در فوائد الفواد است که
حضرت خواجه فرموده که والده ... مرا ... زیارت فلان شهید ... روضهٔ فلان ...

سن بحکم اشارت نبوی چون بیاید میگفتنی نیست تحقیق شد و شیخ را خفته پدید آمد از نجا حکایت فرمود که شیخ فرید
رحمت داشت هر اهید با بزیارت شهدا که آنجا اند فرستاده بود و قول خواجه شاهی سوی تا نست که بارها گفتی هر که امید
از وفات من بمیش آید گو بیاید و زیارت من بیاید اگر دیگر شود آن کار بر نیاید تا چهارم پنجم روز بیاید و گو ورا
خشت با خشت کنند انتهی این احوال مشهور ست بر فوائد زیارت قبور ستاره انرا آشنا باید انکه مردم اهل اعتقاد را
دستور میباشد که هر گاه در مقصد افتند و مشکلی پیش آید کاملی را بجهت شفیع می زنند و عهد میکنند که بعد حصول مراد خود این قدر
نذر بخدمت فلان بزرگ خواهم گذرانید پس بمقتضای عقیدت و نیاز خود میگذرانند و آن بزرگان آنرا قبول
میفرمایند چنانچه در رساله اقبالیست که شخصی پیش ابو سعید دستار تحفه آورد و پرسید از کجا آورده گفت پار سال
درشتی بود بیم و باد با الف برخاست نذر کردم که اگر سلامت برون آیم دستار خوب بشیخ بدهم الحمد که شیخ
ست که در بلا سبب تسلیم دستار چنانچه لایق آن باشد دل رجوع کند بنیاد گفتم که بسلام شیخ آیم امروز آن دستار
را بدکان فلان بدیدم گفتم لایق ست بخریدم و بیاوردم پس پیر شیخ قبول نمود و آن دستار شیخ بود که روزی بیشتر
آنرا بسایلی داده بود وجه آن مفصل درین رساله مسطور ست انتهی آمد اجائز ست استمداد باهل قبور و نیاز گذرانیدن
باین نیت که ایشان شفیع گردند بخدا در انجاح مطلب و نه که خود قادر باشند بر حاجت روا کرد این خود ممنوع ست چنانچه
در ترغیب الصلوة ست که استمداد باهل قبور در امور ضروریه طلب حاجات اگر اعتقاد کنند که تصرف ایشان بی التجاء جناب
الهی ممکن ست چنانچه جهلای غافلین میدانند ممنوع ست اما بر آمدن حاجات از شفاعت ایشان محذور نیست بعضی گفته اند
که امداد مرده اقوی ست از امداد زنده و بعضی بالعکس گفته اند و بعضی امداد سوای انبیا از دیگر اهل قبور انکاری کنند
وحق اینست که هر که در حالت حیات از وی امداد توان ساخت بعد از موت هم از وی جائز ست و حقیقت استمداد آنست
که حاجت خود را از درگاه کارساز حقیقی بخواهد و بروح انبیا و اولیا و شهدا و دیگر بنده های مقرب خدا در انجاح مطلب آن
توسل نماید اما آنچه بر قبور مشائخ و کمرای بگیرند و بنده و بشرط بر آمدن حاجات مقرر میکنند باطل ست بالاجماع زیرا که نذر بغیر الله
جائز نیست پس حیله اینست که بگوید نذر خدا میکنم اینکه بر آید فلان حاجت من اینقدر طعام یا شیرینی بدرگاه این بزرگ
بدهم پس جائز ست تصرف کردن خوردن آن غنی را و تصرف بسوی فقیر و آنچه بر قبور اولیا بطریق نیاز می زنند آن حق
ورثه و اولاد اوست و جائز نیست با وجود بودن اولاد او تصرف دیگری در ان و اگر اولاد نباشد خدمه قبر اولی ست

واگر خادم هم نباشد فقرا و مساکین [illegible] در المختار کذا فی العمدة و تحقیق نذر اولیا [illegible] در توشه مخدوم شاه عبد الحق ردولوی که پیر
شیخ عبد القدوس گنگوهی در رساله خود نوشته است که هر کرا حاجتی پیش آید [illegible] مخدوم [illegible] توشه ایشان بپزد اما شرط
همین است که آن توشه را خواه قیمت آن را پیش صاحب سجاده وی یا فرزندان شیخ برساند و اگر نتواند پیش خاندان و فقرای آن
که همه فقیر باشند و بنا اهل ندهند که ضرر است و این توشه روز پیر مخدوم صاحب جاری شده [illegible] مخدوم [illegible]
که هر که توشه را بی اذن خرج کند یا بخورد او از جان برآید بعد حضرت مخدوم فرزندان ایشان شیخ [illegible] اجازت داده اند
که اگر پیش یا فرستادن نتواند هر جا که هست یاران یا باشند برساند و هر کسی که اجازت سید [illegible] نیست قصه آن مفصل
دران رساله مرقوم است عوض نذر دیگر معتقدان اولیا را سه جائز است در روا حاجت خود اولیا را شفیع گردانیدن
و بعد انجاح مطالب بر چیزی معین فاتحه ایشان کردن و خوردن [illegible] قباحتی نبود البته روح آن بزرگ بحاصل این امر
مائل شده از قباحت آن مطلع فرمود و نهی کند بر عالم صاحب غرضان اهلکاران بادشاهان برای حصول
مطالب خود وسیله میسازند و این جنبه نیست می بیکنند در بین نقل های [illegible] که کسی شریک بادشاه و فاعل مختار [illegible]
و نمیگوید علی هذا القیاس مردم خدا پرست اولیای حق را نیز صاحب [illegible] الف سته دیکار خود شفیع میگردانند
و از خدا روا حاجت خود بوسیله وی میخواهند و بالتجا و استمداد از وی برآید کار میشود و قباحتی ندارد و جای
اعتراض نیست و در شفاعت اولیا و انبیا شکی نیست و جمیع برگزیدگان حق رجوع بحق است نه بغیر چون غیر نباشد
چه قباحت است و مخفی مباد که بر طعام و شیرینی وغیره که مردم فاتحه میکنند شک نیست که بروح آنکس میرسد
که بعضی بزرگان بتحقیق رسانیده اند چنانچه در کتاب سیر مخدوم جهانیان جهان گشت نیز مرقوم است و بعضی
کسان از ین عالم معلوم گردانیده اند و اگر بیفائده بودی کسی این عمل نکردی و از وقت بزرگان ماتقدم تا این زمان
رسم جاری نماند لیکن شرط است که آن طعام وغیره بمحتاج بخورانند و ثواب آن را از صدقات وغیره نیز نفع میرسد چنانچه
شیخ افضل اله آبادی در رساله خود نوشته اند که فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه در تنبیه الغافلین آورده که از
پیش خود شنیدم [illegible] گفت [illegible] سید [illegible] صالح مری قصه مسجد جامع کرد تا نماز صبح آنجا گذارد و بر گورستان گذشت
سخت پگاه بود گفت ساعتی اینجا باشم تا صبح دمید بنا بود رکعت نماز گذارد و تکیه [illegible] بر گور نهاده بخفت در
خواب دید که مردگان از گورهای برخاستند و حلقه حلقه نشسته اند و حدیث میکنند [illegible] جوانی [illegible] بود و غمناک بجای [illegible]

این قصه [illegible] دهلوی [illegible] جلال الدین [illegible] مذکور [illegible] مولوی علی [illegible]

حواشی متعلقه صفحه [illegible]

[illegible]

شیخ ابن حجر هیثمی در شرح حدیث لعن الله الیهود و النصاری [illegible] برای قبر [illegible] است که نماز گزار رو بجانب قبر از جهت تعظیم وی کند آن حرام است باتفاق

واما اتخاذ مسجد در جوار صالحی یا صلاة [illegible] در نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم [illegible] و توجه بجانب [illegible] بلکه بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت برکت قرب مر آن روح پاک را حرجی نیست در آن مختصر از شیخ [illegible] شیخ عبدالحق محدث دهلوی در باب زیارة القبور این است و همین سخن را در کتاب [illegible] تمام است و نیز در شرح [illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

و در پی خواب نشسته ساعتی بر نیامد که طبقها دید که می آمد و دستارها بران کشیده و هر مردی از آن طبقی خود بستند
و بگور خود بردند همه رفتند و آن جوان بماند و ویرا هیچ طبق نماند غمناک خاست که بگور خود فرو رود صالح او را گفت یا
عبد الله چیست که ترا غمناک می بینم و این چه بود که دیدم گفت دیدی این طبقها گفتم آری گفت این کردارها
و لطفهای زندگانست که مردگان خویش را می کنند چون به نیت مردگان صدقه دهند یا بهر ایشان دعا کنند
ثواب آن کردارها نزدیک ایشان آرند و من مردی بودم از فلان ولایت با مادر خود اینجا آوردم تا هر دو
حج کنیم و چون اینجا ببصره رسیدیم من فرمان یافتم و مادرم بعد از وفات من شوهر کرد و مرا فراموش ساخت و هرگز
یاد نمی کند و نگوید که مرا فرزندی بود و بسبب دنیا چنان مشغول است که هرگز مرا یاد نمی کند نه اندر تنگی نه اندر فراخی نه بخرقه نه بلقمه گیتی
از من سزاوار تر بغم خوردن کیست که بر هیچ کس نیست که مرا یاد کند صالح گفت که مادر تو کجاست نشان او ده چون روز شد نماز گذارده رفت
و از خانه آن زن پرسید تا نشان یافت و با وی ملاقات کرد و در تنهائی از وی پرسید که ای نیکبخت فرزند داری گفت گاهی داشتم
چنین صالح بود و گذشت پس صالح آن قصه او وی بگفت چون آن زن این قصه شنید زار زار بگریست تعریف وی کرد
و گفت ای صالح هزار درهم از من بگیر و بپسر فرزندم صدقه کن و بعد ازین هرگز ویرا فراموش نکنم از دعا و صدقه
تا زنده باشم صالح از انجا آمد و آن هزار درم میان هفته صدقه کرد و چون شب آدینه دیگر آمد باز دران گورستان
آمد و همچنان یا دوگانه خواند و پشت بگوری نهاده بخواب رفت باز همچنان معامله دید و دران میان جوان را دید
شادان و لباس سپید پوشیده نزدیک وی آمد و گفت یا صالح مری خدا ترا جزای خیر دهد بآنچه که با من کردی
و هدیه من رسید گفت ای جوان شما مردگان روز آدینه را می شناسید گفت بلی می شناسیم و مرغان اندر هوا
نیز می شناسند و گویند سلام باد بر روز نیک یعنی جمعه انتهی و در ترتیب الصلوة است که اتفاق است علما را
در نفع ثواب صدقه میت اما در نفع ثواب دعا و نماز اختلاف است نزدیک شافعی نیست نفع میت را هیچ چیز از
نماز و روزه و دعا که زندگان برای میت میکنند و نزدیک ابی حنیفه ثواب نماز و روزه و خواندن قرآن و
دعا و استغفار و اعتاق رقبه و غیر آن بنیت میت نفع می کند او را و می رسد و برای الا ان شیخ معین الفقراء گفته اند
که دعا برای میت بمنزله هدیه است برای زندگان در حدیث آمده که هر که به نیت میت کند صد هزار بار لا اله الا الله
بگوید ثواب آن بمیت بخشد آمرزیده شود آن میت اگرچه مستوجب عقوبت باشد کذا فی تحفه و غیره گفته

که ختم تهلیله هفتاد هزار بار برای کسیست موجب نجات خواننده و نجات آن میت که برای آن میت بخوانند و در ینبا
قصه عجیب در نفحات مذکورست اگر خواهی مطالعه کن و در کفایه شعبی میگوید که وقتیکه تصدق می کنند
کسی بنیت میت پیغامبر حق تعالی جبرئیل را که آن صدقه بقبر میت ببرد و بگوید السلام علیک یا ولی الله هدیه
فلان ابن فلان پس میکند جبرئیل قبر او را از نور و سفید میکند او را و از در های بهشت وسعت می کند با او و هزار
حور می پوشاند او را هزار حله از سکم هذا انتهی و حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی در کتاب همعات خود در بیان
نسبت اویسیه نوشته اند که ازینجاست حفظ اعراس مشایخ و مواظبت زیارت قبور ایشان و التزام فاتحه خواندن
و صدقه دادن برای ایشان و اعتنا تمام کردن بتعظیم آثار و اولاد و منتسبان ایشان انتهی و نیز در حدیث است
که روزی پیغمبر علیه السلام بر مزاری گذشت دید که بر وی عذاب میشود پس شاخ درختی تازه بر وی نهاد یاران
پرسیدند فرمود که این شاخ تازه تسبیح حق میکند تا وقتیکه سبز خواهد بود تاثیر آن تسبیح به میت خواهد رسید هرگاه که تاثیر
سبزه چنین است تاثیر کلام حق که از زبان بنی آدم بر آید چگونه نخواهد شد لهذا مردم بر مقابر رفته تکبیرات میخوانند
و دعا ها می کنند و میگویند روح مرده با اصل قدم و بسر زنده که آنجا میرسد می آید که چیزی هدیه دهد چون نخواند چیزی
برو لعنت کند و میرا که این قدر بخیل است که بر مقابر آید و با خدا یکامه حرکت نداد پس طریق زیارت کردن باید دانست
بدانکه در مطلوب الطالبین است چون بخواهد بر روضه پیر یا استاد یا بزرگی دیگر بزیارت رود باید که گل و شیرینی و چیز
نقد با خود ببرد و اگر نتواند سبزه هم کافی است دست خالی نرود و از جانب پای قبر در آید و پایان قبر تقبیل نماید بعده طواف
کند چون از طواف فارغ شود مقابل روی صاحب مزار بایستد و بگوید السلام علیکم یا اهل لا اله
لا اله الا الله پس گل یا سبزه بدست راست خود بر سمت سر قبر نزدیک روی میت آهسته بنهد و بنشیند و شیرینی
و نقد را در پیش خود دارد و آیه چند از قرآن نیز بخواند و ثواب آن نذر کند بعده هر دو دست بر دارد و درود و فاتحه و آیة الکرسی
و اذا زلزلت الارض و الهکم التکاثر یگان یگان بار و اخلاص یازده بار و کلمه توحید یازده بار بخواند و بگوید قرأت
القرآن و جعلت ثوابها بروح فلان بن فلان بعد از ان انگشت سبابه بر مزار گذارد و سه مرتبه درود بخواند و هر
حاجتی که داشته باشد عرض نماید و شیرینی و نقد را بوارثان آن بزرگ یا بمجاوران او بدهد و خود رخصت شود انتهی
و در کتاب ترتیب الصلوة است که در زمان شیخ نجم الدین النسفی آورده که میت جمله مومنان را تا که زیارت کنند مر گان را

سلہ فائدہ باید دانست کہ تعیین یوم زیارت و فاتحہ بزرگان دین وغیرہ چنانکہ از احادیث ثابت آیۃ قرآنی
نیز دلالت بر اثبات آن دارد در سورۂ مریم ہست کہ حضرت عیسیٰ میفرماید والسلام علیّ یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث
حیا دیدنیست کہ چگونہ عیسیٰ نبی اولوالعزم تعیین یوم برای سلامتی خود کردہ منصوص در قرآن ما کہ واجب التعمیل ہست اگر گویند
کہ این آیۃ حکایت از قول آن نبی ہست پس کو حجۃ برای ما این حکایت بسبیل اظہار تعنت و عناد وغیرہ نیست کہ ریب التزلزل
بود چنانچہ حکایات دیگر از کفار و منافقان اند اکنون بنظر انصاف کسے انکار تعیین یوم بدلیل نقلی نمی توان کرد و دلیل عقلی
خود ہمین تعیین با تعینیات ہست کہ امری بوجہ این تعیین بلا تعیین نمی تواند شد ہذا و الکنایۃ ابلغ من التصریح ہان اگر کسے
این گوید کہ فلان امر سوا این روز نافع تر و موثر تر نیست این قول والبتہ بظاہر نا بالستہ می نماید گو بوا دید فضائل ایام
مخصوصہ مثل رمضان و ایام حج وغیرہ بیجا نبودہ باشد و با اینہمہ اگر کسے چنان در پی انکار سود و نہ فہمید بیست
سے من آنچہ شرط بلاغ ہست با تو گفتم فاش ٭ تو خواہ از سخنم پند گیر و خواہ ملال ٭ واللہ اعلم بالصواب والیہ المرجع
والمآب ۱۲ اللھم اجعل قلب کاتبہ انورًا

سلہ فائدہ دعا خواندن باین عبارت کہ بحق فلان بر تقدیر مراد از حق رحمت حق یا حق تفضیلی غیر مکروہ ہست
در سراجیہ می نویسد چنانچہ در الاکمار باول علی الجواز و در تفسیر عزیزی مذکور ہست کہ در روایت توجہ حضرت آدم یعنی اسئلک
بحق محمد آنچہ کہ آوردہ ہمہ محمول ہست بر حق تفضیلی کہ مذہب اہلسنت ہست و آنچہ در کتب فقہ ممنوع ہست حق حقیقی
بر مذہب معتزلہ کہ افعال عباد را مخلوق عباد دانند پس جزاء آن افعال حق حقیقی بندگان ہست و از انیکہ در زمانہ
سابق مذہب معتزلہ رواج بسیار بودہ ست و استعمال این لفظ بوہم مذہب ایشان می شد فقہا از استعمال این لفظ
منع نمودند تا خیال کسے بآن مذہب نرود انتہی ملا علی قاری نیز نقل کراہت بحق فلان وغیرہ و نقل اختلاف
در بعض تصانیف خود میفرماید اللھم انی اسئلک بحق السائلین علیک و بحق ممشای الیک المراد بالحق الحرمۃ
او الحق الذی وعدہ بمقتضی الرحمۃ اذ لیس لاحد علی اللہ حق پس مراد انست کہ حق وجوبی بر خدا کسے را
نیست پس بحق فلان با معنی کہ رحمت بان معنی کہ بالا گفتیم ۱۲ اللھم اجعل قلب کاتبہ انورًا

در هر هفته یکبار کذا فی خزانة الروایة و در حدیث آمده هر که زیارت کند قبر والدین یا یکی را هر روز جمعه آمرزیده شود
او را و جائز نیست زنان را بیرون آمدن برای زیارت قبور و حرام است مگر برای زیارت قبر آنحضرت کذا فی
کنز العباد و در محیط گفته هرگاه که زنان برای زیارت میت برآمدن از خانه کنند لعنت میکنند آنرا خدای تعالی
و فرشتگان وی و چون از خانه بر آیند گرد میگیرند آنها را شیاطین از هر طرف و چون بر قبر میرسند لعنت می کند
آنها را روح میت و چون بر میگردند همچنان در لعنت خدا و فرشتگان وی میباشند تا آنکه داخل شوند خانه را کذا
فی کفایة الشعبی و بعضے لا باس گفته اند کذا فی مجمع البرکات و عارف ربانی شیخ عبد الوهاب شعرانی که از اکابر صوفیه
محدثین است از ابن عباس نقل کرده است که اصح آنست که رخصت در زیارت عام است برای مردان و زنان انتهی
پس چون کسی برای زیارت رود نعلین از پا کشد و چنانکه در حالت حیات آن میت نزدیک وی می نشست همچنان
بنشیند برابر سینه یا سر میت نشیند پشت بقبله روی سوی میت و بگوید اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الدِّیَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ
وَالْمُسْلِمِیْنَ کُنْتُمْ لَنَا سَلَفٌ وَنَحْنُ لَکُمْ تَبَعٌ وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِکُمْ لَاحِقُوْنَ اَسْأَلُ اللّٰهَ لَنَا وَلَکُمُ الْعَافِیَةَ
و اگر قبر شهدا باشد بگوید سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ و اگر مقابر مسلمانان و کافران مخلوط باشند
بگوید اَلسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی و قبر را بوسه ندهد و از دست و چشم مسح نکند و انحنا نماید و خاک قبر را برد
ثم الدر مگر قبر والدین را کذا فی کفایة الشعبی اکر کنوز جلالی مینویسد که محدثان در زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم
چنین میگویند اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ و در قبر ابی بکر رضی الله عنه اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ
یَا خَلِیْفَةَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و در زیارت قبور اولیا اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ
یَا اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَجَزَاکُمُ اللّٰهُ عَنَّا خَیْرَ مَا جَزَی اللّٰهُ اَوْلِیَاءَ مِنْ اُمَّتِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
و در زیارت سادات اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ یَا اَوْلَادَ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَ
جَزَاکُمُ اللّٰهُ عَنَّا خَیْرَ مَا جَزَی وَلَدَ نَبِیٍّ عَنْ اُمَّتِهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و در زیارت قبور علما اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ
وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ یَا اَیُّهَا الْعُلَمَاءُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَجَزَاکُمُ اللّٰهُ خَیْرَ مَا جَزَی عَالِمًا مِنْ اُمَّتِهِ صلعم
و در زیارت استاد بعد از سلام یَا اَیُّهَا الْاُسْتَاذُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْکَ وَجَزَاکَ اللّٰهُ عَنَّا خَیْرَ مَا جَزَی اُسْتَاذًا
مِنْ تَلَامِذَتِهِ و در زیارت عوام اَلسَّلَامُ عَلٰی اَهْلِ الدِّیَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُسْلِمِیْنَ یَرْحَمُ اللّٰهُ الْمُتَقَدِّمِیْنَ مِنَّا وَمِنْکُمْ

حواشے متعلق صفحہ ۱۲۴

۱۵ **فائدہ** جاننا چاہیے کہ اس مسئلہ زیارت قبور مین تعمیم مرد وعورت دونونکے لیے حضرت مولف نے جو نقل شیخ عبد الوہاب
شعرانی کا تحریر فرمایا یا میرے استاد پیر ومرشد برحق مولانا ومولی العالم حضرت شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ نے بطور حاشیہ اس قول کو
یہان ارقام فرمایا کہ داخل کتاب کیا اور نیز بعضے تالیفات حضرت مولف مین تو بنا بر اختصار وافہام عوام کالانعام ہی ورنہ زیارت
کا عام ہونا دونونکے لیے مشہور عام تمام ہی مشکوۃ شریف مین حدیث کنت نہیتکم کے ترجمہ مین حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی کہ
جامع بین الفقہ والحدیث ہین یون فرماتے ہین کہ روکا تہا مینے تمکو اس سے پہلے زیارت کرنے قبرونسے سو اب زیارت کرو اور کہا
بعضے عالمونے کہ یہ منسوخ ہوا تو بعضونے کہا ہی کہ یہ بسبب سببکے کہ نہی کا قریب عہد تہا اور اختلاف کیا ہی عورتون مین پس بعضونے کہا ہی کہ رخصت مردونکو
ہی اور عورتونکو منع باقی ہی مگر زیارت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مین اور بعضونے کہا ہی کہ رخصت شامل ہی مردون وعورتون
دونونکو اور جو کچھہ حدیث مین آیا ہی کہ خدا دور رکھے اپنی رحمت سے عورتون زیارت کرنے والی قبرونکو کہتے ہین کہ یہ حدیث رخصت
پہلے کی ہی جیسا کہ حدیث دوسری اوسکی موید ہی وہ یہ ہی کہ عن عائشۃ قالت کیف اقول یا رسول اللہ یعنی فی زیارۃ القبور
الحدیث یعنی پوچہا حضرت عائشہ نے کہ کیا پڑہا کرون یا رسول اللہ اونکی مراد یہ تہی کہ کیا پڑہا کرون وقت زیارت قبرونکے تہا حضرت شیخ نے فرمایا
ہی کہ یہ حدیث دلالت کرتی ہی اوپر جائز ہونے زیارت عورتونکو اور اس بات پر کہ حدیث لعنت کی رخصت سے پہلے تہی انتہی اور فتاوی
بزازیہ مین نصاب الاحتساب کے آٹھوین باب سے یون نقل کیا ہی کہ بہتر واسطے عورتکے یہ ہی کہ نہ زیارت کرے کسی قبر کی سوا قبر پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم کے واسطے آنے وعید اور حدیث اگرچہ دلالت کرتی ہی اس وعید پر لیکن منسوخ ہی دوسری حدیث سے جو کنت نہیتکم ہی الخ
اور بحر الرائق مین لکہا ہی والاصح ان الرخصۃ ثابتۃ لہما یعنی صحیح تر یہ ہی کہ رخصت مردون وعورتون دونونکو ہی اور عالمگیری
مین ہی کہ لکہا ہی قول امام محمد رحمۃ اللہ علیہ کا چاہنے والا جواز کا ہی عورتونکو بہی کیونکہ اونہونے تخصیص مردونکی نہین کی ہی اور شرح
مین لکہا ہی کہ زیارت قبور مستحب ہی مردونکو اور اسیطرح عورتونکو بہ اسلوب مفتاح الفتاوی مین ہی کہ اوسمین مضائقہ زیارت قبور
اور یہی قول ابو حنیفہ کا ہی اور امام صاحب کا ظاہر قول چاہتا جواز کا عورتونکے لیے کیونکہ امام نے مردونکی تخصیص نہین کی ہی
کہ اختلاف کیا مشائخ نے عورتونکی زیارت قبور کے لیے شمس الائمہ سرخسی نے لکہا الاصح یہ ہی کہ رخصت ثابت ہی مردون اور
مسلم حدیث مین آیا ہی کہ عائشہ رضی اللہ عنہا زیارت کرتی تہین قبر رسول اللہ کو ہر وقت اور زیارت کرتی تہین حضرت عائشہ قبر اپنے بہائی
عبد الرحمن کو اور فتاوی سراجیہ مین لکہا ہی ولا باس لہما ای للحائض والجنب بزیارۃ القبور اور ایسا ہی لکہا ہی فتاوی حمادیہ مین
کشف بزدوی سے نقل کرکے اور در مختار مین ہی کہ لا باس بزیارۃ القبور ولو للنساء لحدیث کنت نہیتکم الا فزوروہا اور جو مضائقہ

مِنَّا وَالْمُتَأَخِّرِيْنَ عَنَّا وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لَاحِقُوْنَ اَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ نَسْاَلُ اللهَ لَنَا
وَلَكُمُ الْعَافِيَةَ اَللّٰهُمَّ اَلْبِسْهُمْ مَلَابِسَ رِضْوَانِكَ وَاَسْكِنْهُمْ فِيْ بُحْبُوْحَةِ جِنَانِكَ وَاَعِذْهُمْ مِنْ عَذَابِكَ
وَنِيْرَانِكَ یس بخوانند که کلمه توحید که امشب تنی قبر میت و مغفرت قائل است و بخوانند آهسته سورهٔ فاتحه
یکبار و اخلاص سه بار یا هفت بار یا یازده بار یا دوازده بار و سورهٔ التکاثر و آیة الکرسی و اذا زلزلت گاهی
بخوانند و دعا مغفرت برای میت کنند و درود بخوانند و ثواب آنرا بمیت بخشند خواندن سورهٔ ملک و یس و غیر آن از قرآن
نزد قبر مکروه است نزد ابی حنیفه و در مذهب امام محمد مکروه نیست و علیه الفتوی قال فی التسهیل و
مشایخنا اخذوا بقول محمد و بعضی گفته اند که کراهت در خواندن بجهر است و آهسته مکروه نیست اگرچه
ختم قرآن کند و در ظاهر روایت در جواز جهر اختلاف است و جائز است زیارت در جمیع ایام هفته و روز و شب
خصوصاً روز جمعه و پنجشنبه و دوشنبه و در بستان گفته که ارواح مردگان روز جمعه میگردند در زیر عرش
تا وقت ظهر جمعه تسبیح میکنند خدا را و صلوة میگذارند با ملائکه پس میکه فاتحه یا قرآن به نیت میت قبل از جمعه بخوانند
روح میت از زیر عرش نزد یک قاری بر زمین می آید و لعنت میکند او را پس بهتر آنست که قبل از جمعه فاتحه بخوانند
چنانچه متعارف است و آنچه از حدیث ثابت شده همین است که زیارت در جمیع ایام جائز است و بهترین
متعارف در حرمین شریفین نهادن گل بر مقابر نیکست دائم که تر باشد تسبیح میکند و مرده تسبیح و انس میگیرد
و گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برگور دو کس که عذاب کرده میشدند بر قبر پس دو شاخ تر بر هر دو قبر بنهاد
و فرمود تا این هر دو شاخ تر باشد این هر دو مردگان را عذاب نخواهد بود فلهذا اگر بر قبر گیاهی یا غیر آن بروید تا که
تر باشد بر کندن آن مکروه است و اگر خشک شود مکروه نیست کذا فی خزانة الروایة و بستن گل که بر مقابر نهند
بدعه پیش ازان اولی نیست انتهی و دیگر آداب زیارت که فقیر در مجمع الفوائد مؤلفه خود نوشته است اینست که برای
زیارت قبور روز پنجشنبه صبح و شام و بعد نماز جمعه و روز شنبه قبل طلوع و دوشنبه و شب برات و عیدین و عاشورا
باید رفت که حاضر میباشند ارواح خاصه شب برات افضل است و در احیاء العلوم آورده است که شب های فاضله
پانزده است شش از رمضان یعنی هفدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم اول
شب محرم و شب عاشورا و اول شب رجب و شب پانزدهم و بیست و هفتم رجب و شب پانزدهم شعبان که شب برات است

وشب عرفه و شب عیدین و بروایت امام اعظم هم ایام تشریق نیز و عشره ذی حجه و روز عاشوره و روز عیدین و روز شب برات
و روز بیست و هفتم رجب و بیست و هفتم رمضان این وقتها بهتر است زیارت روانه شود باید که در راه بلهو و لعب مشغول نشود
چون نزدیک سر قبر رسد پا بشوید و یاد کند جای خود را که عنقریب ایشان جاری شده پیش قبر گام نهد و تکیه نکند و سجده نکند و قبل
روا نگیرد اول آنجا دو رکعت نماز خواند در هر رکعت بعد فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و ثواب آن بروح
بخشد که خدا تعالی در گور آنکس نور پیدا کند و خواننده را هم ثواب بسیار دهد و اگر در شب اول مرده دو رکعت
بخواند در هر رکعت بعد فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص ده بار و الهکم التکاثر ده بار و ثواب آن بروح مرده بخشد
نور سید حق تعالی در گور او هزار فرشته فرستد که در گور او [illegible] بخشد آن مرده را ثواب هزار شهید و نیز آداب زیارت
آنست که چون نزدیک گور رسد پشت بقبله و روی به میت کند و بگوید السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَهْلَ الْقُبُورِ
یَغْفِرُ اللهُ لَنَا وَلَکُمْ أَنْتُمْ لَنَا سَلَفٌ وَنَحْنُ لَکُمْ بِالْأَثَرِ و اگر گور شهید باشد بگوید سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ
فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ و اگر گور مسلم و کافر یکجا باشد بگوید السَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى و بر قبر بزرگان رو بجانب پای ایشان
ایستاده باشد [illegible] بر و میت نشیند و بخواند فاتحه با تسمیه آیة الکرسی و اذا زلزلت و الهکم التکاثر یکبار و اخلاص یازده بار
و معوذتین یگان یگان بار بگوید بِسْمِ اللهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ که بردارد خدا عذاب تاریکی و تنگی قبر از
صاحب آن اگر قرآن خواند در گوشه مقبره بخواند [illegible] ایشان بخواند بعده بر قبر [illegible] بخواهد دست [illegible] بگوید
اللّٰهُمَّ [illegible] قَدْ أَفْضَوْا إِلَيْكَ [illegible] اللّٰهُمَّ [illegible] وَ [illegible]
[illegible] قبر پدر و مادر بوسیدن باک نیست و گرد قبر صالح گردیدن [illegible]
[illegible] و در روایت [illegible] آمده است که یازده بار سوره اخلاص بر قبر خواندن کافی است و در خبر است هر که فاتحه
و آیة الکرسی [illegible] بخواند خدا تعالی [illegible] کند در قبر از مشرق تا مغرب [illegible] نور و وسعت بخشد قبر را [illegible]
کند [illegible] خواننده را [illegible] ثواب شصت انبیا [illegible] حروف فرشته تسبیح کند [illegible]
تا قیامت بعده اگر زیادت خواهد سوره یس و سوره تبارک بخواند و اگر خواهد زیاده از آن نیز دیگر از قرآن بخواند
که آیات از قرآن [illegible] در حدیث آمده است در مفتاح المسائل که هر که زیارت کند قبر [illegible]
اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَنْ لَا تُعَذِّبَ هَذَا الْمَيِّتَ [illegible] خدا تعالی [illegible] عذاب [illegible]

تا نفخ صور و بر قبر مادر و پدر روز جمعه رود که ثواب بسیار است و بخواند الحمد یکبار و اخلاص هفت بار الله تعالی روشن
کند قبور آنها را به هفتاد نور و اگر بخواند این تحمید که انس رضی الله عنه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرده است
الحمد لله رب السموات ورب الارض ورب العالمین وله الکبریاء فی السموات والارض وهو العزیز
الحکیم و بگوید اللهم اجعل ثوابها لوالدی لیس باقی منهما حق والدین بر و احسان ثواب بود و اگر یکبار
بگوید این تحمید به روح مومنان نیز ثواب است و اگر شب پنجشنبه بعد نماز مغرب دو رکعت بخواند بعد فاتحه سوره [illegible]
و کوثر و سه بار قل یکبار و ثواب آن به والدین بدهد نهایت ثواب است از ابو الحسن خرقانی قدس سره منقول است
که از علی منقول است که چون به در گورستان در آید و کسی دو رکعت نماز بخواند در هر یک بعد فاتحه آیة الکرسی یکبار
و اخلاص و معوذتین یکبار و چون در قعده نشیند تشهد بخواند و سر به سجده نهد و بگوید سبحان من تعزز بالقدرة
والبقاء وقهر العباد بالموت والفناء و بعده بردارد و سلام گوید و بر گور آید و بگوید ای فلان ابن فلان
این نماز هدیه تست برد آرد حق تعالی تاریکی و تنگی از ان گور و اگر همه مسلمانان آمرزش خواهد قبول شود و حق تعالی
گوید ای فرشتها گواه باشید که بخشیدم او را و گناه کننده نماز را و مادر و پدر او را و فرزندان او را برکت این کار فضائل
این بسیار بود کم کرده نوشته شد و بوسیدن پای قبر مادر و پیشانی قبر پدر بسیار ثواب دارد و نیز کلمه تمجید سه بار و کلمه توحید
سه بار بر قبور خواندن ثواب عظیم دارد انتهی و مرید را باید که چند بار گرد قبر پیر طواف کند و پیر ما شیخ الله [illegible] بدارد
و خضر و گل تربت [illegible] که ارواح را [illegible] نصیبی تمام است و پیش تربت پیر زیاده از قرائت سوره
یسین نشیند که وقت بسیار خوف ترک ادب است که آنجا [illegible] چنانکه گویا که چشم بر تربت پیر دارد تا [illegible]
و [illegible] وی باشد و هر جا ادب کردن [illegible] دنیا بردن آنجا ضرور است که مشایخ همچنین نوشته اند انتهی فصل
در بیان نگاه داشتن خرقه و متاع پیران و بزرگان و تیمن و تبرک گرفتن بدان که سنت حضرات
مشایخ چشتیه است که آنکه خرقه و متاع مستعمله بزرگان و پیران که مریدان و معتقدان بخانه خود نگاه میدارند و آن
آن بجای آرند و بدان تبرک میگیرند خالی از برکت نیست ثواب بسیار دارد و شک نیست تیمن و یادگاری حال
ایشان صاحب آن میگیرند که بعد از وفات پیغمبر علیه السلام تا این دم مستور است که ورثه و معتقدان آنحضرت آنها نگاه
میداشتند و نقش مشایخ ظاهر است صحابه نیز کرده اند چنانچه در کتاب السنن عمر بن مهاجر روایت کرده است که

[illegible]

کچھ نہیں ... سوار ہوئے کہ
جس جگہ محبوب خدا پیادہ
گئے ہوں اور جس جگہ سوار ہوتا
سے اولیٰ ہے اور جس جگہ ... راستے عمارت دیکھتے تھے
اور سب سے ... کہ شاید آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کا ہاتھ اس جگہ پہنچا ہو اور خود شاہ ولی اللہ صاحب
انتباہ میں سید علی ہمدانی کے حال میں لکھتے ہیں کہ حضرت آدم کی قدم کی زیارت
کے واسطے سراندیپ کو گئے اور ... سے نقل فرماتے ہیں کہ حضرت نے آخر عمر
تبرکات تقسیم کیے ... صحیح بخاری میں ہے کہ ایک عورت
نے ایک چادر آنحضرت کی نذر کی آپ نے اوڑھی اور ایک شخص نے مانگ لی
لوگوں نے کہا کہ تو نے اچھا نہ کیا آنحضرت کو حاجت تھی اور اس شخص نے کہا واللہ
... اوڑھنے کو نہیں مانگی بلکہ اس واسطے کہ میرا کفن ہو سہل نے جو راوی حدیث
ہیں کہا کہ اس کا کفن ہوا اور تبرک ... جس کا بیان اوپر
ہو چکا ... نعل ... کے بیان
میں شفا و قاضی عیاض میں ... احمد بن فضلویہ نے کہا کہ ...
کہ رسول اللہ ... کمان ... [illegible]
مجمع البحار میں لکھا ہے کہ ... مستحب کیا ہے ... نقش مبارک کی مثال میں ...
اور اس کا ادب کرنا اور اس سے ... حاجتوں میں توسل کرنا ...
برکت سے حصول مرادات اور دفع بلیات ...
ابتک ائمہ دین اور ثقات ... آخر عہد تابعین سے
اس باب میں ... تصنیفیں ہیں ...
ہیں جیسے حافظ ابو الربیع اور حافظ ابو عبد اللہ ...
اور محدث تلمسانی وغیرہم ... نام فتح المتعال ...
[illegible]

عبدالعزیز که از میراث مصطفی صلی الله علیه وسلم بود و آنکه وی والی مدینه شد متاع مصطفی صلی الله علیه وسلم
حاصل کرده بود و آنرا در خانه از خانه های مدینه بتعظیم و تبجیل داشته و هر روز بتبرک در آن متاع نظر کردی از مشاهدهٔ متاع
آنحضرت و عمر عبدالعزیز بوی بکمال منبعث شده بود و وی سالها والی مدینه بوده است و کسبی بود که اکابر قریش
بروی جمع شدندی و وی ایشانرا در خانه بردی و متاع آنحضرت را در نظر ایشان از حجره بیرون آوردی و عظمای قریش را
گفتی که این متاع آنکس است که خدا شمارا بدو عزیز کرده است و مکرم گردانیده آن متاع مصطفی صلی الله علیه وسلم که با
عمر عبدالعزیز آمده بود گفته بود از لیف خرما بافته و نهالی بود از چرم [illegible] که حشو آنهم از لیف خرما بود و کاسه [illegible]
و قطیفه معروف [illegible] و نیزه و ترکشی با چند تیر بوده است و در آن قطیفه مصطفی صلی الله علیه وسلم اثر [illegible]
از خوی مصطفی صلی الله علیه وسلم مشاهده میشد روزی که عمر عبدالعزیز متاع مصطفی صلی الله علیه وسلم را بیاران بیرون
آورده مشاهده مصطفی صلی الله علیه وسلم [illegible] ایشان گریه بالا گرفتی و آنانکه ترک دنیا اختیار نموده [illegible] پیدا آمد
و دیر منان هم منبعث گشتی و راوی گوید که هم در ایام عمر عبدالعزیز [illegible]
حیات او منقطع گشته از خوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در قطیفه [illegible] صلی [illegible]
و بدان مریض منقطع الرجا او ندبار [illegible] از خوی مصطفی صلی الله علیه وسلم [illegible] آن مریض [illegible]
صحت او انتهی پس معلوم شد که [illegible] تبرکات [illegible]
بآن شخص [illegible] کتاب [illegible]
شخصی بود او را [illegible] سال [illegible] زحمت بسیار دید چون [illegible] از زیارت حضرت شیخ فرید [illegible] شدی گفت که از
شیخ خود تعویذی برای من آری چون [illegible] عرض کردم فرمود تو خود تعویذی بنویس پس نوشتم و بدست شیخ دادم
[illegible] مطالعه فرمود باز بمن داد و گفت که او را بدهی چون از آنجا بشهر آمدم دادم [illegible]
که من روزی بخدمت شیخ خود نشسته بودم تاری از محاسن مبارک شیخ جدا شد و در کنار افتاد عرض کردم که اگر
فرمان شود من آنرا بجای تعویذ نگاه دارم فرمود همچنان کن پس آنرا باعزاز تمام گرفته در جامه پیچیده آوردم هم [illegible]
رنجوری از من تعویذی مطلبید من آنرا بوی میدادم تا برخود می بست و زحمت رفع میشد بارها [illegible] می کردم
روزی [illegible] را پسری خرد رنجور بود وی درخواست آنروز هر چند آنرا [illegible] طاقچه داشته بودم جستم نیافتم و دیگر جا

هم تلاش کردم نیافتم آخر آن پسر بمرد بعد چندی بگریی شدم حضرت الوقت چون نگاه کردم بر طاقچه که همیشه
سیپاره می‌نهادم بنظر آمد ازین حال معلوم شد که در قیمت آن پسر سوخت بود و لهذا غائب شده بود انتهی از جهت
شیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سره در مکتوبی بشیخ مظفر خلیفه خود نوشته اند که چون در کار بر خداوندان
دل گذر کنند همه جدا دل گردد و نشاید که از آن چیزی از ناخن و یا موی سر ضائع گردد و اهتمام عالم دل باشد
از آنجا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم چون موی باز کردی صحابه بر یکدیگر قسمت کردندی و هر جا سلوک کرده
پوشیده از ان کار بجائی گذرا فتد و از آنجا بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه آله و سلم پیراهن مبارک خود را بهر
دل پسرش که مسلمانی بود داد و آن پیراهن با آن منافق در گور نهادند صحابه پرسیدند یا رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم او را هیچ سود دارد فرمود تا که تا بی از ان بر جاست او را عذاب نباشد ازینجاست که جوانان
بخرقه پیران تبرک می‌گیرند و تفرقه کنند تا هر کسی از ان نصیب باشد و آنچه چنین صاحب دلی تفرق کردن
عادتی بود در ان چه غرض انتهی و بعضی مشائخ نوشته اند که کفش پیر در بغل نهاد چنانچه مصلا و دستار و دیگر قبه
ام هر چه هست آنرا در مجلس محلی با حرمت وا دارد و چه خود دست بران نبرد و گاه گاه آنرا بکشد بر روی
و سینه بمالد و برکت آن از پی طلبد و بیعت کند کسی که از جانب شیخ چیزی یافته باشد گونه خود فقیر را
حضرت قاضی مقامات عالیه خواجه حبیب الله احرار رسیده که مفرد بود در روش احمدی دستار طلبید گفت
از موجبات تعظیم و احتشام من هست و الحاح نمودن دستار خود را بافراد ادم بجهت آنکه توجه خاطر او ست

تمت

قطعه تاریخ طبع کتاب مستطاب شرایط الوسایط طبعزاد منشی محمد رضا صاحب کاکوری

چو این رساله اقدس که خوش کتابی هست
جناب شاه علی اکبر نکو فرجام
چو بهر سال تاریخ طبع کوشیدم
کلام شاه تراب علی کمال کلام
۱۲۹۲ ه

برای صفوه صافی ز شاه عرش مقام
خوشا کتاب نبی هست مؤلف آن
ز حکم شاه ذوی الاحترام ذو الاحکام
سپس چو مژده انجام طبع بشنیدم

بطبع آمده از حسن سعی قدوه دین
چه احتیاط نمودند بهر فیض انام
رسید مصرع عالی همین بطبع مرا
بگفت هاتف غیبی بگو بخیر تمام
۱۲۹۲ ه

فہرست مضامین و مطالب کتاب شرائط الوسائط



دفعہ اول الف جلد المشتہر قیمت فی جلد ۱۰ —
محمد علی بخش خان مالک مطبع

واسطے سند اس کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی مطبع علوی کی ہے مہر مطبع ثبت کی گئی فقط